20

بفتح شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۲۱۸۵

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵ ل ۳۳۲ ت ۱۲۷۷

سرشناسه: لاهیجی، محمدباقر بن محمدتقی، قرن ۱۱ ق

عنوان قراردادی:

عنوان: تذکرة الائمه

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۲۷۷ ق

صفحه شمار: ۲۱۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی و عربی ابعاد: ۱۶×۲۱ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: سید عبدالحسین رضینی قائنی تاریخ ثبت: ۱۳۸۰ ق

یادداشتها: ۱. این کتاب از محمدباقر لاهیجی است که در بعضی کتب به اشتباه محمدباقر مجلسی آمده است.

موضوع(ها): ۱. چهارده معصوم - سرگذشتنامه

شناسه(های) افزوده: الف. رضینی قائنی، عبدالحسین، اهداکننده
ب. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: ۸۸

۱۸۲۹۳

قد دخل فی ملکی اقل الحاج والراجین سید عبد الحسین رضینی

مقیم مشهد الرضوی علیه السلام بتاریخ ۱۳۴۷/۶/۱۴ شمسی

هو الله و المستعان
وبه نستعین

واقف: حاج سید عبدالحسین ... قاضی ١٣٦٤

هذه الرسالة المسمی بتذکرة الائمة بسم الله الرحمن الرحیم من تالیف ملا محمد باقر المجلسی ره
الحمد لله الذی جعل النبیین لسان صدق فی الآخرین وصیر الائمة المعصومین تذکرة للمتقین والصلوة
والسلام علی محمد وآله خیرة الوصیین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین گوید خاک
راه شیعیان محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما که مقصد اصلی از تحریر بیان این کتاب در اثبات
وفضیلت بزرگواری ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم است که از کتب معتبره اهل اسلام
واز تواریخ واز کتب براهمه هندوان وحکمای یونان که ضبط نموده اند استخراج شده است
بعد از آنکه تعب بسیار کشیده ام در طلب آن کتب بقدری تفصیل آنرا بیان مینمایم که حجت تام
بر همه ملل ونحل از مسلمانان غیر امامی وسایر اهل کفر واهل ضلالت تا آنچه از طرق اهل نصاری
بنظر رسیده آنکه عیسویان لعنهم الله انجیل را آسمانی نمیدانند بلکه میگویند چهل روز و برروایتی
سه سال از عروج حضرت عیسی بآسمان چهار نفر از حواریان آن یوحنا ومرقوس ولوقا و
متی نوشتند از ابتداء تولد آنحضرت تا بآسمان رفتن وباعتقاد ایشان او را چهار میخ کشیدند
یهودان ودر قبر گذاشتند بعد از سه روز یا چهل روز یا بیشتر زنده شد وبآسمان رفت وباز
بدنیا آمد وانجیل را گفت ونوشت وباز بآسمان رفت ودر دست پدر خود نشست قاتلهم الله
اناجیل اربعه مثل قصه وسرگذشت است وهیچ احکام وامر ونهی ندارد ودر انجیل عبری گویند
آنست که بلغت عبری بوده است که بلغت لاتین بوده اند وآنچه حال دارند بلغت سریانی است

ودوالیان انجیل پرنائیل عربی وفارسی وترکی وگرجی وارمنی وماجر وانگلیس وهروسی وپرتکالیه
کتب معتمد علیه ایشان است اسامی کتب ایشان این است کتاب قرقف وکتاب سیدره
وکتاب کلوبلین وکتاب کیال پیغمبر وکتاب حیقوق نبی که فرنگیان اباکرک میگویند وکتاب
شعیا وکتاب سفینای پیغمبر وکتاب ارسفای که آنرا پیغمبر میدانند وکتاب دانیال پیغمبر
وکتاب شمعون که آنرا ایدوس میگویند وکتاب کندرال وکتاب نورچیل که آنرا نیز پیغمبر میدانند
ونقل کتاب توراة آنچه موافق احادیث است هفتاد دستر میکشیدند وآنچه الحال در میانست
که منحرف کرده اند شاید نبی هزار بیت بود واز لغت عربی بلغت ترکوم وجبلی بوده وهمین ده آیه
طور را آسمانی میدانند وباقی توراة را یهودان مدعی آنند که بنادیها یعنی پیغمبر ایشان الهام
میشده ووحی میرسیده وبدفعات مینوشتند وآنچه کفر وزندقه اند گویند که الحال در توراة است
نادیها داخل کرده اند تا تمام شد وکتب معتمد علیه ایشان دو هزار است که قبالا نیز میگویند
وکتاب ترنافست وکتاب نبرو وکتاب توم وکتاب تراعو وکتاب انگلهنشی منسوب حضرت
سلیمان وکتاب عزیر وکتاب ارمیا وکتاب لاینسا اسامی کتاب براهمه هندوان که بزعم
ایشان بعضی را اناتون دانند وبعضی کتب رابانی میدانند کتاب وبداست وکتاب شماکوشی و
کتاب شانی کلبود وکتاب نارنگ وکتاب طمطم هندی وکتاب حکیم واهر وکتاب دشن وکتاب
هزار نامه وکتاب قطره وکتاب بحیار وکتاب پاتنکل اسامی کتب یونان مصحف هرمس
الهرامسه است وکتاب هیاکیل وتماثیل مغربی وکتاب بلبند ومنتخب جالینوس وکتاب اپیل و
اماسطی بطلیموس وکتاب ماربافین افلاطون وحل وعقد ارسطو وکتاب ارماطس پادشاه
یونان وکتاب منکاور وکتاب قوسموس فیثاغورث وکتاب نوامیس افلاطون وکتاب
خلاصه جاماسب اسامی کتب مجوس کتاب زند وپازند مجوس وکتاب زمزم از تصنیفات
زردشت که آنرا اسیاه نیز میگویند وکتاب جادوان از تصنیفات هوشنگ الملک وهمین
پادشاه دنیا که فارسیان او را پیغمبر میدانند وکتاب قسطنطین لوقا وکتاب مزدک وکتاب
زندقه مانی وکتاب فرهنگ الملوک وکتاب فرنکل وکتاب اقلیدس وکتاب بطرقم وکتاب

آزاد بخت و کتاب وسایر و کتاب لینا و کتاب اناغ که مدعی اند که صحف است در انجمله کتب
ملعث مختلفه والفاظ مغلقه اسامی ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین بزرگواری ایشانرا
بیان نموده اند هرچند که الحال منکر دین اسلامند و مدت حیات و عدد فرزندان و سال
وفات و بمواضع مشاهد ایشان و ازواج و وقایع که بر ایشان رو داده و از کتب اهل اسلام
در این رساله بر سبیل اهل ایجاز اختصار مینماید و آنرا بتذکرة الائمه موسوم ساخت بر
مقدمه و چهارده باب اما المقدمه در ظهور نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
در حدیث از لیث بن سعد روایت کرده اند که گفت من نزد معاویه بودم کعب الاحبار حاضر بود
من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت پناه صرا در کتابهای
خود و فضیلت برای آنحضرت یافته اید پس کعب التفت بسوی معاویه شد که ببیند او راضی است
بگفتن یا نه پس حق تعالی بزبان معاویه جاری ساخت که بگو ای ابو اسحق گفتا که من هفتاد و
دو کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده است و صحف دانیال را خوانده ام
و در همه آنها ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت عترت آن هست و بدرستی که نام او معروف
در همه کتابها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبر ملائکه نازل نشد بغیر عیسی و احمد و حجابهای بهشت را
نزدند برای زنی بغیر از مریم و آمنه و ملائکه موکل نشدند بر زنی در وقت زائیدن بغیر از
مادر مسیح و مادر احمد و علامت حمل آنحضرت آن بود که شبی که آمنه بآنحضرت حامله شد
منادی ندا کرد در آسمانهای هفتگانه که بشارت باد شما را که در شب هوار نطفه خاتم
انبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این مژده مسرت
ثمره راندا کردند و در زمین هیچ رونده و پرنده و چرنده نماند که بر ولادت شریف
آنحضرت مطلع نگردند و در شب ولادت شریف سعادت آیات آنجناب هفتاد هزار قصر از
مروارید تر بنا کردند و آنها را قصر ولادت نامیدند و جمیع بهشت را زینت دادند و ندا
کردند شاد شو و بر خود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد شد پس بهشت بخندید و تا
قیامت خندان است شنیدم که یکی از ماهیان دریا که او را طموسا میگویند که آن سید

درازی

و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت آن هفتصد هزار گاو راه میرود که
هر گاوی از دنیا بزرگتر است و هر یک از آنها هفتاد هزار شاخ دارند از زمرد سبز
آن ماهی زر فتار آنها خبر ندارد و آن ماهی برای شادی ولادت آنحضرت بحرکت آمد و اگر نه
حق تعالی آنرا ساکت نمیکردانید همه زمین را زبر میکردانید و شنیدم در آنروز هیچ کوه
نماند که دیگری را بشارت ندهد و همه صداها را به لا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها
خاضع شدند نزد کوه ابو قبیس برای کرامت جناب محمد صم و جمیع درختها تقدیس کردند
با شاخها و میوها بشادی ولادت آنحضرت در زدند در میان زمین هفتاد عمود از انواع رنگها
و نورها که هیچیک بدیگری شبیه نبودند و روح حضرت آدم را بشارت دادند بولادت آنحضرت
پس هفتاد برابر حسن او زیاده و مضاعف شد در آنوقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت
و حوض کوثر در بهشت باضطراب در آمد و هفتاد هزار قصر در و یاقوت بیرون افکند از
برای نثار ولادت آنحضرت و شیطان لعین را در زنجیر ها ببستند و چهل روز او را در
قلعه محبوس کردند و عرش را چهل روز در آب غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند
و فریاد و واویلا از آنها بلند شد و صدائی از کعبه بلند شد که ای آل قریش آمد بسوی
شما بشارت دهنده بثوابها و ترسانده از عذابها و با اوست عزت ابد و سود
بزرگ و او است خاتم پیغمبران و ما در کتابها یافته ایم که عترت او بهترین مردمانند بعد از آن
مردمان در امانند از عذاب مادامیکه در دنیا احدی از ایشان راه میرود معاویه گفت
ای ابو اسحق عترت او کدامند کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه رو ترش کرد
و لبهای خود را گزید و دست بریش نجس خود مالید پس کعب گفت ما یافته ایم صفت آن
دو فرزند آن پیغمبر صم که شهید خواهند گردید و آنها دو فرزند فاطمه اند خواهند کشت ایشانرا
بدترین خلق خدا معاویه گفت که خواهد کشت ایشانرا گفت مردی از قریش پس معاویه
بیتاب شد گفت برخیزید اگر میخواهید پس بیتابی معاویه ما برخواستیم و از حضرت
امیر المومنین ع مرویست که حق تعالی بود و هیچ خلق نبود پس اول چیزی که خلق کرد

نور حبیب خود محمد مصطفی صلعم بود او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمان و زمین و لوح و
قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند به چهار صد و بیست و چهار هزار سال نزد
پروردگار خود ایستاد بپاکی او را یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او
داشت و میفرمود توئی مراد و مقصود از خلق عالم و توئی برگزیدهٔ از خلق من بعزت و جلال خود
سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست دارد من او را دوست
دارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن دارم پس نور آنحضرت درخشان شد و شعاع آن
بلند شد پس حقتعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب اوّل قدرت حجاب عظمت
حجاب عزّت حجاب هیبت حجاب جبروت حجاب رحمت حجاب نبوّت حجاب کبریا حجاب
منزلت حجاب رفعت حجاب سعادت حجاب شفاعت پس حقتعالی امر نمود نور محمد صلعم را که داخل
شو بحجاب قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلیّ الاعلی
و در حجاب عظمت یازده هزار سال میگفت سبحان العالم السّر و اخفی و در حجاب عزّت میگفت
ده هزار سال سبحان الملک المنّان و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سبحان من هو غنیّ
لا یفتقر و هشت هزار سال در حجاب جبروت میگفت سبحان الکریم الاکرم و هفت هزار سال در
حجاب رحمت میگفت سبحان ربک ربّ العزّة عمّا یصفون و شش هزار سال در حجاب
نبوت میگفت سبحان الملک الحنّان و پنجهزار سال در حجاب کبریا میگفت سبحان العلیّ العظیم
و چهار هزار سال در حجاب منزلت میگفت سبحان العلیّ الکریم و سه هزار سال در حجاب
رفعت میگفت سبحان ذی الملک و الملکوت و دو هزار سال در حجاب سعادت میگفت سبحان
العظیم و بحمده سبحان العظیم و یکهزار سال در حجاب شفاعت میگفت سبحان ربّی الأعلی و بحمده
پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که حق سبحانه و تعالی از نور پاک محمد صلعم بیست دریا آفرید
و در هر دریا علمی چند آفریده که کسی بغیر از خدا نمیداند پس امر فرمود نور آنحضرت را که
فرو رود در دریای عزّت و در دریای جبروت و در دریای خشوع و در دریای تواضع و در دریا
رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای پرهیزکاری و دریای خشیّت و دریای امانت

و دریای عمل و دریای مزید و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای حیا تا آنکه در جمیع
آن بیست دریا غوطه خورد پس چون از آخر دریاها بیرون آمد حقتعالی وحی نمود بسوی او که
ای حبیب من و ای آخر رسولان من و ای بهترین پیغمبران من و ای اوّل آفریدهای من توئی
شفیع روز جزا پس بسجده افتاد و چون سر برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره چکید
پس خدا از هر قطرهٔ آن نور پیغمبری آفرید پس آن نورها بدور نور آنحضرت طواف
میکردند و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو
غنیّ لا یفتقر پس حقتعالی همه را ندا فرمود که آیا می شناسید مرا پس نور محمد صلعم پیش از سایر
انوار ندا کرد که انت الله الذی لا اله الّا انت وحدک لا شریک لک یا ربّ الارباب
و ملک الملوک پس خداوند فرمود که توئی برگزیدهٔ من و دوست من و بهترین خلق من
و امّت تو بهترین امّتهاست پس از نور آنحضرت جوهری آفرید و آنرا بدو نیم کرد و در
یک نیم بنظر هیبت نظر کرد پس از آن آب شیرین شد و بر دیگری بنظر شفقت نظر کرد
عرش را از آن آفرید بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور
کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید پس بسوی قلم وحی فرمود که بنویس توحید مرا
پس هزار سال مدهوش بود از شنیدن کلام الٰهی و چون بهوش باز آمد گفت پروردگارا
چه چیز نویسم فرمود که لا اله الّا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد صلعم بر زبان راند
بسجده افتاد گفت سبحان الله الواحد القهّار سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت و شهادتین
را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام او را با نام خود مقرون کردانیدی
حق تعالی وحی فرمود که ای قلم اگر او نبود ترا خلق نمیکردم و دنیا را نمی آفریدم خلق خود را اگر
از برای او و پس بشارت دهنده و ترساننده و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست
من است پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت السّلام علیک یا رسول الله آنحضرت
جواب گفت علیک السّلام منّی و رحمة الله و برکاته پس از آن روز سلام کردن سنّت شد
و جواب دادن واجب پس حقتعالی قلم را امر فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه

خواهم آفرید تا روز قیامت پس حقتعالی از نور محمد ص بهشت را آفرید و بچهار صفت او را
زینت داد تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل
طاعت خود مقرر نمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخاست خلق کرد
و از کف آب زمینها را خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس
کوه را خلق کرد تا زمین قرار گرفت و گاوی عظیم خلق کرد تا سنگ بر پشت او ایستاد
و پای گاو بر پشت ماهی ایستاد و ماهی روی آب است و آب بر روی هوا است و هوا بر روی
ظلمت و بعد از آن کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را به دو نور منور گردانید نور
فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و سخاوت و حلم را آفرید و از عدل خوف و بیم
را آفرید و از عدل رضا و خوشنودی را آفرید و از حلم مودت و سخاوت و محبت را
آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد ص و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس
از آن ارواح مؤمنان امت محمد ص را آفرید پس آفتاب و ماهتاب و ستارها
و شب و روز و تاریکی و روشنائی و سایر ملائکه را از نور محمد ص آفرید پس نور آنحضرت را
هفتاد و سه هزار سال در بهشت ساکن گردانید و هفتاد و سه هزار سال در زیر عرش و هفتاد و
سه هزار سال در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس باسمان اول رسانید حق تعالی اراده نمود
که حضرت آدم را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شو بسوی زمین و قبضه از خاک برای
بدن آدم فراگیر ابلیس لعین سبقت گرفت بسوی زمین و با زمین گفت که خدا میخواهد از تو خلیفه
بیافریند و آنرا بآتش بسوزاند و عذاب کند پس چون ملائکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از
آن که از من بگیرد که آتش را در آن بهره باشد پس جبرئیل نازل شد زمین استغاثه کرد جبرئیل
برگشت گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس آنرا رحم کردم و همچنین میکائیل و
اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند پس حقتعالی عزرائیل را فرستاد گفت من نیز پناه میبرم
بخدا از آنکه فرمان برم پس قبضه از بالا و قبضه از پائین تمام روی زمین از سیاه و سفید و سرخ
و نرم و درشت زمین برگرفت باین سبب اخلاق و رنگهای فرزند آدم مختلف شد پس حقتعالی

وحی

وحی نمود که چرا تو او را رحم نکردی ای عزرائیل چنانچه آنها رحم کردند گفت فرمانبرداری
ترا بهتر از رحم کردن او دانستم پس وحی نمود که از این خاک میخواهم خلقی بیافرینم که پیغمبران
و شایستگان و اشقیا و بدکاران در میان ایشان باشد و ترا قبض کننده همه ارواح
گردانم پس خدا امر کرد جبرئیل را که بیاورد آن قبضه سفید نورانی که طینت مقدس
پیغمبر آخرالزمان بود و اصل همه مخلوقات بود پس جبرئیل با همه ملائکه کروبین و ملائکه
صافات و مسبحان بیامدند و بنزد موضع ضریح آنحضرت و آن قبضه را گرفتند و باب
تسنیم و با آب تکوین و با آب رحمت و با آب خوشنودی و با آب عفو خمیر کردند پس سر آنحضرت را
از هدایت و سینه آنحضرت را از شفقت و دست آنحضرت را از سخاوت و دل
آنحضرت را از عفت و پای آنحضرت را از شرف و نفسهای آنحضرت را از بوی
خوش آفرید پس مخلوط گردانید آن طینت را با طینت آدم ع و چون جسد مطهر آنحضرت
تمام شد و بملائکه وحی نمود که من بشری آفرینم از گل چون درست کنم و روح بدو دهم
پس همه بسجده در آئید بنزد او پس ملائکه جسد آدم را برگرفتند و در بهشت گذاشتند
و ملائکه منتظر فرمان حقتعالی بودند که هرگاه مأمور شوند بسجود سجده نمایند پس حقتعالی امر
نمود روح او را که داخل بدن او شود چون روح مکان تنگی دید و از داخل شدن استعفا
نمود پس حقتعالی فرمود که بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون بیا پس چون بدیدهای آدم
رسید آدم ع جسد مطهر خود را میدید و صدای تسبیح ملائکه را میشنید پس چون بدماغش
رسید عطسه کرد پس خدا او را بسخن در آورد و گفت الحمد لله و آن اول کلمه بود که آدم
بآن متکلم شد پس حق تعالی باو وحی فرمود که یرحمک الله یا آدم برای رحمت ترا خلق
کردم و رحمت خود را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم که هرگاه بگویند مثل آنچه تو گفتی
پس باین سبب دعا کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ چیز بر شیطان گرانتر
نیست از دعا برای عطسه کننده پس آدم ع نظر کرد ببالا دید که در عرش لا اله الا الله
محمد رسول الله نوشته و اسماء آنحضرت نوشته است پس چون روح بساقش رسید

پیش ازانکه به قدمهایش رسد خواست که برخیزد نتوانست باین سبب خدا گفته است خلق
الانسان عجولا یعنی آفریده است انسان از تعجیل ؛ و قول نصاری در باب تولد آنحضرت
در کتب فرنگان پرتگال و فرنگ ولندیز نوشته شده است که چون برفارقلیط متولد
شود ملائکه فرمان او برند و آسمانها سجده باو کنند و نام او برود تا تمام دنیا و در همه
کوهها و دریاها آنرا بخوانند آنزمان ذلت و خواری مسیحیان شود و قصرهای پادشاهان خراب شود
و طاقهای آنها خراب شود و چون نام او پدید آید و جزالکه عبارت از سردار سپاه
باشد همه دنیا برود و خلفا دین خود خوانند و مالک شود و آیات خلیل و ناصریه و صاحب
شود قبه مسیح خدای نصاری را در هم زند کتابهای آسمان را و در کتاب نور جیل و
سفینای پیغمبر مسطور است که خاتم پیغمبران ص چون بدنیا آید عرش خدا شادی نماید و
ماهیان دریاها بدیدن هم روند و او حرام گرداند کمی و خوز را که مراد از شراب باشد
و دین او برد دینها را چون شمشیر و پاره کند کتابها را و هدایت کند خلق را و از جهنم نجات
دهد و دوازده نفر از آل او والی شوند در دین امت و بحکمت خدا عدالت کنند و
شمشیر ایشانها شد بکردن خلایق و هرکه اطاعت ایشان نکند خوار شود و باج دهد و بی
اعتبار شود و حرف ایشان حرف خداست و قول ایشان قول خداست و امر ایشان
امر خداست حرام نخورند و نپوشند و نگویند و همه ملائکه ایشان را فرمان برند و دین
خدا در دست ایشان است و در شت ایشان است والسلام پس نور محمد ص از آدم ع
بهبة الله که شیث است منتقل شد و از شیث بانیوش و از او بقینان و از او بمهلائیل و
از او بالیا و از او بادریس که هرمس الهرامسه میگویند که علم حکمت و ریاضی و هیات و
طلسمات و اعداد و طب متعلق بآنحضرت است که خداوند عالمیان باو فرستاد و صنعت
خیاطت و نیشم بافتن و کرباس بافتن از مخترعات اوست و اول کسی که بقلم کتابت و صحیفه
کرد او بود چه در زمان حضرت آدم ع به گل کتابت میکردند پس آن نور باخنوخ منتقل شد
و از او بمتوشلخ و از او به لمک و از او بنوح ع منتقل شد که فارسیان اورا فریدون میدانند

واز نوح

و از نوح منتقل شد بسام که عجمان اورا ایرج میگویند و حام و سام از فرزندان آنحضرت
سلم و تور و سه پسر دیگر بودند یافث که کافر بود و کنعان و مصر و انبیا و صالحان و اوصیای
پیغمبران و ملوک و سلاطین و اکثر مؤمنان از نسل سام اند و ترکان از نسل یافث
یاجوج و ماجوج و حام سیاهان از او بهم رسیدند و از کنعان عبریان و از مصر
رومیان و سفید پوستان و این نور از سام منتقل شد بارفخشد و از او بشالخ و از او به
ارغو و از او به عابر که واضع لغت عبری بوده است تا اینکه الهاما متکلم بلغت عبری شده
و از او بفالغ که بعضی هود میدانند و از هود بشروغ و از او بناخور و از او بابراهیم که
مجوس میگویند زردشت همین است که صاحب کتاب صحف است و زند و پازند عبارت
از آن کتب است و اینکه اهل سنت پدران حضرت را آزر میدانند افترا بر آنحضرت و انبیا
و اوصیای ایشان و ائمه هدی است از نسل کفر و شرک بهم نرسیده اند و از صلب مشرکان
و کافر پرورش نیافته اند و این قول اجماعی شیعه است که نطفه ایشان در حالت کفر
و شرک بسته نشده و هرچند که قبل از بستن نطفه کافر باشند مثل مادر بعضی از ائمه
که مشرک بوده اند و شرف اسلام دریافته اند پس نور آنحضرت از ابراهیم منتقل
شد باسمعیل و از او به قیدار و از او به حمل و از او به نبت و از او بسلامان و از او بهمیسع
و از او بالیسع و از او بعدنان و از او بمعد و از او بنزار و از او بمضر و از او بالیاس
و از او بمدرکه و از او بکنانه و از او بنضر که قریش است و از او بمالک و از او بفهر و
از او بلوی و از او بکعب و از او بمره و از او بکلاب و از او بقصی که اسم زید است و از او
به عبد مناف که اسم او شیبة الحمد است و از او بعبد الله رسید و از عبد الله آنحضرت
بدید آمد و حکایت تولد آنحضرت را در کتاب بحار الانوار ذکر و بسط کرده ام و تمام داده ام
هرکه خواهد رجوع بآن کتاب نماید والله یعلم

الکتاب الاول در احوال

خیر مآل حضرت رسالت کنیت آنحضرت ابو القاسم است و القاب آنجناب عبد الله
و یس و ن و مفضی و فاتح و کافی و خاتم و حاشر و مزمل و مدثر و موقف و قثم و

بحار الانوار

و داعی و بشیر و نذیر و شاهد و شهید و نبی و نور و نعمت و رؤف و رحیم و مؤثر و منذر و مذکر
و شمس و نجم و حم و سیما و یتیم و سراج منیر و امی و تهامی و ابطحی و رحمة للعالمین و مصطفی و رسول
الله و خاتم النبیین و سید المرسلین در اسامی آنحضرت محمد و احمد مشهور است و در
احادیث موافق توریة احید است و در توریة بطریق صحیح ماد ماد و بطریق دیگر
ماذ ماذ و در لغت ترکوم یهود میدمید و در انجیل آسمانی احمد و بروایت دیگر حمیاطا و در
انجیل نصاری که منحرف کرده اند مهید و در انجیل متی بارکاره و در انجیل مرقوس
فارقلیط و در انجیل لوقا مخطاریح و در انجیل بلغت لاتین که فرنگان دارند منطیاب
و در انجیل یوحنا تاکادر و در کتاب زند مجوس که صحف میدانند سین و در کتاب
پاتنکل هندوان حمید و در کتاب انکلیون سیحیان و در کتاب اینال ایمان و در کتاب
قرقف پسندیده و در کتاب توپرحاد و در کتاب براهمه کشین و در کتاب شالمکون
تسلی دهنده و در صحف حاشر و در زبور ششم طاب طاب و در زبور چهارم ماح ماح
و در کتب یونانیان عبدالله و در کتاب پرقلیطس و در لغت یونانیان عزیز و در کتاب
حضرت سلیمان که فرنگان پرتگال آنرا اکلر باستی میگویند و در کتاب ترمانی توریة
در فصل سیم اسم آنحضرت و در کتاب همه فرنگان خاتم نقش نگین آنحضرت است
لا اله الا الله محمد رسول الله است و آنحضرت دو نام مشهور داشت و پنج پیغمبر دو نام
دارد آدم و ابو البشر هود و صالح هود و عاد و یعقوب و اسرائیل عیسی و مسیح
و آنحضرت عرب بود و هود و صالح و اسمعیل و ایوب و خطیب الانبیا شعیب نیز عرب
بودند و آنحضرت هم پادشاه بود و دوازده پیغمبر دیگر نیز پادشاه بودند آدم و شیث و
ادریس و نوح و ابراهیم و یوسف و موسی و یوشع و داود و سلیمان و ایوب و ذو
القرنین علیهم السلام و در سلطنت بعضی از ایشان جمع علما توقف کرده اند و پدر آنحضرت
از آفتاب روشن تر است و مادرش آمنه خاتون بنت وهب ابن عبد مناف ابن زهره
ابن کلاب است و دایه آنحضرت حلیمه سعدیه است و مربیه آنحضرت ام ایمن و برادر رضاعی او

ایمن ابن ام ایمن است و عثمان بن مظعون است و قبر او در خارج مدینه است و بعضی
توهم کرده اند که عثمان بن عفان امام سنیان است اما غلط است و ولادت باسعادت
آنحضرت در روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول وقت زوال و بروایت دیگر نزد
طلوع فجر بود و مادرش با آنحضرت حامله شد و در ایام تشریق نزد جمره وسطی در منزل
عبدالله بن عبد المطلب و ولادت آنحضرت در مکه معظمه بود در شعب ابیطالب در خانه
محمد بن یوسف در زاویه برابر از جانب چپ که کسی داخل خانه شود خیزران آن
حجره را بیرون انداخته و آنرا مسجد کرد که مردان و زنان نماز کنند و سنی عامه ولادت
آنحضرت را در روز دوشنبه گویند که هفت سال از پادشاهی انوشیروان عادل مانده بود
و بعضی گویند که در زمان پادشاهی هرمز فرزند انوشیروان بود موافق بیستم شباط ماه
رومی و بعضی گویند غره یا بیستم یا بیست و هشتم نیسان ماه رومی بود و هفدهم شهر
شهر دیماه فرس بود و عفرا از منازل قمر طالع بود ابومعشر گفته که طالع ولادت آنحضرت
در درجه بیستم جدی بود و زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه خود بود در حمل
و آفتاب در شرف بود و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اول میزان بود و در راس
در جوزا بود و ذنب در قوس بود در خانه خود که متولد شد پس آنخانه را بعقیل بن
ابیطالب بخشید و عقیل آنرا فروخت بمحمد بن یوسف برادر حجاج داو داخل خانه خود
کرد و چون وقت زمان هرون شد خیزران مادر او آنخانه را بیرون کرد از خانه
محمد بن یوسف و مسجد کرد و بر همان حالت باقیست و مردم بزیارت میروند و نادری از
مخالفان در هشتم یا دهم ماه مذکور قایل شده اند و شاذی از ایشان گفته اند که در ماه
مبارک رمضان و اعتقد و ابن بابویه گفته است که حامله شد مادر آنحضرت باو در شب
جمعه هفدهم یا هجدهم ماه جمادی الاخره و در کتاب عدد قولویه گفته است که ولادت آن
حضرت نزد طلوع آفتاب متولد شد در روز جمعه ماه ربیع الاول و هفدهم بود بعد از پنجاه
پنج روز بعد از آنکه اصحاب فیل هلاک شده بودند یا چهل و پنج روز بعد از آن و بعضی

تا سی سال بعد از آن گفته اند و بعضی در همان روز گفته اند و اشهر آنست که در همان سال و
مشهور آنست که تولد آنحضرت در عام الفیل واقع شد و آن سالی بود که نجاشی پادشاه
حبشه ابرهه را سردار کرد با فیل و لشکر بخرابی کعبه معظمه فرستاده بود و حق تعالی ایشانرا
بعذاب سجیل هلاک کرد و اکثر سنیان بدوازدهم ماه ربیع الاول قایل شده اند و در
کافی کلینی رضی الله عنه بدوازدهم قایل شده است و مشهور آنست که بعد از چهل
سال از سلطنت کسری انوشیروان عادل ابن قباد بود از ملوک ساسانیان عجم و او
در هفت اقلیم تسلط داشت و ملوک شام و چین و هند و عرب او را اطاعت میکردند و
دار الملک او مداین سبعه عراق و کوفه بود و آنحضرت فرموده انا ولدت فی زمان
الملک العادل و او را عادل یاد کرده است و انوشیروان مجوس بود و عبده نار و چون
صیت عدالت او از مشرق تا بمغرب رسیده بود و عادلی واقع بود حقتعالی او را بسبب
کفرش مؤاخذه نخواهد کرد و حاتم طائی را بسبب سخاوت و ایشانرا در اعراف خواهد کرد
بعثت آنحضرت در شب دوشنبه بیست و هفتم شهر رجب در خانه ام المؤمنین حضرت خدیجه
کبری در مکه معظمه واقع شد بعد از آنکه چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود و والدین آن
حضرت هر دو فوت شده بودند و در مهد عزت ابیطالب ع پرورش یافت و آنحضرت
قبل از رسالت نبی بود بر ذات خود و بدین هیچ پیغمبر خدا را عبادت نکرد الا بطریق
مرضیه خود و آنکه بعضی میگویند بشریعت حضرت نوح عمل میکرد و بعضی میگویند بطریق
حضرت ابراهیم بوده و بعضی میگویند بمذهب حضرت عیسی بوده از اقوال عامه است و
اصلی ندارد و آنحضرت مبعوث بود بر کافه خلایق از شرق و غرب عرب و عجم
ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هند و چین و ختا و روم و شام و مصر و فرنگ و تمام
اقالیم سبعه و ماوراء الاقالیم و یاجوج و ماجوج و طوایف جان بن جان از شیاطین
و اهرمن و عفاریت و فیس و لاقیس و بریان و غولان و قاطبه خلایق از ذوی العقول
و بعضی گویند آنحضرت مبعوث بود بر ملائکه و این قول نزد فقیر قویست و کتاب او

ناسخ همه کتب و دین او باطل کننده همه ادیانست و در ایام نبوت آنحضرت سیزده سال
در مکه معظمه تشریف داشت و ده سال در مدینه طیبه و خلایق را هدایت مینمود جبرئیل ع
بیست و چهار هزار مرتبه بر آنحضرت نازل شد و نصف این عدد را هم گفته اند و دو
مرتبه و دو مرتبه جبرئیل را بصورت اصلی خود که بین آسمانها و زمینها پر شده بود
از عظم جثه مبارک ع دید و گاهی روح الامین بصورت دحیه ابن خلیفه کلبی نازل
میشد و روح ملکیست اعظم از تمام ملائکه و اکثر امر را ملائکه بر او نازل میشد و هیچکس از
انبیای عظام بمعراج نرفتند مگر آنحضرت که دو مرتبه یا بیشتر و یک مرتبه هم نقل
کرده اند که بمعراج رفت و مشهور دو مرتبه است یک مرتبه جسمانی و یک مرتبه روحانی
و در مقام قاب قوسین مخاطب بخطاب رب الارباب شد و معراج مشهور پیش از هجرت
بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد و جمعی قایل اند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار
و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حقتعالی حضرت رسول را
صد و بیست مرتبه باسمان برده و هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر
المؤمنین ع و سایر ائمه طاهرین ع زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود آیات
توریه که در شان حضرت رسالت پناه ص نازل شده است استخراج نموده ام
و متفق علیه یهود است که از توریه است و لو قام ناو یعود بی انشرائیل کموشی
بیا عواذونای پائیم آل پائیم ناوی مقر بخا میح حیخا کامانی یاقیم لخا ادونای الو
تشما عون آل اشماعیل قول شمعتیخا هن برختی او تو هر بیتی او تو ابیم ادماود او شنیم
اشار یولید او تو تای اوز لاهم مقرب اخهم کامواخا و ناتیتی دباری بفیو و دبر الیهم
ات کل اشرا صو نواذر ذنیم ناب اصوت و هابو شما ور سینا نوخ نکویم او توابی
اشماعیل آیات الانجیل در باب نبوت پیغمبر از انجیل مرقس و متی در شماره
بیست و چهارم باصطلاح ترتیب آن کتاب هر چند انجیل را آسمانی نمیدانند آنچه میگویند
از مسیح فرموده و اسمای نوزیک بس بسیار اکم از نبس بارکاره اش فارقلیط

آیات توریة بعبرانی
صحیح نازل شده

آیات انجیل

بو امیا ستو تش یو بترش یو آپیتو سافش یو با نانی ضنک یو خاج ہانی ضنک یو ہا صنک لاء
کا عا که ای کا غاک دورس زنی یکدسه آیره آتمی نا یلن ای را آس آی صور یک ہاز
بین آرتور و یرنیه لی بین چرسا را روز آکاریا آدر تون بار اکیا ضرس یا. نک آی بج
واجاری واز کتاب زند و پازند که زعم مجوس آنست که همین کتاب صحف است این
آیات استخراج شده و جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس است در کتاب فرهنگ
الملوک تصریح باین کرده است هرچند که از لغت زند اشاغ مفهوم کس نمیشود و از لغت
سریانی مشکل است اما قدری که ضرور بود از لغت زند و پازند به پهلوی و از پهلوی
بفارسی ترجمه نمود و الله یعلم این است پیام ایزد بنام نیا فرندون رکاکور کوم خانوا
اکنا ایم تاری تاره نشت و باکو کماکرین و خشوز عارجی جادکی سروب نمردتن ازنی
ماتاکش نندشتان مینا شولمن مدینو چینوا و درا ملکا سروب رکو تامنش بهانه شوتوم
سبنا جاما متوتن انخز منزامن رس سوبر اشطر مجه ذابا شور ما منداز پاره سیین
شما شو مک ذابو اتن رزنکی سوره ملکو ناکنجو بره کنبا سلش جکرو زلش ده ده و س
سارم و قرآن در عرض بیست و سه سال فرقه فرقه و سوره سوره بر آنحضرت نازل شد
و بعضی گویند در عرض بیست سال نجما بعد نجم فرود آمده و ترتیب آنرا یعنی نزول
قرآن باین نحو است که مذکور میشود و اکثر مفسرین بر آنند و این قرآنی که در میان است
باین ترتیب است که اول الحمد و بعد از آن بقره تا آخر قل اعوذ برب الناس جمع
عثمان است که باین ترتیب جمع کرده است روایت کند ابو محمد مهدی بن نزار الحسینی
القائنی که گفت خبر داد مرا ابو القاسم عبدالله بن عبدالله او گفت حدیث کرد
مرا ابو نصر مفسر او گفت حدیث کرد مرا عمی ابو حامد او گفت حدیث کرد مرا ابو
ابو یوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت حدیث کرد مرا ابو موسی او گفت حدیث کرد
مرا عمر ابن هرون از عثمان بن عطا از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد
بمکه اول اقرأ بود قبل از الحمد پس ن و القلم پس مزمل پس مدثر پس تبت پس اذا الشمس

کورت

کورت پس سبح اسم ربک الاعلی پس واللیل اذا یغشی پس والفجر پس والضحی پس
الم نشرح پس والعصر پس العادیات پس انا اعطینا پس الهیکم التکاثر پس ارایت
پس کافرون پس الم تر پس قل اعوذ برب الفلق پس قل اعوذ برب الناس
پس قل هو الله پس والنجم پس عبس پس انا انزلنا پس والشمس پس بروج پس والتین
پس لایلاف پس القارعه پس والمرسلات پس ملائکه پس کهیعص پس طه پس واقعه
پس شعرا پس نمل پس قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر
پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبا پس زمر پس حم سجده پس حمعسق
پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس ذاریات پس غاشیه پس کهف پس
نحل پس نوح پس ابرهیم پس انبیا پس مؤمنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک پس حاقة
پس ذو المعارج پس عم پس نازعات پس انفطرت پس انشقت پس روم پس عنکبوت
پس مطففین و این هشتاد و پنج سوره که بمکه نازل شده است و نام مکه معظمه در بهر
سورهای قرآن قدیم بنامهای مختلف نوشته اند و اسامی مکه معظمه این است که اگر
در جای آنرا به بینید نزول آنرا بدانید که بلد الحرام و صلاح و عرش و قادس
و مقدسه و ناسه و الناسه و الباسه و البیت العتیق و ام القری و حاطمه و راس و بکه
و کوثی اسم بقعه ایست که منزل عبد الدار بوده و آنچه نازل شده بمدینه مشرفه این است
البقره پس انفال پس عمران پس احزاب پس ممتحنه پس نسا پس اذا زلزله پس حدید
پس محمد پس رعد پس رحمن پس هل اتی پس طلاق پس لم یکن پس حشر پس اذا جاء پس
لم یکن پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس تحریم پس جمعه پس
تغابن پس صف پس انا فتحنا پس مائده پس توبه و این بیست و هشت سوره است و اسماء
مدینه را سید المرتضی و علم الهدی فرموده است باین نحو که طیبه و یثرب و طابه و دار
و سکنه و جابره و محبوره و غدارا و مرحومه و قاصمه و بندد و از این قرآن که در میان است مشهور
آنست که جزو آنرا که در فضیلت امیر المؤمنین ع و اهل بیت رسالت مشهور صلوات الله علیهم در ند آیات

م ۲۳۲۳۸۹

قریش و فضایح ایشان و بعضی در مذمت منافقین بود آنرا عثمان بیرون کرده مثل آیهٔ
لم اتخذ ابا بکر خلیلاً که الحال فلانا خلیلا هست و مشهور است که اسم ابو بکر بوده است و بعد
از انکه عثمان از همه ولایات مصاحف را جمع کرد و عاملان آنرا بمدینه فرستادند قریب
بچهل هزار بود همه را گرفت تا سوختند و هفت قرآن نوشت بترتیب که الحال هست و اهل
سنن آنقرآنرا امام میگویند بیرون مردمان از روی آن قرآنها نویسانیدند و صاحب جامع الاصول
از زید بن ثابت نقل میکند که بعد از انکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را
با خزیمه بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم و منقولست از حضرت صادق ع که در سورهٔ احزاب
فضایح مردان بسیار از قریش بود بزرگتر از سوره بود ایشان تحریف دادند و کم کردند و
در حدیث مسطور است که اگر قرآن امیر المؤمنین ع که در نزد ائمه ع است مؤمنان میدادند
که بخوانند و مصحف جمع عثمان را نخوانند مفاسد عظیم را این مترتب میشد اول آنکه کتاب خدا
دو تا میشد جمعی قبول میکردند و بعضی قبول نمیکردند خلایق بکثیر بکفر اصلی خود برمی گشتند
دویم انکه مخالفان آن قرآن صحیفها مینوشتند و بامصار و بلاد میفرستادند چون شوکت در
استیلای خود داشتند سیم اینکه آنحضرت نمیتوانست که قران خود را رواج دهد از
برای آنکه عالم را ظلمت کفر و غلبهٔ معاندان گرفته بود چهارم انکه مؤمنان قبول میکردند
از ترس خلفای ثلثه و انصار و اعوان ایشان اظهار نمیتوانستند نمود و همیشه قرآن مخفی
بود و کمتر کس قبول میکردند این قرآن را برای انکه قران ایشان شهرت کرده بود پنجم
انکه حضرت امیر المؤمنین ع بعد از وفات حضرت رسول ص قرآنرا جمع کرد و در کیسه گذاشت
و سر آنرا مهر کرد و آورد به نزد ابو بکر لعین قبول نکردند گفتند ما را بقران تو احتیاج
نیست و در صحاح سته ایشان مسطور است و علی هذا القیاس و از تفسیر کازر و مولانا فتح الله
رحمه الله بعضی از آیات دزدیده را و دو سوره از سورهٔ قرآنی از مصحف عبد الله بن مسعود
نوشته بودند در این رساله بیان مینماید السورة النورین بسم الله یا ایها الذین آمنوا آمنوا سورة النورین
بالنورین انزلناهما یتلون علیکم آیاتی و یحذرانکم عذاب یوم عظیم نوران بعضهما

من بعض و انا لسمیع علیم ان الذین یوفون بعهد الله و رسوله لهم جنات النعیم و الذین
یکفرون من بعد ما آمنوا بنقضهم میثاقهم و ما عاهدهم الرسول علیه یقذفون فی الجحیم ظلموا
انفسهم و عصوا الوصی اولئک یسقون من الحمیم ان الله نور السموات والارض بما شاء
و اصطفی من الملائکة و الرسل و جعل من المؤمنین اولیاء من خلقه یفعل ما یشاء لا اله الا هو الرحمن
الرحیم قد مکر الذین من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمکرهم ان اخذی شدید الیم اهلک عاداً و ثمود
بما کسبوا و جعلهم لکم تذکرة افلا تتقون و فرعون لما طغی علی موسی و اخیه هرون اغرقته و من
تبعه اجمعین لیکون لکم آیة و ان اکثرهم فاسقون ان الله یجمعهم یوم الحشر فلا یستطیعون الجواب
حین یسئلون ان الجحیم مأویهم و الله علیم حکیم یا ایها الرسول بلغ انذاری فسوف یعلمون
قد خسر الذین کانوا عن آیاتی و حکمی معرضین مثل الذین یوفون بعهدک انی جزیتهم جنات
النعیم ان الله لذو مغفرة و اجر عظیم و ان علیاً لمن المتقین و انا لنوفینه حقه یوم الدین
و ما نحن عن ظلمه بغافلین و کرمته علی اهلک اجمعین فانه و ذریته لصابرون و ان عدوهم
امام المجرمین قل للذین کفروا بعد ما آمنوا طلبتم زینة الحیوة الدنیا و استعجلتم بها و نسیتم ما
وعدکم الله و رسوله و نقضتم العهود من بعد توکیدها و قد ضربنا لکم الامثال لعلکم
تهتدون یا ایها الرسول قد انزلنا الیک آیات بینات فیها من یتوفه مؤمنا و من
یتولیه بعدک یظهرون الظلم فاعرض عنهم فانهم معرضون و انا لهم محضرون فی یوم لا یغنی
عنهم شیئا و لا هم یرحمون ان لهم فی جهنم مقاما لا یعدلون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین
و لقد ارسلنا موسی و هرون بما استخلف فبغوا هرون فصبر جمیل فجعلنا منهم القردة و الخنازیر
و لعناهم الی یوم یبعثون فاصبر فسوف یبصرون و لقد آتینا بک الحکم کالذین من قبلک من
المرسلین و جعلنا لک منهم وصیاً لعلهم یرجعون و من یتول عن امری فانی مرجعه فلیتمتع
بکفره قلیلا فلا تسئل عن الناکثین یا ایها الرسول قد جعلنا لک فی اعناق الذین آمنوا عهدا
فخذه و کن من الشاکرین ان علیاً قانتاً باللیل ساجداً یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه قل
هل یستوی الذین ظلموا و الذین ظلموا و هم یعلمون سنجعل الاغلال فی اعناقهم و هم علی اعمالهم

نادمون انا بشرناک بذریة الصالحون وانهم لامرنا لایخلفون فعلیهم منی صلواة ورحمة
احیاء واموات فی یوم یبعثون وعلی الذین یبغون علیهم من بعد ذلک غضب الله علیهم انهم
کانوا قوم سوء خاسرین وعلی الذین سلکوا مسلکهم منی رحمة وهم فی الغرفات آمنون
وان الله لذو فضل علی العالمین والحمد لله رب العالمین سورة الولات بسم الله

سورة الولات

الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنبی والولی الذین بعثنا هما یهدیانکم الی الصراط المستقیم
نبی وولی بعضها من بعض وانا العلیم الخبیر ان الذین یوفون بعهد الله لهم جنات
النعیم فالذین اذا تلیت علیهم آیاتنا کانوا بآیاتنا مکذبین ان لهم فی جهنم مقام عظیم اذا نودی
لهم یوم القیمة این الضالون المکذبین للمرسلین ماخلفهم المرسلون الا بالحق وماکان الله لینظرهم
الی اجل قریب وسبح بحمد ربک وعلی من الشاهدین سورة المائده یا ایها الرسول

فی المائده

بلغ ما انزل الیک من ربک فی شان علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس فی الرعد انما انت منذر لعباد وعلی لکل قوم هاد فی الشعراء

فی الرعد

وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون فی النساء ام یحسدون الناس علی

فی الشعراء

ما اتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم وآل محمد الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکاً عظیماً

فی النساء

فی الصافات وقفوهم انهم مسئولون فی ولایة علی بن ابیطالب مالکم لاتناصرون فی الزمر

فی الصافات

فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی بن ابیطالب فی طه ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات

فی الزمر

فی محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین والتسعة المعصومین من ذریة الحسین فنسی فلم نجد له عزما

فی طه

فی النجم فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج مااوحی فی آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم

فی النجم

لاتاخذه سنة ولانوم له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری عالم الغیب

فی آیة الکرسی

والشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه فی الاحزاب وکفی الله المؤمنین
القتال بعلی بن ابیطالب وکان الله قویا عزیزا وازاین قبیل آیات بسیار است وچون آن کاملون
انحراف آیات قرآن نمود مفسران عامه وعلمای ایشان واکثر فرق اسلام این قرائتی
که درمیان است بازآیات آنرا برای خود تفسیر نموده اند ومعنیها قرار داده اند وهریک

بطریقی خوانده اند والفاظ واعراب آنرا تغییر داده اند وبرعالم متدبر ظاهر است که چون قرآن
کردند ومعلوم نمیشود که نزول قرآن بقرائت کدام قاری نازل شد وبچه طریق آیات اورا
خوانده اند درابتدای اسلام وسورهٔ حمدرا با فاتحة الکتاب ازآنجمله شنیدی که مطوعی
وحسن بصری امام اهل تصوف که ازعلمای عامه است چنین خوانده اند وعلی هذا القیاس
به پسیند که چه کرده اند الحمد لله رب العالمین مالک یوم الدین هیاک نعبد ویاک نستعان
ارشدنا سبیل المستقیم سبیل الذین انعمت علیهم سوی المغضوب علیهم والا الضالین

در غزوات

درغزوات وجهاد او با کفار بیست وشش غزوه بود اوّل غزوهٔ ابواء بیست
درحوالی مدینهٔ مشرّفه دوّیم غزوهٔ بوات سیّم غزوهٔ عشیره چهارم غزوهٔ بدر
اوّل وبدر نام چاهی است درمابین الحرمین پنجم غزوهٔ بدر کبری واین جنگ در
هفدهم شهر رمضان واقع شده وعسکر ظفر اثر آنحضرت سیصد وسیزده نفر بودند
دو شتر ویک اسب داشتند واکثر پیاده وبعضی پای برهنه بودند وطعام ایشان
سبوس آرد جو وخرمای پوسیده بود ودرجنگ هفتاد نفر ازصنادید قریش وشیاطین ایشان
کشته شد ومثل ابوجهل وعتبه وشیبه وهفتاد نفر ازعظمای آنقوم اسیر شدند مثل عباس بن
عبدالمطلب وعقیل بن ابیطالب ودراین جنگ خداوندعالمیان جبرئیل را باجمعی ازملائکه عظام
بمدد آنحضرت فرستاد که همه بر اسبان ابلق سوار بودند که اکثر کفار ایشان را میدیدند
ششم غزوهٔ بنی سلیم هفتم غزوهٔ سویق بود هشتم غزوهٔ ذی امر نهم غزوهٔ احد وعسکر
آنحضرت هفتصد نفر بودند وسردار لشکر شقاوت اثر کفار ابوسفیان بود وهند زوجهٔ
خود را همراه خود آورده بود دراین حرب با عبادت حضرت رسول بضرب سنگ عتبة بن
ابی وقاص شکسته شد وجناب اسدالله حمزة بن عبدالمطلب رضی الله عنهما با هفتاد نفر از
صحابه کرام شهید شدند ولشکر اسلام گریختند وبمدینه رفتند بنحویکه بعد از سه روز ابوبکر و
عمر ازخانه بیرون آمدند وحضرت امیر برسر حضرت محمد ایستاده بود وجنگ میکرد و
کفار را میکشت ودرآخر ابوسفیان منهزم شد دهم غزوهٔ نجران واقع شد یازدهم

غزوهٔ بنی نضیر دوازدهم غزوهٔ ذات الرقاع سیزدهم غزوهٔ بدر اخیر چهاردهم غزوهٔ دومة
الجندل پانزدهم غزوهٔ خندق که احزاب نیز میگویند واقع شد و تخفیف الکل و شستر
درروبه در این جنگ نازل شد واز آنجمله زبردستان عرب عمرو بن عبدود کشته شد
ولشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر باز صخر بن حرب بود یعنی ابوسفیان
وحسب المشهوره سلمان فارسی رضی الله عنه خندق بدور مدینه حفر نمودند وماه مبارک
رمضان بود که خداوند عالمیان او را با لشکرش منهزم کردانید شانزدهم غزوهٔ بنی
قریظه واقع شد در این جنگ لشکر آنحضرت سه هزار کس بودند و بسیاری از یهود کشته
شدند و بقیة السیف از منازل خود جلاء وطن کردند هفدهم غزوهٔ بنی لحیان بود هیجدهم
غزوهٔ بنی فرد بود نوزدهم غزوهٔ بنی مصطلق بیستم غزوهٔ حدیبیه واقع شد وحضرت با
سهیل بن عمرو و سایر مشرکان عرب صلح کرد بیست و یکم غزوهٔ خیبر و فدک و در این غزا
لشکر فیض آثار آنحضرت هفتهزار کس بودند و جعفر بن ابیطالب در روز فتح خیبر از حبشه
آمد با بازرگان آنجا از جانب اصحمه ملقب بنجاشی پادشاه حبشه و نماز جعفر طیار که
مشهور است از جملهٔ تعلیمات که حضرت رسالت پناه صلعم به او داد و گذاردن آن در
میان سنت شد بیست و دویم غزوهٔ فتح مکهٔ معظمه واقع شد و در این جهاد عدد لشکر آن
حضرت بدوازده هزار کس رسیدند و در این سال بتها را از کعبه بزیر انداختند
وشکستند وهبل را آنحضرت فرمود شکستند و در باب السلام افرمود خاک کردند
وبت پرستی در مکهٔ معظمه بلکه در میان عرب برطرف شد و کفار فوج فوج بدین اسلام
درآمدند وابوسفیان وهند زوجهٔ آن ملعون از ترس و خوف مسلمان شدند پس بعد از
آن غزوه حنین واقع شد بیست و چهارم غزوهٔ طایف بیست و پنجم غزوهٔ تبوک
و در این حرب لشکر آنحضرت سی هزار کس بودند و آنحضرت بنفس مبارک خود در بعضی
از این غزوات زره پوشیده بودند و حرب میکردند اوّل بدر کبری بود و آن در روز
جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان بود دوم هجرت غزوهٔ دیگر جنگ احد بود و در

آن

آن شهر شوال سال سیم هجرت بود و حرب خندق و قریظه در شوال سال چهارم هجرت واقعشد
وجنگ بنی مطلق و بنی لحیان در شهر شعبان پنجم هجرت واقع شد و جنگ خیبر و فتح مکهٔ معظمه
در شهر رمضان سال هشتم هجرت واقعشد و غزوهٔ دیگر آنحضرت نوزده است واکثر این
غزوات را حضرت امیر علیه السلام سردار بوده و علم را باو داده و تمام این فتوحات را حقتعالی
بر دست او ظاهر کردانید عدد ازواج پیغمبر از امّ المؤمنین خدیجه بنت خویلد رحمة الله علیها
نه زن نکاحی بعقد دوام داشت ماریه و قبطیه امّ ولد مادر ابرهیم فرزند آنحضرت تا آن
وی عایشه دختر ابوبکر بود و حضرت او را حمیرا خطاب میکرد برای آنکه نسبت با سایر
زنان وجیهه تر بود و بحسب سال کمتر و بعضی از عامه گویند که حمیرا معشوقهٔ آنحضرت بود بنحویکه آنحضرت
او را بدوش مبارک خود برمیداشت و بر بلندی میرفت و او سر بر دوش
مبارک حضرت میگذاشت و تفرج بیرون میکرد و دیگر حفصه دختر عمر بن الخطاب است و امّ
حبیبه دختر ابوسفیان خواهر معاویه و سوده بنت وام سلمه بنت ابوامیه و این پنج زن
از قریشند و غیر قریش صفیه بنت حی ابن خطب خیبری بوده و میمونه بنت حرث هلالیه
وزینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت الحرث المصطلقیه عدد اولاد آنحضرت قاسم از خدیجه
کبری و ابرهیم از ماریه قبطیه کنیز آنحضرت بود و گویند دو پسر دیگر بودند طیب و طاهر لقب
ابراهیم است و صبایای آن حضرت فاطمهٔ زهرا و رقیه و زینب فرزندان ایشان خدیجه
کبری بود و بعضی میگویند رقیه و زینب فرزندان خدیجه اند از شوهران سابق و بعضی میگویند
دختران خواهر خدیجه بودند و مادر ایشان هاله بنت خویلد بود و پدر ایشان هند است که از قبیلهٔ
بنی تمیم است و در کتاب تحفة الأبرار و کامل السقیفه چنین مسطور است و این اقوال تردیدیست و فرزند
خواندهٔ آنحضرت زید ابن حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شد عدد اسبان آنحضرت
اوّل سکب است که از اعرابی خریده بودند و اسم این اسب نزد اعرابی ضرس بود دیگر مرتجز که
این نام را از او گذاشته اند که شیهه را خوب میکشید دیگر لزاز است سهل از علمای لغت گفته است
که معنی لزاز آن است که هیچ اسب بر او سبقت نمیکرد مگر آنکه وامیماند از رفتار دیگر ظرب و لحیف

عدد ازواج پیغمبر

عدد اولاد آنحضرت

عدد اسبان آنحضرت

بودند که زمین را مثل لحاف در دوندگی برهم می پیچیدند دیگر دلدل است که نیم داری برای حضرت
بهدیه آورده بود و این شش اسب متفق علیه خاصه و عامه است دیگر اسب ابلق بود و ذو
العقال و ذو اللمه و مرتجل و سرطان و یعصوب و بحر و ادهم و ذو الجناح و استر آنحضرت دلدل
بود که نجاشی بهدیه فرستاده بود و فضه و سهبا و حمار حضرت یعفور نام داشت و از نتاج
حماری بود که حضرت نوح بکشتی برده بود و ناقهٔ آنحضرت عضبا بود و امرای آنحضرت وزیر
و وصی و صاحب سر و داماد آنحضرت و معین و یار و صاحب علم و سر مهاجر و انصار و امیر
الامراء عالیمقدار حیدر کرار غیر فرار بود و حضرت سید الشهدا حمزه و جعفر بن ابیطالب و عباس بن
عبد المطلب و فضل و عبد الله پسران عباس و عقیل بن ابیطالب و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار
یاسر و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباده و خزیمة
بن ثابت ذی الشهادتین و جبیر بن مطعم و عثمان بن مظعون و حنظله غسیل الملائکه و حذیفة الیمان
و خالد بن سعید العاص و ابو سعید خدری و ابو ایوب انصاری و ابو دجانه و ابو الهیثم بن
التیهان و سهل بن حنیف و زید بن حارثه و اسامة بن زید سلام الله علیهم اجمعین دیگر ابوبکر
و عثمان و طلحه و عمر و زبیر و سعد بن ابی وقاص و ابی عبیده ابی جراح و سالم مولای حذیفه و مغیرة
بن ابی شعبه و عمرو بن عاص و خالد بن ولید و ابوهریره و معاویه مؤلف قلوب بوده ابوسفیان
و عبد الرحمن بن عوف بودند و ولایات آنحضرت در ایام نبوت مکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه
فتح شد مخاد و نجد و تهامه و صحاری عمان و نظیف و لحسا و حجاز و تمام بادیه و نجران و خیبر
و قلاع آن با مضافات وی کل قبایل عرب و ولایت بحرین و توابع آن و بعضی از شام و
طایف و گویند جبل عامل و جزایر موصل داخل است والله اعلم و در سال پنجم هجرت با شکر
بقول آنحضرت مأمور شد که نامه بملوک اطراف و سلاطین جهان نویسد و ایشان را باسلام
دعوت نماید اول بهرقل قیصر روم نوشت و او مسلمان شده اسلام خود را مخفی میداشت
پسرش زهر داد و کشت دوم نامه بپادشاه شام نوشت و او عذر آورد و اسپی و چند چیزی
فرستاد و توفیق اسلام نیافت سیم با صحیحه بپادشاه حبشه فرستاد که ملقب بنجاشی بود و او مسلمان

صحابهٔ حضرت

فتح قلاع

نامهٔ حضرت بقیصر روم

نامهٔ حضرت بپادشاه شام

شد و استر دلدل را با چیزی چند از تحف و هدایا فرستاد و عذر خواست و در اسلام وفات یافت
در حبشه و جبرئیل ع خبر فوت او را بحضرت در مدینه آورد و آنحضرت در مدینه باو نماز گذارد
و باعجاز آنحضرت زمین حبشه مرتفع شد بنحویکه جنازهٔ آن پادشاه را دیدا ازین سبب سنیان
نماز جماعت را در کوچه و بازارها می کنند در پشت دیوارها و امام در میان مسجد یا هر جا باشد
و دیوار حایل میان خود و امام میدانند هر چند بعید باشد و نامهٔ دیگر بخسرو پرویز پادشاه عجم
فرستاد باین مضمون که بعبد الله حذافه دادند و روانه کردند این بود نامهٔ خسرو
بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله الی پرویز بن هرمز فانی احمد الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم الذی بالحق بشیرا و نذیرا الی قوم غلبه الشقوة و سلبت عقولهم من یهدی الله
فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و ان الله بصیر بالعباد اما بعد فان تسلم اسلم و ان تحرب من
الله و رسوله و لم یعجزهما و آن بدبخت مسلمان نشد و نامهٔ آنحضرت را درید و در آب انداخت
و گویند آن رودی بود که در حوالی بلدهٔ کرمانشاهان است که معروف است بقراسو و این
آب بود که نامه را انداخت و در کنار آن جای که بیستون واقع شده یا کوهی که معروف است
بطاق بستان در دامن آن کوه شهر ارمن حصار بوده و بعضی گویند شهر سمنگان بوده که مقر
سلطنت آن بسعادت بود و بعضی گویند در مداین بود و حرفش این بود که چرا نام خود را مقدم
بر نام من نوشته است و جواب نامه مشت خاکی در کیسه کرده فرستاد چون قاصد برگشت
و مشت خاک را نزد حضرت نهاد حضرت فرمود که تمنا چون است که خاک ولایت او بدست
ما می آید و آخر چنین شد که بعد از آن حضرت ولایت شام و روم و هند و توران و ایران
بدست لشکر اسلام مفتوح شد و در کتاب فرنخل مجوس که مصنف آن مرد منصفی بوده
ذکر کرده است که پرویز پادشاه عظیم بوده و مثل او در ملوک عجم نبود ولیکن او
دین گبرانرا و آئین ساسانیان را برباد داد و شوکت فارسیان را برهم شکست و خود
و دیگران را رای و کار بد که متابعت اهرمن کرد و دل او هوش نداشت و راه
دیو را بجز و پدر خود هرمز را در بند کرد و دیگر نامهٔ رسول خدا را درید و عربان را در بلاد

دست داد و عالم خراب کرده او شد و دولت از عجم بدست عرب افتاد از شومی این دو کار
اف باد بر روزگار پرویز نامه مرتبه و بختیار مجوس در کتاب لستبک گوید که دولت از پرویز
برگشت وقتی که شمشیر دولت را بدست بهرام چوبینه داد و او را بر خود مسلط کرد و از او
گریزان شد و بخت برو بشورید و تاج و بخت از او برگشت وقتی که دیو در جهنم برو تاختن آورد
و صحیفهٔ محمد ص رسول خدا را درید و شیر شتر خواران و عربان شتر سواران در ایران راه نهاد
و دلیر کرد بر ساسانیان کسانیکه طعام لذیذ ایشان سوسمار بود و تن در نداد و دست
از کیش پدران خود برنداشت و اطاعت مؤید و برگزیدهٔ خدا محمد عربی نکرد و خوار و بند
کرد برای خود قرار داد و چهار هزار سال دولت عجم بر باد رفت و کبران صاحب شوکت
نخواهند شد و نام ایشان کم خواهد شد نامهٔ دیگر بپادشاه یمن فرستاد و او نیز مسلمان
شد و ولایت یمن را بملازمان آنحضرت واگذاشت و نامهٔ دیگر بیحرین و قطیف و لحسا و جبل
عامل فرستاد و ایشان نیز مسلمان شدند و آن ولایت بحضرت واگذاشتند که هر سال
با یمن خراج بدهند اما کاتبان آنحضرت امیرالمؤمنین ع و هم کاتب وحی و خازن و ضابط قرآن
بود و علت این بود که شأن آنحضرت ارفع از آن بود که خود چیزی بنویسد و بعضی
عامه گویند که چون او سواد نداشت و مأمور بخواندن و نوشتن نبود از این جهت
نمینوشت و وقتی از او وفات عثمان بن عفان کاتب وحی بود و معاویه کاتب رسایل
بود و اینکه اهل سنت او را کاتب وحی میدانند غلط است و بعضی میگویند ابی بن کعب و
زید بن ثابت نیز کاتب بودند با عبدالله بن ابی سرح و در آخر عبدالله را معزول ساخت
و او را لعنت کرد و طرید نمود چراکه او انحراف آیات قرآن مینمود و کم و زیاد میکرد مثل
غفور رحیم را غفور حلیم مینوشت و آیات را تبدیل میکرد و چون او را در خاک کردند قبول نکرد
بیرون انداخت دختران آنحضرت سیدهٔ زنان عالمیان فاطمهٔ زهرا در حبالهٔ زوجیت
امیرالمؤمنین ع بود و رقیه در خانهٔ عثمان بود و زینب در خانهٔ ابی العاص بن ربیع بود عثمان
رقیه را شهید کرد و ابوالعاص فوت شد باز زینب را خواستگاری نمود و اهل سنت از

کاتبان آنحضرت

دختران آنحضرت

اینجهت است که عثمان را ذوالنورین میگویند و سبب شهادت رقیه آن بود که رسول خدا
مغیرة بن ابی العاص عم عثمان را طرید نمود و خون او را هدر کرد و او را لعنت کرد و فرمود
که هرکس مغیره را نگاه دارد یا آب و توشه و شتر بدهد خدا او را لعنت کند و از
مدینه بیرون کرد قدری راه که رفت شتر او مرد براه افتاد و نعلین او پاره شد و از رفتار
واماند و عاجز شد بحکم خدا در زیر درخت خاری افتاد جبرئیل رسول خدا ص را خبر داد پس آنحضرت
امیرالمؤمنین ع و عمار بن یاسر را فرستاد و مغیره را کشتند عثمان چون اعتقاد بوحی
نداشت بهانه کرد و رقیه را بسیار زد و گفت تو پدرت را خبر کردی که فرمود مغیره را
کشتند و باکنیز رقیه زنا کرد و رقیه به پدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت آن
حضرت امیرالمؤمنین ع را گفت که برو دختر عمت را بیاور حضرت امیرالمؤمنین ع شمشیر خود را
برهنه کرد و آمد رقیه را بخانهٔ حضرت رسالت آورد و رسول خدا ص هفت مرتبه و بروایتی
نه مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود عثمان ترا کشت خدا او را بکشد و لعنت کند و بعد
از سه روز رقیه از آن درد بعالم بقا رحلت فرمود انا لله و انا الیه راجعون و زینب
و رقیه هر دو در مدینه وفات یافتند و در ایام حضرت رسالت پناه ص و حضرت فاطمه
زهرا بعد از وفات آنحضرت از ظلم عمر وفات یافت و قاسم در مکهٔ معظمه پیش از بعثت
وفات یافت و از این جهت آنحضرت مکنی بود بابوالقاسم و ابراهیم در مدینهٔ مشرفه
وفات یافت سلام الله علیهم اعمام آنحضرت که ادراک زمان نبوت او را کردند حمزه
ابوطالب رضی الله عنه بود که بشرف اسلام مشرف شدند و اسلام خود را پنهان میداشت
از کفار قریش و برادران برای مصلحتی چند چون مؤمن آل فرعون در این امت که او نیز
ایمان خود را از قبطیان فرعون پنهان میداشت و در احادیث وارد شده است که
صدیقان سه نفر بودند یکی خربیل مؤمن آل فرعون دیگری حبیب نجار مؤمن آل یس دیگری
ابوطالب مؤمن آل محمد ص و مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان خود را پنهان
داشت و کفر را اظهار کرد و هرگز بت نپرستید و کافر نبود و وصی عبدالمطلب بود و وصایا

ابراهیم آنحضرت

وودایع وکتب ابراهیم واسمعیل و سایر انبیا نزد او بود که در وقت مردن تسلیم حضرت رسالت
پناه کرد و نام او در توریه عمران است و چون ابوطالب بسفر حبشه رفته و مهارات تمام
داشت در لغت حبش مکرر کلمه طیبه میگفت باین نحو که کس نفهمد اسدن المصافا نالاها یعنی
اشهد مخلصاً لا اله الا الله و اکثر کفار این کلام را نمی فهمیدند و رفاعه از آبای خود نقل
میکند که نقش نگین حضرت ابوطالب این بود رضیت بالله ربّاً و بابن اخی نبیّاً و بابنی وصیّاً و
دیگر از ابن اعمام آنحضرت حمزه سیّد الشهدا است و او نیز بشرف اسلام در مکه معظمه مشرف
شد و در جنگ احد بضربت وحشی علیه الرحمه شهید شد و قاتل او بعد از او مسلمان شد و از اهل
بهشت شد و اوّل سبحه که در اسلام بهم رسید از خاک قبر او بود که حضرت فاطمه ع ساخته بود دانه
ساخت و نخچه بود بند او از ریسمان کبود بود و قبر او در احد است و احد کوهیست در حوالی
مدینه مشرّفه و قبر ابوطالب در مکّه معظمه است و در آنسال که ابوطالب ع فوت شد ام المؤمنین
خدیجه کبری رضی الله عنها فوت شد و آنسال را عام الحزن نام نهادند و حضرت رسول ص بعد از
فوت ابوطالب ع از مکه معظمه بمدینه مشرّفه هجرت نمود و تاریخ هجری در اسلام از آن روز
بهم رسید و دیگر از اعمام آنحضرت عباس رضی الله عنه بود و او از طلقای بدر است و قبر او در
بقیع است و جد خلفای عباسیه است و دیگر از اعمام آنحضرت عبد العزی است مکنی بابی لهب
او ایمان نیاورد و با زوجه اش ام جمیل بنت حرب که خداوند عالمیان او را حمالة
الحطب خطاب کرده است و سوره تبّت را در کفر این دو کس نازل فرمود و عمه آنحضرت
صفیه بنت عبد المطلب بود مادر زبیر ابن العوام و عاتکه اما ملازمان آنحضرت سلمان
فارسی رحمة الله علیه و اسم شریفش روزبه است و از مردم شیراز است و بعضی
گویند از ولایت جی صفهان است و چون اسلام اختیار نمود حضرت او را ابو عبد الله
کنیت داد و نام او سلمان گذاشت و اینکه قلندران میگویند محجوب بود و آلت نداشت
و تناسل نکرد دروغ میگویند بلکه زن و فرزند داشت و پسری داشت عبد الله نام و حضرت
رسالت ص سلمان را آزاد ساخت و از کمّال شیعیان و بزرگان است و بعد از امیر المؤمنین و ائمه

سلمان آنحضرت

معصومین ع در میانه صحابه از سلمان کسی فاضلتر نیست و اهل تسنن هم بفضیلت او اقرار دارند
و حضرت رسالت ص در شان او فرموده است که السلمان منا اهل البیت و در حدیث السلمان
منّی هم فرموده است و از سخنان سلمان است که در روز سقیفه بمعاندین امیر المؤمنین ع گفت
قال الرافعی القزوینی فی کتاب التدوین و لما اجتمعت الصحابه علی سلمان الفارسی یوم السقیفه
فقالوا یا ابا عبد الله ان لک سنّک و دینک و علمک و صحبتک من رسول الله فقل فی هذا
الامر قولا یخلد عنک فقال بالفارسیة کردید نکردید ثم عذا علیهم فقالوا ما صنعت یا ابا
عبد الله فقال بالفارسیة گفتم اگر بکار برایدتان یقول الشاعر ما کنت احسب ان
الامر منصرف عن هاشم ثم منهم عن ابی الحسن الیس اوّل من صلّی القبلة و اعلم
القول بالاحکام و السنن ما کان فیهم من صنوف الفضل یجمعها و لیس فی القوم
ما فیه من الحسن و دیگر از غلامان آنحضرت شقران و ثوبان و رباح و سالم و یسار و
مدعم و کبشه و همه اهل مکه مملوک آنحضرت بودند باعتبار فتح آن بلده شریفه و سایر مواضع
که مفتوح العنوة بودند همه از بندگان آنحضرت خصایص و خوارق عادات آنحضرت
آن بود که هرگز محتلم نشد و آب دهن و بلغم و کثافت دماغ نداشت و خمیازه و تثاءب
نمیکرد و سیر و پیاز امیل نمیفرمود و آنچه از آنحضرت دفع میشد از مشک خوشبوتر
بود و تقاضای آنحضرت را هرگز از دوست و دشمن ندید و زمین آنرا می بلعید و پیوسته
نور از جبین انورش ساطع بود و انگشت مبارکش را که بلند میکرد مانند شمع بر در
و دیوار شعاع می انداخت و عرق آنحضرت را بجهة عطر میگرفتند و آنحضرت بحسب
گردن بلندتر بود و مرغی از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و مگس و پشه و غیر آن
بر آنحضرت نمی نشست و هرچه در خواطر ها میگذشت میدانست و هرگز بوی بد بمشامش
نمیرسید و آب دهان بهر چاهی که می افکند پر میشد و بهر صاحب دردی که میمالید به میشد
و بهر طعامی که دست مبارک دراز میکرد بابرکت میشد چنانچه از بزغاله و یکصاع جو هفتصد
نفر سیر خوردند و همه سخنها را می فهمید و بهمه زبان سخن میگفت و در محاسن مبارکش هفده

خصایص آنحضرت

موی سفید بهم رسیده بود که چون آفتاب بتابید و ناف بریده و ختنه کرده و مهر نبوت
در پشتش نقش کرده بود متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمده نه از سر و بر هر
اسب و چهارپایی که سوار میشد هموار میشد و هرگز پیر نمیشد و بهر جانب که حرکت
میکرد همهٔ مخلوقات از سنگ و کوه و درخت بآنحضرت تعظیم میکردند و در طفولیت
ماه گهوارهٔ آنحضرت را می‌جنبانید و با آن حسن خلق و بزرگی از مهابت کسی بروی حضرت
نظر نمیتوانست کرد و حرام بود بر مردم که در سخن گفتن صدا را بر آنحضرت بلندتر کنند
و زنان آنحضرت خواه مدخوله و خواه غیر مدخوله اشرف زنان بودند و بر دیگران
حرام بود که بخواهند که همه بمنزلهٔ مادر مؤمنان بودند و حرام بود که از پشت
درها آنحضرت را ندا کنند و بعضی گفته اند واجب بود که با صحابه مشورت کند و بعضی
بوجوب قایل نیستند و گفته اند برای شرف و عزت و اعتبار صحابه با ایشان مشورت
میفرمود و واجب بود بر آنحضرت که کسی بمیرد و فقیر باشد دین او را ادا کند و چنانچه از
پیش رو میدید از عقب هم میدید خواه در روز خواه در شب و بهر طرف که راه میرفت
یکماه رعب و هراس او در دلها می‌افتاد و سایه نداشت و همیشه ابری بر بالای سر
آنحضرت ایستاده بود هر وقت که حرکت میکرد آن ابر نیز حرکت و چون بر زمین صلب
و سنگ راه میرفت نقش قدم او می‌نشست و در زمین نرم و سست که راه میرفت
اثر پای مبارک نداشت و هیچکس از بنی آدم در حرب با آنحضرت مقاومت نمیکرد
و در قوت کسی با او برابری نتوانست کرد و چون بخواب میرفت دل آنحضرت
بیدار بود و هر که سخن میگفت آنحضرت در خواب بود می‌شنید و هرگز خندهٔ قهقهه نکرد
بلکه تبسم مینمود در بازارها چیز نمیخورد و سر و پای برهنه راه نمیرفت و تندخوئی و غلظت
و درشتی نمیکرد و کج خلق و عبوس نبود و تواضع و فروتنی مینمود و اغنیا و فقرا در نزد آن
حضرت یکسان بود و رعایت مالدار را بسبب دنیاداری او نمیکرد و هر چیز که بدست
او می‌آمد بفقیران میدادند و اندکی را برای سد رمق و مؤنت عیال برمیداشت و حرام

بود

بود بر امت که در حین حیات آنحضرت را بنام مبارک یا کنیت یا اسم تنها یاد کنند بلکه
خطاب یا رسول الله و یا نبی الله میکردند و آنحضرت هرگز نعره نزد و صدا بلند نکرد و از
برای دنیا و مال دنیا و جاه او مغموم نبود و طلب دنیا نمیکرد بلکه همیشه در غم و اندوه امتان
بود و اکثر روزها روزه بود و بسیار اوقات بود که دو روز سه روز گرسنه
بود و همیشه قائم اللیل بود و بسیار بود در بلاها و سختیها و محنتها و آزار دشمنان و دشمنی
منافقان و عصیان امت صبر نمود و عذاب قوم خود را از خدا نخواست و قیام
لیل و نماز شب و وتر و اضحیه بر آنحضرت واجب بود بر خلاف امت و حرام بود بر
آنحضرت و بنی هاشم صدقه یعنی زکوة واجب و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال
و حلال بود بر آنحضرت نه زن بعقد دوام و مجتمعاً بخلاف امت و بی حجابی زنان از پردان
در زمان او بهم رسید و ظاهراً در امم سابقه نبوده و جایز بود بر آنحضرت که زنان مشهور
خود را هبه میکردند بادون مهر مثل زینب بنت جحش و حلال بود بر آنحضرت که زنان
خود را مخیر سازد اگر سازگاری کنند میان آنکه در خدمت آنحضرت باشند و آزار نهند
و هرگاه ناسازگار باشند از آنحضرت جدا شوند و پی کار خود روند و حرام بود بر
آنحضرت عقد کنیزان و استبدال نساء بر آنحضرت روا بود و غنایم دار الحرب و جزیه
از اهل ذمه و خمس اموال بنی آدم بر آنحضرت حلال بود دون انبیای سابق و آنحضرت
خاتم پیغمبران بود و افضل از همهٔ ملائکه و انبیای مرسلین و مقربین است و بعد از آنحضرت
ابراهیم افضل پیغمبران است و حرام بود بر آنحضرت خط نوشتن و شعر گفتن و هرگز
شعر نگفته و خط ننوشته و برای مصلحت نمینوشت و میتوانست بنویسد و همه را دیگران
مینوشتند و غالباً اوقات دیگران را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق ع
منقولست که آنحضرت نامه را میخواند و نمینوشت و شخصی از امام محمد تقی ع سؤال کرد که
چرا حضرت را امّی نامیدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا
که نمیتوانست چیزی نوشت گفت دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آن

حضرت مینوشت و میخواندند و بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه آنست
و بنام مکه ام القری است و بعضی گویند پیغمبر صلعم امی بود یعنی امت او امیان و بیسوادان
و کم عقلان بودند و در میان ایشان کتابی نبود و دیگر آنکه آنحضرت بضیافت میرفت
هر چند راه دور بود و بعیادت بیماران میرفت بلکه هر گاه مؤمنان میمردند داخل قبر
ایشان میشد و ضیافت میکرد هر چند چیزی کم داشت بر دراز گوش بی پالان سوار میشد
و در روی خاک با فقرا و غلامان چیز میخوردند و بدیدن فقرا و درویشان میرفت خصوصا
فقرائی که در صفه بودند باصحاب صفه مشهورند و بوی خوش و عطر میمالید در نهایت
و شال الطریق عیسویان نمیکرد و دشنام نمیداد و عصات امت را هرگز نفرین نکرد و در
سلام کردن سبقت میگرفت بنحویکه بر اطفال و زنان سلام میکرد و در ایام جاهلیت میان
عرب صباح الخیر و مساء الخیر و الحال در میان بدوان و حضران عرب متعارف است و بر هر راهی
که تشریف میبرد بعد از هفته که کسی از آن راه میرفت میدانست که حضرت از آن
راه رفته است و هر تحفه و نوباوه که برای آنحضرت می آوردند بصحابه نصیبی میداد و هرگز
مربعه ننشست و بر دوش بندگان چیزی میخورد و مؤمنان را از برای خدا دوست
میداشت و خدا را بسیار مناجات میکرد و اکثر شبها بقبرستان بقیع و سایر مقابر میرفت
و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات میخواست و موضع مخصوص مناجات آنحضرت
در جبل فاران بود و غار حرا که قریب بمکه و اشرف جبال دنیاست و هر پیغمبری موضع
مخصوص از برای مناجات داشت در کوهها چنانچه حضرت موسی در جبل حوریب و حضرت
عیسی در جبل ساعیر مناجات با خداوند عالمیان میکرد و در کتب عیسویان فرنگال یکجا
در همه جا اشاره باو کرده اند که از طرف فاران ماه طلوع میکند و خاتم شرقی در
فاران ظاهر شود و صاحب در فاران نزول ظهور کند و در فاران علم پیدا شود و خاتم انبیا
اظهار نبوت کند و از کتاب اول پرلیپومنو که از کتب توریه است در باب امامت سکونیا
یازده نفر از فرزندان هرون امام شدند و یازده نفر از دختر زاده خاتم پیغمبران که در جوا

فاران بدر آید امامت کنند و از فصل شانزدهم و بیست و ششم کتاب تومر توریه نوشته اند
که بوصی حضرت موسی سه کس از سرکردهای بنی اسرائیل یاغی شده اند و نام ایشان کراه و
راتان و عیران باشد در امت پیغمبری که اقوام او شتر سواران باشند و گرد اگرد جبل
فاران نشسته باشند و سه کس یاغی شوند بوصی او که ابلیس یکی از آن سه کس سه دیگر زن
باشد و لعنت بر او کند معجزات آنحضرت بسیار است و آنچه مشهور است از هزار تجاوز
کرده از آنجمله قرآن است که الحال در میان است و شق القمر است بدو انگشت مبارک و
گشتن درختان خرما است برای سلمان و سلام کردن درخت و میوه او است برای حجت بر ابوجهل
و فرو بردن زمین است پاهای اسب سراقه و ناله کردن چوب درخت خرما است که حضرت
پشت بر او میداد و بعد از آنکه منبر را ساختند و حضرت از منبر بزیر آمد و آن ستون را در بغل گرفت
و نوازش کرد و سخن گفتن آهو و سوسمار و شتر و گرگ و بزغاله بریان و حمار آنحضرت و ناقه آنحضرت
در شب عقبه و دلالت نمودن شیر است سفینه مولای آنحضرت و سخن گفتن سنگریزه بر نبوت آ
و آب در میان دو انگشت جاری شدن و سیراب شدن خلق بسیار و از اندک طعام جمع کثیر
خوردن و نزول میوه و مائدهای آسمانی از این قبیل بسیار است بدین قدر اکتفا نمود و آنحضرت
در ایام نبوت با امیرالمؤمنین ع و قلیلی از مؤمنان با چندین هزار هزار کس از سرکشان
عرب و عظمای قریش مجادله و مقاتله کرد و بنصرت حضرت رب العزت بر ایشان غالب
آمد و سیصد و شصت بتان قریش که خدایان ایشان بود همه را شکست و دین همه را
برطرف کرد اسامی بتان قریش لات و منات و هبل و عزی و سواع و ود و بعل و
یغوث و یعوق و نسر و طایر دیگر و اساف و نسب و نائله و جبت و طاغوت و صنم و وثن
و ایمان بهمدیگر میدانستند که نام بردند لات خدای بنی ثقیف بود بعضی گفته اند از قریش
بود و عزی از بنی قطفان و منات از بنی هذیل و خزاعه از بنی فلان بود و ود از بنی کلاب
و سواع از بنی همدان و یغوث از بنی مذحج و یعوق از بنی مراد و نسر از بنی حمیر [illegible] را از
رت طاوس بود و اعراب یمن داشتند و اساف و نائله صورت زن و مردی بودند

در صفا و مروه و صنم را میگویند از عسل و روغن ساخته بودند و بنی حنیف داشتند در آنوقت
قحط در میان ایشان پدید آمد آنرا شکستند و خوردند و افلا را مردم موصل و جزیره داشتند
قدری از کفر و زندقه ایشان را بیان مینماید مذهب قریش آن بود که سیصد و شصت بت را
عبادت میکردند و هم عبادت کواکب مثل ستاره شعری و سهیل مینمودند و این تبار از عوام
الناس ایشان خدا میدانستند و عقلا و دانایان ایشان واسطه و شفیع میدانستند میانه خالق
و خلایق و بعضی از ایشان شریک میدانستند در عبادت و بعضی قایل بالوهیت و آنچه ظاهر میشود
همه بتان خود را خدا میدانستند و در طواف حرم زن و مرد برهنه طواف میکردند و زنان ایشان
برهنه در روی افتاده بروش چهارپایان با چهار دست و پا شوط میکردند و خوردن حیوانات
مرده را حلال میدانستند و اعتقاد ایشان این بود که ملائکه دختران خدایند و قرآن اساطیر
الاولین است یعنی از کتابهای پیش که سریانی و عبرانی بوده رسول خدا صلعم عربی کرده و
در استخاره عمل بازلام میکردند و برادر که فوت میشد زن او بدون نکاح مال برادر دیگر بود و
این طریق میان یهود نیز متعارفست و اگر چند برادر بودند و هر کدام که بزرگتر بود او را
تصرف میکردند و چند نفر را در قصاص یک کس میکشتند و اگر این پسر صغیر بود صبر میکردند
تا بزرگ میشد و میکشتند و بعضی از ایشان عبادت کواکب سبعه میکردند و دختر و خواهر
و جمع بین الاختین و شراب و ربا و قمار را حلال میدانستند و اعتقاد ایشان اینکه بمعاد
و حشر و نشر و بعضی از اینها نداشتند و نکاح و سفاح را جایز میدانستند و جمع بین الاختین
با امهات در میان ایشان جایز بود و زن را بظهار حرام ابد میدانستند و مادر زن و دختر
خواهر را بنکاح حلال میدانستند غرض کفر و زندقه ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود
آنحضرت اینچنین دینی را برطرف کرد و دشمنان آنحضرت که در ایام نبوت اصرار بر عناد و
تکذیب و قتل داشتند عتبه و شیبه و صخر ابن حرب و ابو الحکم که ابو جهل است و ولید ابن مغیره
و مغیرة بن ابی العاص و عاص بن وائل سهمی و ولید ابن عتبه و ابی العاص و عاص بن وائل سهمی
و ولید بن ربیعه خال معاویه و هند بنت عتبه زوجه ابو سفیان و ابو لهب عم آنحضرت

و حکم بن

و حکم ابن العاص و حمالة الحطب زوجه او و عاص ابن سعید بن العاص و طعیمة بن عدی بن نوفل
این جماعت رؤس اهل ضلالت بودند و از شیاطین قریش نوفل بن خویلد بود
و زمعة بن الاسود و حرث بن زمعه و نضر بن حارث بن کلدة بن عبد الدار و آن
ملعون آن بود که مکرر میفرستاد بولایت عجم و حکایت ملوک کیان و پهلوانان که از آنها
مینوشتند و میفرستادند و او میگفت که محمد صلعم قصه و حکایات یاران گذشته را بیان
میکند و اما احدث بحدیث رستم و اسفندیار و این را بمردم میخواند و مردم را متفرق
میکرد و دیگر عقبة ابن ابی معیط و حنظلة بن ابی سفیان و عتبة بن ابی وقاص و شهاب بن عتبه
و قیس بن فاکهه و از این قسم جماعت بسیار است که بیان کردن او طول در کلام بهم میرسد
و از جمله معاندین آنحضرت اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن و برطرف کردن دین آن
حضرت بودند و در برگشتن از حجة الوداع در تل هرشی دبه ها را انداختند که پر از ریگ
کرده بودند که شتر حضرت صلعم رم کند و آنجناب را بیندازد و آنها چهارده نفر از منافقین
این امت بودند و از اشرار عرب بودند که هم شدند که آنحضرت را بکشند و بعد فوت
نگذارند خلافت بعلی بن ابیطالب برسد نه نفر از قریش بودند و پنج از غیر قریش
و تعداد آنها از برای اهل فهم و بصیرت در کار نیست هر که خواهد رجوع به کتب
احادیث نماید دیگر از جمله معاندین که در خرابی دین آنحضرت میکوشیدند و در ایام
آنحضرت و بعده دعوی نبوت کردند از آنجمله مسیلمه کذاب است که رحمن الیمامه میگفتند
و یمامه ناحیه ایست میان حجاز و یمن و بهترین ولایات عربست از بسیاری محصولات و مسیلمه
در زمان رسول صلعم مدعی نبوت بود و خلق بسیار براو گرویدند و از او معجزه طلبیدند قاروره
تنگی آورد و تخم مرغی که در سرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرد جمعی از بنی حنیفه بوی ایمان
آوردند و آن ملعونه کتابی برسول نوشت بدینمضمون از مسیلمه برسول خدا محمد صلعم سلام
علیک اما بعد در امر دنیا با تو شریکیم و در پیغمبری نیز ما را نیمه دنیاست و قریش را نیمه
اما بیحساب بسیار میکنند و خانها را غارت میکنند و خلق الله را میکشند بگو به ایشان

بحال خود باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از خداست بهر کس از عباد که میخواهد میدهد
مسیلمه کبوتری دید که پرش را بریده اند گفت چرا مخلوق خدا را عذاب کرده اید اگر خدا تعالی
از پرنده غیر پریدن خواستی در او پر نیافریدی من پریدن را بر شما حرام کرده اندم بعضی
گفتند از خدای درخواه تا پر او را در دهد گفت اگر خواهم میطلبم اگر پر او بر آید ایمان بمن میآورند
گفتند بلی گفت همراه من بخانه در آیند تا کبوتر را بیرون آورم و به پرواز آید چون با کبوتر
بخلوت رفت پر چند همراه داشت بجای پرهای وی نشانید و بیرون آورد کبوتر را سر داد کبوتر
پرواز کرد و جمعی بوی ایمان آوردند گویند شبی باد می آمد و هوا تیره بود گفت امشب فرشته
نزد من می آید و بر سر آن فرشته جلاجل است زنهار کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه او را
بگیرد پس صورتی از کاغذ که باد و بال بود و جلاجل با دست و سر داد باد آنها را بهوا
برد و صدای جلاجل عالم را گرفت مردم آن صورت را میدیدند و صدای جلاجل را میشنیدند
از ترس صاعقه بمنزلهای خود گریختند گویند چون سوره والذاریات را شنید گفت بمن
نیز مثل این نازل شده والزارعات زرعا فالحاصدات حصدا فالطاحنات طحنا
فالخابزات خبزا فالآکلات اکلا و سوره فیل را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شده
الفیل و ما الفیل له ذنب وبیل و خرطوم طویل و چون سوره کوثر را شنید گفت بمن نیز
مثل این نازل شده انا اعطیناک الجماهر فصل لربک و هاجر ان شانئک هو الکافر
روزی باو گفتند که پیغمبر برای کوری دعا کرد چشم او روشن شد او هم کسی را طلبید
که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش هم کور شد باو گفتند محمد آب دهان مبارک
در چاهی کم آب که خشک شده بود انداخت چاه پر آب شد آنملعون در چاه کم آب
آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزه نکند و به خوانند الملعون خالد بن ولید
در زمان خلافت ابوبکر مسیلمه کذاب را بهاویه فرستاد و دیگر از مدعی نبوت سجاح
نام زنی بود و اسود کذاب و از سخنان اسود است که مدعی آن بود که از آسمان بمن
نازل است یا ضفدع یا ضفدع نقی نقی لم تنقین لا الشارب تمنعین و لا الماء تکدرین اعلا

فی الماء و اسفلک فی الطین و چون بنی اسد یمامه را غارت کردند گفت خدای تعالی این
سوره را فرستاد و از عذاب بنی اسد درگذشت والذئب الاطلس والجرذ الاکرم فالبقت
اسد در عوض والذاریات گفت والذارعات زرعا والذاریات قمحا والثاردات ثردا
و اهالة و دسما ولقد فضلتم اهل الحضر علی کل قوم ما فضلکم اهل الوبر ما سبقکم فاصفقه والمعتر
فارده والباغی فآذوه و سوره قد افلح من تزکی را گفت تتمه آن این آیات
که بر من نازل شده من هیثم فی صلوته و اخرج الواجب من زکوته و اطعم المسکین من مخلاته
و اجتنب الرجس فی فعلاته تفوز کی فی تفوزه و شانه و در عوض والسماء ذات البروج
گفت والسماء ذات البروج والارض ذات المروج والنساء ذات الفروج والخیل ذات
الفروج و نحن علیها نموج بین اللوی و الفلوج و صاحب کتاب کنز الال در کتاب
خود در باب معجزات انبیا میگوید فارقلیط پیغمبر عرب باشد که در مکه بحنیف کتاب
پیدا شود و معجزات او کتاب او باشد که تبدیل نتوان کرد و لغتهای متفرقه توان
برد و آن پیغمبر بیسواد باشد و در نزد کسی چیزی نخوانده باشد اما خطوط و کتب آسمانی
سابق را همه بداند و لغات متفرقه بنی آدم را بداند و نزول کتابهای آسمانی را
بدون انحراف در خاطر داشته باشد و جمعی بعد از وی دعوی کنند که ما پیغمبرانیم و
کتاب بر ما نازل شده است قسم بروح الله و مادر او و قسم به صلیب مبارک که هر کس
دعوی کند بعد از او دروغ گو باشد و کتاب او مثل و شبیه ندارد و قوم او
شبانان و سبع طبیعتان و جنگلیان و بیسوادان و شتر سواران باشند و در
کتاب ارماطیس و تنکار بونیان نوشته است که پیغمبر آخر الزمان بعد از تمام شدن
مذهب روح الله در عرب پیدا شود یعنی وقتی دین او نزدیک باشد که منسوخ شود
نه مطلق دین او باشد و مذهبش تمام شود یعنی روح الله این پیغمبر فیلسوف نباشد
و طبیب نباشد و استاد نداشته باشد و آنچه گوید از لوح محفوظ گوید و روح القدس
برابر او آید و حدیث کند و آفتاب را برگرداند و ماه را شق کند و حیوانات با وی سخن

گویند و علامتهای طوفان نوح و ابراهیم را نماید از درون آتش رفتن و مرده زنده کردن
مرغان و علامتهای موسی علیه السلام ازید و بیضا و عصا و اژدها را بنماید و معجزات مسیح روح
الله در نزد او بازیها باشد و آنچه پیغمبران در مدتها کرده اند در یک لحظه کند و از خدا سخن گوید و از
جانب خود نگوید و بیشتر پیغمبران باشد در روز قیامت و وصی او چون شمعون کارها کند
و دشمنان او را ذلیل کند و خانه نشین کند و دشمنان او در قیامت از ایمان بی بهره
باشند و هر که بغیر او دعوی نبوت کند شیطان در شکم و دهان او باشد و دروغ
گوید و فریبنده خواهد بود صاحب کتاب بختاور گوید که تا اوس آخر الزمان شال
پوشد و پابندگان چیز خورد و کوهها و درختها او را تعظیم کنند و سنگها با او سخن گویند و بهر طرف
رود او را سایه نباشد و از احوالات آینده خبر دهد و در نزد درام چند بنده را
آزاد مقربت نباشد و حق با او باشد و دین برام در مشت او باشد و آنچه بر اهل
او نازل شود دوستان و فرزندان تا بقیامت باز گوید و اصحاب او بسیار کافر
باشند و بعد از آن بدر روند از دین خدا و جمعی دعوی نبوت کنند و جمعی دعوی امامت
و بدعتها نهند و حقیر از حکیم رفائیل پادری فرنگان که کلمه حی بود شنیدم که گفت در دیار
ایتالیاست که حضرت شمعون در آنجا آسوده است و در آنجا پاپ که اعلم علمای
نصرانیت میباشد و این پاپ را جانشین و نفس ناطقه روح الله میدانند و کلیسای
عظیم است در آنجا کتابی دیدم بخط فرنگی که قبل از بعثت پیغمبر شما در زمان خالد پیغمبر
نوشته بودند و احوالات محمد صلعم و دوازده امام نوشته بود و خروج کردن بنی امیه
و خلافت بنی عباس و عدد همه ایشان و اسامی و صفت و صورت و خروج کردن خوارج
نهروان و جنگ کردن معاویه بن ابی سفیان و ناکثین در بصره لشکر کشیدن عایشه
و ادعا نمودن نبوت کیجور که نام او مسیلمه کذابه باشد و آنچه اذیت و آزار مسلمانان
کند و میرسد تا روز قیامت در آنجا بود و بعد از مدتی که از فرنگ باصفهان
آمدم و بر دین شما مطلع شدم و مربوط بعربی و فارسی شدم حقیقت دین شما از آن کتاب

ابی

بر من ظاهر شد که بعد از پیغمبر شما بهمه عناد منافقین در این امت کردند من نیز تأملی
دارم در اسلام خود که به بهیم تنها برسد احوال من و اسم آن کتاب که ابولده است
منهم لعنت میکنم منافقان و مرتدان صحابه پیغمبر شما را اما رفائیل توفیق اسلام یافت
بدان کمال که او داشت علمای مفسرین قرآن عبد الله بن عباس بود و ابو سعید
الخدری و حذیفه الیمانی و سهل ساعدی و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و ابن
زبیر و جابر انصاری و ابوذر غفاری و زید بن ارقم و برا ابن عازب و جابر بن سمره
و سمره بن جندب و شعبی و مجاهد و مقاتل و عطا و سعید ابن مسیب و ابو ایوب انصاری
و زید بن ثابت و عمران بن الحصین و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و عمار بن
یاسر و خذیمه بن ثابت و ام المومنین ام سلمه و عایشه و ابن عباس رئیس ایشان است
و جماعت دیگر بودند با این اکتفا نمود اسامی نقبای آنحضرت در بیعت اول از اهالی
دار شرف مدینه مشرفه دوازده نفر با آنحضرت بیعت نمودند سعد بن عباده بود که آن
حضرت او را بهدایت اهل مدینه فرستاد و دیگر اسعد بن زراره و سعد بن ربیع و سعد بن
خیثمه و منذر بن عمرو و عبد الله بن رواحه و برا بن معرور آنچه ابن بابویه گفته است که در
محله قبا بود و آتش کد و خورده بود و شکم او روان شده بود و خود را نجس کرد
با آب ازاله نمود و آیه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در شان او نازل
شد و در مدینه وفات یافت و چون آنحضرت در مکه تشریف داشت وصیت
کرد که روی او را بمکه معظمه کنند بجانب آنحضرت و این معنی در امت جاری شد و
اول کسی بود که بثلث مال وصیت کرد خداوند عالمیان این را در امت جاری و سنت
کرد در آن روز سنت شد لحد کندن قبر و واجب شد روی میت را بکعبه کردن دیگر از
نقبا ابو الهیثم بن التیهان است و اسید بن حضیر و رافع بن مالک و اسعد که کوچکتر از ایشان
بود اول کسی که از انصار با رسول خدا بیعت کرد او بود در شب عقبه و پیش از
واقعه بدر در شهر شوال سنه احدی من الهجره وفات یافت و سعد بن عباده با ابی

بیعت نکرد و با انصار و اعوان خود در خلافت عمر بن الخطاب فرار نمود بشام رفت و مغیرة بن
شعبه تعلق نموده عمر آن بیچاره را کشت و تهمت خون او را بجن بستند و از زبان جن شعر بستند و سعد بن
معاذ قبیلهٔ خزرج را رئیس بود در مدینه وفات یافت و او بود که حضرت رسالت پناه صلعم پای
برهنه از جنازهٔ او برفت و ابوالهیثم آن بود که در روز سقیفه با پانزده نفر دیگر از صحابهٔ بزرگان
رفیق شدند که ابابکر را از منبر بزیر آورند و بکشند او نیز در مدینه فوت شد باقی دیگر حضور نبود
بیان نمود و اول کسیکه از زنان ایمان آورد خدیجهٔ کبری بود و از مردان جهان اول کسی که ایمان آورد
شاه ولایت پناه علی ع بود و از عمر مبارک آنحضرت در آن وقت ده سال گذشته بود و دوازده
نیز گفته اند و بعد از آن حضرت ابوطالب پدرش ایمان آورد و بعد از آن جعفر طیار برادرش و اولا
جمعی خفیه بوی ایمان آوردند و بعد از آن علانیه ایمان آوردند و اظهار اسلام نمودند و در
مدت بیست و سه سال نبوت آنچه جبرئیل از جانب حقتعالی آورد او بمردم میرسانید و از
تلقای نفس خود چیزی نگفت و در کتاب ستندره مسیحیان و معتقده که خاتم پیغمبران آنچه
میگوید از دهن جبرئیل میگیرد و در بغل خود میگذارد و بهرکس چیزی میدهد و جبرئیل از دهن
میکائیل گرفته و او از دهن او گرفته و میکائیل از عرش برداشت و بروایتی از لوح
محفوظ برداشت و بروایتی از خدا شنیده آنخدائی که تغییر و نقص و زوال در او نیست
فائده جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند که معرب کرده اند و جبر در لغت سریانی بمعنی
عبد است و ایل بمعنی الله و میک بمعنی عبید است پس جبرئیل بمعنی عبدالله و میکائیل
بمعنی عبیدالله و همچنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت روایت کرده اند جبرائیل جبرئل	جبرائیل
جبریل جبرال جبرائیل و میکائیل و میکال خوانده اند و در لغت نصاری جبرئیل را کبرئیل گویند
و در لغت مجوس سروش بمعنی جبرئیل است و بشنز میکائیل و آسمان عزرائیل را میگویند
وفات آنحضرت در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر در سال یازدهم بود عمر شریف
آنحضرت شصت و سه سال بود و آنحضرت قبل از نبوت بتجارت شام رفته بودند و
دیگر بصنعتی و پیشه و حرفتی مشغول نبود و موضع مرقد مطهرش در مدینهٔ مشرفه و علی

ساکنها

ساکنها الف الف التحیة والثناء واقع شد و مدینه بلادیست معروف و از اقلیم دویم است
و نام او سابق بر این یثرب بود و از بنای یثرب بن عامر بن قحطان بن حمیر از احفاد
ذی المنار حمیریست بنام بانی او معروف بود و جای محقر بود و بانی آبادی او اسعد بن
سعود حمیریست که از تبابعهٔ یمن است و از اولاد ذوالمنار است که از اعاظم ملوک
یمن است و گویند تبع الاکبر اسعد است و جامهٔ کعبه از ابریشم سیاه از مخترعات اوست که
سابق بر آن از لیف خرما بوده است جامهٔ آن و اسعد سعده همشیرهٔ خود را بمعد بن
عدنان جد حضرت رسول صلعم داد و هفتصد سال قبل از نبوت و ظهور آن حضرت اسعد
بوی ایمان آورد و پادشاه شجاع عادل مؤمنی بود و بر طریقهٔ حضرت موسی ع بود و حضرت
رسالت پناه صلعم او را ستوده است و بروایت دیگر آنکه اسعد در خواب دید آن
حضرت را و بوی ایمان آورد بطریق دانایان و بزرگان یاد گفتند که این زمین هجرت
گاه حضرت رسالت پناه صلعم خواهد بود بوی ایمان آورد و تعمیر مکه نمود و بنای آن را بزرگ
نمود بروایت دیگر اسعد بخرابی مکه آمد و چشمهایش بیرون آمد و بعد از آن توبه کرد
خدا او را شفا داد و کعبه را جامه پوشانید و بمدینه آمد و کاغذی نوشت و در آنجا اقرار
به نبوت حضرت کرد و ایمان بوی آورد و بهیره زنی طلبید و این کاغذ بوی داد و
وصیت نمود که دست بدست این کاغذ را بآنحضرت برسانید تا آخر آن کاغذ بآنحضرت
داده و آنحضرت او را دعای خیر کرد و برادر گفت و در صحت این اقوال اندک تأملی دارد
بضعف سند و راوی آن وقایع بعد از وفات آنحضرت چون حضرت رسالت پناه
روایت از زهر زن یهودیه که در بزغاله بریان کرده بود در خیبر تناول فرموده بود بروضهٔ
رضوان و دار جنان ارتحال نمود قوم وی مرتد شدند و چهار هزار صحابه از دین
برگردیدند الا قلیلی و چون هر امتی بعد از هر پیغمبری اکثر ایشان از دین برگردیدند الا قلیلی
و کافر میشدند این امت نیز متابعت امم سابقه نموده رجع القهقری بکفر اصلی برگشتند
و گوساله پرستی اختیار نمودند همچنانکه ششصد هزار کس از بنی اسرائیل در تیه

که پایان سین باشد در بریه فاران گوساله سیحا که سامری باشد پرستیدند و بطریق یهود گویند
شصت یور باصطلاح ایشان صد هزار کس باشند کرد و هزار کس از سبط لاوی که
گوساله نپرستیدند دعا از بل ملعون قوم موسی را هفتاد و یک فرقه کرد یکی از ایشان
ناجی و باقی هلاک شدند و امت حضرت را هفتاد و سه گروه کرد و هر یک ازین مذاهب
چند شعبه شدند و فرقه ناجیه ازین امت طایفه جلیله اثنا عشریه کثر الله امثالهم اند
و ایشان را شیعه و امامی میگویند و اهل سنت ایشان را رافضی میگویند و شیعیان
پانزده فرقه شدند و ایشان همه هالک شدند و کیسانی و زیدی و جارودی و ناوسی
و اسماعیلی و فطرسی و واقفی و سابیه و غلاط و در عرف شیعه کسی را میگویند که علی بن ابیطالب
را بلا فاصله خلیفه دانند دیگر فرقه اهل سنت اند و ایشان در اصول دو مذهب شدند معتزله
و اشاعره و معتزله نیز دوازده فرقه شده اند وصلیه و هذیلیه و جاحظیه و بشریه و معمریه
و مرداریه و ثمامیه و هشامیه و خیاطیه و جبائیه و بهشمیه نیز گویند و از مشاهیر فضلای ایشان
و مروج این مذهب شدند جاحظ است و ابو الهذیل علاف و ابراهیم نظام و واصل
بن عطا و احمد بن حایط و بشیر بن المعتمر و معمر بن عباد السلمی و ابو موسی عیسی الملقب بمردار
که او را راهب معتزله میگویند و ثمامة بن اشرث و هشام بن عمرو الفوطی و ابو الحسین
عمر بن الخیاط استاد الکعبی و ابو علی جبائی استاد ابو الحسن اشعری و پسر خود
ابو هاشم عبد السلام و ابو الحسین بصری و قاضی عبد الجبار و رمانی نحوی و ابو علی فارسی
و قضاء القضات ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعضی از مسائل اصول و فروع با امامیه
موافقت دارند و اشاعره را ملعون میدانند و بر عکس اشاعره ایشان را ملعون میدانند
و غالب معتزله حنفی مذهبند و اشاعره شافعی اند و بیشتر مالکیه قدریه اند و بیشتر حنابله حشویه
اند و از بزرگ معتزله صاحب بن عباد است و زمخشری صاحب کشاف و فراء نحوی و
سیرافی و اشاعره نیز در اصول دوازده فرقه شدند مشبهه و مجسمه و قدریه و جبریه و حشویه و
وعیدیه و ناسخیه و ناصبیه و معطله و عوقیه و کرامیه و مرجئه و ائمه ایشان فخر رازی و

بیضاوی و ابو اسحق ثعلبی و علی قوشچی و ابن حجر ناصبی و واحدی و رافعی و ابن ماجه قزوینی
است و در فروع اشاعره و زیدیه و جارودیه و ناصبیه و معتزله چهار مذهب شدند اول
حنفی که منسوبند بابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی که غلام زاده و اصل وی از کابل است
و اهل سنت او را امام اعظم میگویند و او در بغداد مدفون است و دیگر شافعی که منسوبند به
محمد بن ادریس شافعی که از قریش است و سنیان میگویند که شافعی چهار سال در شکم مادر
بود تا حضرت صادق ع از دنیا رفت او متولد شد و قبر او در مصر است و مالکیه منسوبند
بمالک بن انس بن مالک و دیگر حنابله منسوبند بعبد الله بن احمد بن حنبل شیبانی و
طایفه اهل سنت تابع داود بن علی اصفهانی شدند و این مذهب رواجی هم رسانیدند
و همچنین از مذاهب باطلین ناکثین اند اصحاب طلحه و زبیر و قاسطین اصحاب معاویه و مارقین
که خارج اند و ایشان هفده فرقه شده اند حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدات
و نمیریه و عثانیه و یونسیه و نامیه و مرثیه و علائیه و عجارده و زعفرانیه و برغوثیه و صفریه
و ضحاکیه و بنی شهله و ابزیه و باقی مذاهب مبتدعه زبریه اند و مفوضه و جهمیه و خماریه و نایله
و کاملیه و بیانیه و مغیریه و منصوریه و خطابیه و حشامیه و ابو مسلمیه و صباحیه و ناصریه باطنیه
و قرامطه و بکیه و مقنعیه و حفصیه و اخنیه و شمراخیه و معبدیه و میمونه و غالیان پنج فرقه شدند
و ملحد گردیدند و دیگر از فرق ضلالت کرامیه اند و نجاریه اند و ناسخیه اند و معطله و
عوفیه و عباسیه و محکمه و حلاجیه و صوفیه سی و سه فرقه شده اند و اصلیه و حلولیه و اتحادیه
و عشاقیه و نظریه و نوزیه و رزاقیه و شمراخیه و سلیمانیه و زیدیه و ابن ابی الاوجاعیه
غرض مذاهب بسیار است که ذکر آنها باعث طول کلام میشود و هر کس که خواهد باقوال
صاحبان این مذاهب که بسیار است برسد رجوع نماید بکتاب تبصرة العوام سید
مرتضی رازی یا کتاب ملل النحل محمد بن عبد الکریم الأشعری الشهرستانی که تمام کند
مقالات در آنجا ثبت است بهمه چون بیان مذاهب متفرقه این امت کرد قدری که
از امم سابقه مانده است در میان است چون امم سابقه باز امت دعوت حضرت رسالت

بیان مینماید صاحب این جماعتی اند که عبادت نجوم میکنند و اقرار بصانع و بعضی به پیغمبر دارند
و بعضی گویند دین ایشان میانه مجوس و یهود است و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زبور
میخوانند و بعضی گفته اند که دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبله ایشان مهب جنوبست
که گویند در منتصف النهار با نطرف می ایستند و بعضی گفته اند که بر دین نوح اند و بعضی گفته
اند که اهل دینی اند در جزیره از جزایر موصل میباشند که لا اله الا الله میگویند و ایمان برسول دارند
و بعضی گفته اند طایفه از اهل کتابند و فقها اجازه داده اند که جزیه از ایشان میتوان گرفت
و نزد فقیر مطلق کوکب پرستان از آفتاب و ماه و مشتری و سهیل صابئین اند زنادقه مشهور
آنست که این طایفه متمسک بشرعی نشوند و بقدم عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته اند که زنادقه
قومی از مجوس اند. ذو الهین و بعضی گفته اند زندیق ماخوذ از زند است و زند کتاب
پهلوی است از زردشت و بعضی گفته اند که زنادقه قومی اند که در اسلام بهم رسیدند
و از اصحاب عبد الله صبا اند و ابن عبد الله مردم را بطلب خون عثمان برانگیخت و جهال
ایشان را یعنی شیعیان را گمراه کرد و بخدائی علی قایل شدند و در مفاتیح العلوم گویند
زنادقه طایفه از مانویه مجوس اند و اصمعی در ناموس گفته است که زندیق معرب
ار زند این است یهود از امت حضرت موسی اند و این ملاعین مشبه و مجسمه اند
و فرق ایشان بسیار است مثل سامری و یهودی بنی اسرائیل و بلعمی و عزیزی و داودی
و جالوتی و یهود خذلهم الله در باب تجسم باری استشهاد از توریه می آورند و آیات
چند از توریه وضع نموده اند و قایل نشدند که نزول توریه از آسمان شده بلکه همین
ده آیه طور را آسمانی میدانند و آن اینست آنوحی آدونا الوهیجا اشر هوسیتیجامی
ارس مصرامی بیت ادادیم لو یهی لجا الوهیم اهیریم الیانی و میگویند باقی توریه را ناد هیا
که عبارت از پیغمبران باشند آنچه خواستند از اوامر و نواهی و فضایح و محرمات داخل
کرده اند و مدعیانند که ناد هیا الهام شده و مینوشتند تا تمام شد مثل حلال بودن آب
که ناد هیا بر بنی اسرائیل مباح کردند و قتی که بخت النصر بیت المقدس را خراب کرد و توریه را

یهود

سوخت

سوخت بنحوی که صد سال توریه را کسی ندید و نامش در میان نبود و با وجودی که قایلند که حق تعالی
شراب را حرام کرده و به بنی اسرائیل خطاب کرده که شراب مخورید که من حرام کرده ام
و شراب در شکم داخل هیکل میشود و آیه موضوعه ایشان اینست که در باب حلیت شراب
کرده اند بابین اوشجار النشته انادا و یخ بایین تیشیخ لو وا انوش و لحم لو وا الوش معاد
دگویند استغفر الله حضرت لوط با دخترش زنا کرد و این را نیز داخل توریه کرده اند
و در باب تجسیم باری تعالی استشهاد از توریه می آورند و میگویند موسی ع گفته است
که خالق بنی اسرائیل را دیدم بصورت مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق
بنی اسرائیل در وقتیکه بنی اسرائیل از مصر بیرون رفت و این است ارزونی ایش
ملحاما ادونای شمو تا به آخر آیه یعنی دیدم مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق بنی
اسرائیل را بصورت مسافران و در جای دیگر در توریه میگوید دیدم خدا خوابیده بود
و کف پای او از صفا مثل فیروزه بود یا الماس که مینمود جای دیگر میگوید که خدا را دیدم حریر سفیدی
بر پیشانی بسته و عصابه بسر انداخته و بر بازوی وی چیزی بسته بود و در باب ایوب ع میگویند
بوده نهایت آنکه ناد هیا این نام را پیدا کرده اند و گفته اند با این عذابها مبتلا شد که
امت در بلاها صبر کنند و بکفر بعضی از انبیا قایلند و حضرت شعیب را کافر میدانند و عزیر
ابن شرحیا را پسر خدا میدانند و گویند یهودا ابن یعقوب با عروس خود جماع کرد و حضرت
یوسف ع بت را سجده کرد و زلیخا در خانه خود بت میپرستید و او میدانست و هیچ نمیگفت
و هرون باتفاق سامری بنی اسرائیل را گوساله پرست کردند و گویند چون عزرائیل
بقبض روح موسی ع آمد آنحضرت توریه مینوشت و قلم فولاد در دست داشت و یکچشم عزرائیل را
کور کرد و هنوز کور است و یکچشم دارد و حضرت مسیح و مادرش را بزنا متهم دارند و گویند خدای تعالی
دنیا را در شش روز آفرید و در روز هفتم هشتاد بود یعنی شنبه بود یعنی در آسمان به پشت خوابیده
بود و پا بر روی پا گذاشته که از کوفت بیرون آید اینست که شنبه کار حرام است و چون
دجال پلید متولد شد او را پیغمبر میدانستند و چون خروج میکند او را خدا میدانند و عدد

نصاری

انبیا را صد و بیست و چهار هزار میدانند و بعضی از ایشان را پیغمبر میدانند و به نبوت
پیغمبر ما و حضرت عیسی قایل نیستند و بعثت پیغمبر موعود در توریة را بحضرت صاحب ع میدهند
و از کفر و زندقه ایشان بدین چند کلمه اختصار نمود نصاری خذلهم الله اند که کفار زند و
منسوبند بناصریه دهی در حوالی بیت المقدس و مراد عیسویانند جمله نصاری گویند معبود جوهر است
از اقنوم ثلثه یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبادت از ظهور باری تعالی است که وجود کل از او
و آب و ابن روح القدس اشاره باوست و اقنوم و آب مراد وجود است و اقنوم ابن مراد
علم است و اقنوم روح حیوة است و اقنوم آب را قدیم میدانند و ابن را گویند کلمه است و اقنوم
سیم روح القدس است و گویند معلومات یا جوهر بود یا مرکب و نشاید که حقتعالی عرض بود
لابد باید که جوهر باشد و گویند نشاید که حقتعالی عرض بود لازم شود که جوهر باشد بود چگونه
حکمش درست بود الا وحی ناطق پس واجب باشد که خدایتعالی وحی ناطق بود و عمده طوایف
ایشان سه فرقه اند ملکائیه از ایشان ثالث ثلثه اند یعنی به خدا قایلند یکی ذات است
که باری تعالی است و دو نفس مستقل در خارج که عیسی و مریم باشند و باتحاد و حلول چنین
میدانند و اکثر فرنگان و الیان وارماد و ماجار و کارلیستان و مصردان و لوزان و ملیه
ایران مل و هرومی و کلیس و الامان و دونکال و نباسه با بطریق رفته اند و طایفه دیگر نسطوریه
اند و عیسی را پسر خدا میدانند و بعضی خدا میدانند و بعضی از ایشان میان مذهب ملکائیه
نیز دارند و بعضی گویند روح او خداست بعضی گویند معنی خدا بودن اینست که خلق بوجود
بیایند در روح القدس است که دینی باو زنده شود اگر پرسند چرا عبادت عیسی و حیت است
گویند از بهر آنکه عیسی واسطه است میان ما و لاهوت و گویند معنی لاهوت آنکه روح خداست
و تن او بشر اوست و یکذات است و تشخص مثل عکس شخص در آینه و این مذهب ارامنه
اصفهان و تمامت نصاری ایران و کرجستان و طایفه دیگر زنگیان از حبش و سودان
و سیب و روس و بلغار و حاجی طرخان و سکاب و اهل ولایت لرد سکان سواحل رود عادل
و قاطنین معموره جنوب و شهر نو که عبارت از ینکی دنیاست و آن در مغرب ظلمات

دانانیکه

و آنانیکه در حوالی ظلمات میباشند و سکنه کوه بلور و داغستان و طایفه چرکس و اذناد اعیانی
یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بذات بود و از ناسوت و ناهوت شده و این قول فاسد
و باطل است زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب است
پس اتحاد صورت باید که یک ذات و دو تشخص داشته باشد و اگر صورت داشته باشی لازم
بودی که لاهوت مرکب شدی یا ناسوت بسیط و این هر دو بی اصل است و بعضی ایشان نسطوریه
گویند میان ایشان ممازجت نبود الا آنکه کلمه ناسوت مسیح را هیکل کرد اند پس عیسی دو
جوهر است و دو اقنوم بعضی از یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند و بعضی گویند اتحاد آن بود
که کلمه در مسیح تاثیر کند چنانکه صورت در آینه بی آنکه نقل کند و این طریقه مختار عیسویان روم
و بیت المقدس و ارزنة الروم و ساکنان دریای عمان و پرتکال و آنانیکه در بحر منطس و
اقصا بوش ساکنند و بعضی از انکلیس و فرنک و لنده و فرنکیس و اهل کوه و دو دونیک
و دیوو دعه و سواحل و سیلان و بعضی از اهل نوبه و حبش و سودان و زنگیان و آنانیکه
در زیر خط استوا و در معموره سیام دیک و ماهیه از هند ساکنند و مقالات همه نصاری
آن است که گویند کلمه بر دست مسیح چیزها کرد و آن کلمه ایجاد است مثل از گل خفاش ساختن
و زنده کردن و گویند ایمان داریم بواحدی که پدر است و مالک همه چیزهاست و پسر
واحد که مسیح پسر خداست و از خدا پیدا آمد و چون ابتدای کاری کنند بسم الله الأب
والابن والروح القدس الرحمن الرحیم اله واحد و کتابهای آسمانی را بیست و چهار دانند
که بر بیست و چهار پیغمبر نازل شده و پس و بهمین عدد از پیغمبران قایلند و بعضی قایلند بدو
پیغمبر حضرت موسی و داود و باقی انبیا را با یوسف رهبانان میدانند و گویند کتاب
انجیل از آسمان فرود نیامده بعد از عروج عیسی به آسمان چهار نفر از حواریین الوقانی و
یوحنا و مرقوس نوشته اند نقل فرموده آنحضرت و آنچه در میان چهار انجیل است و جزوی در
آنجا از حلال و حرام و فرض و سنت و امر و نهی نیست بلکه همین احوالات آنحضرت و مادر او
از ابتدای تولد و شهر بشهر رفتن و بکجا نشستن و چه خوردن تا وقتی که باعتقاد ایشان او را

کشتند و بچهار میخ کشیدند و بردار زدند و در قبر کذاشتند و در نسب آنحضرت گویند که مریم زن
یوسف نجار شد چون او را بخانه آوردند سه روز یا چهل روز در زمان پادشاهی پیلاطوس
و بعد از آن زنده شد و به آسمان رفت و اصلا در آنجا شریعتی نیست بلکه شریعت حضرت
موسی و احکام توریه و مسائل عمل نمیکردند و گویند مسیح نیامد که دین موسی و طریقه یهود را بر هم زند
بلکه آمد تا تمام کند نو و کهنه دین موسی ع را و هم چنین نصاری در اقانیم خلاف کنند بعضی گویند
که خواص اند با صفات و گویند از جوهر چیزی شریک او باشد و انقضای عیسی از احوال آلات
آن است که اکر پدر داشت اولی تر است از وی تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و اینکه کفتیم
مذهب نصاری ترکستان و فرنکان فروس و آج و چکال و نصاری داد بان و باشی
آخوق و سکان قلیاق و نصاری قمق و سکان رود خانه آق و بکنز و قرا و بکنز و دیر تامل
و اهل مغرب و اسکندریه و بیت المقدس و اجداد چنکیز خان گویند این مذهب داشته اند و
بعضی از سلاطین مغول و بعضی گویند بت شکری نامی واضع این مذهب داشته اند و بوده
اند و در ایام سلطنت چنکیز خان بوده بعد از اسلام او را کشت و اعتقاد جمیع نصاری آن است
که همه انبیا از برای کفارهٔ پدر خود ابو البشر آدم ع که کندم خورده بود در جهنم بودند عیسی
آمد و لکد زد و جهنم را خراب کرد و ایشان را نجات داد و هنوز جهنم خراب است و اعمال
واجبی و مطهرات و نجاسات و استنجا کردن و عبادات مفروضه از صوم و صلوة و اعمال
سنتی در مذهب ایشان نیست و نماز را واجب کفائی میدانند هر کاه که در کلیسا کشوده
شود آنانی که در بیرون اند از ایشان ساقط میشود و بغیر از طلاق همه اعمال توریه عمل میکنند
و در باب میراث و اکثر شرعیات نیز متابعت مذهب ما مینمایند و در باب حضرت رسالت
و این دین چندان کفر و زندقه کفته اند و کتابها بر رد این دین نوشته اند که بیان نمیتوان
کرد و کشیشان ایشان بهشت را بکز و پیمان میفروشند بهر کس که زر بدهد و هر کس از زن
و مرد کناهی میکند و نزد علما و یا در بیان خود میرود و اظهار کناه خود میکند او را می بخشند
و کوید در عوض کناه پرهیز کن و چند روز حیوانی مخور و اکثر محرمات را حلال میدانند

مثل

مثل قمار و شراب و ساز و غیره و همچنین کویند عیسی شراب خورد و امر بخوردن شراب
کرد و این نعمت خداست و من پسر خدایم و پدرم در آسمان است و کفت استغفر الله
هر کس شراب خورد خون خدا را خورده و با او متحد میشود و کندری در کلیسا میسوزند
و میکویند خدا را میسوزند تعالی الله عن ذلک و کفر و زندقهٔ ایشان بسیار است بدین قدر
اکتفا شد دهریه از ملاحده اند هر چند بعلانیه اظهار دین خود نمی کنند اما کویند صانع عالم نیست
و کویند و ما یهلکنا الا الدهر و آسمان ستونی دارد که ما نمی بینیم آدمی بر او میخورد و نمیرد
و جمله کویند هود و شعیب و صالح و موسی و عیسی و محمد ص انبیا بودند ولیکن هرمس و هرانوس
و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطاطالیس پیغمبرانند و این قوم نیز کواکب را عبادت
کنند و کویند دنیا قدیم است دلیل بر آنکه ما تخم را می بینیم که جوجه میشود و آدمی را می
بینیم که از منی بهم میرسد و مسبب را نمی بینیم زیرا که بعقل ما درست نمی آید و چیزیکه عقل ما در
نیابد حکم بوجودش نمیکنیم پس دنیا چنین بوده و چنین خواهد شد و امثال و اجبی نزد ایشان
واجب است و اما خمر را حلال میدانند و کویند وطی دبر زوجه مر دمان بر اجنبی حلال است
زیرا که شوهر صیغه بر فرج خوانده است و زن مختار است و نزد ایشان حشر و معاد
نیست و محمود از ایشان به طبیعت و عناصر اربعه قایل شده و در کتابی از آن ملعون دیدم
نوشته لا اله الا الله المرکب المبین همه صفحه این قول نوشته بود و چهار نقطه
کذاشته بود و آتش و باد و خاک و آب و از قرآن استشهاد آورده بود با ثبات
طبیعت و عناصر اربعه و تمام آن کتاب کفر و زندقه بود برا همه فرق ایشان بسیار است
و بعضی از ایشان به نبوت حضرت ابراهیم و خضر قایل اند و قلیلی از ایشان از انبیای
عجم قایل اند و برهمن هندی و اتباع او کویند صانع عالم نور است نه چون نورهای
دیکر و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه همه بتجسیم باری تعالی قایل اند و همه
بتناسخ اعتقاد دارند و کویند اول انبیا آدم ع بود و آخر شیث و بعضی کویند عیسی
نیز بود و اکثر بوجود انبیا قایل نیستند و کویند بعثت انبیا قبیح بود از بهر آنکه اکر انبیا

چیزی فرمایند که موافق عقل باشد خود کفایتست و اگر خلاف عقل بود آنهم فسیح پس حسن و
قبح نزد ایشان عقلیست براهمه گویند زعفران بر پیشانی مالیدن علامت ایمان است و چون
ابراهیم را در آتش انداختند زعفران و نرگس را خداوند عالمیان آفرید کاو بشرده
فرستاد تا آنحضرت شیر او را بخورد اینست که کشتن گاو در نزد ما عظیم است و عبادت
عناصر اربعه و جمادات میکنند و موی خود را میسوزانند که از گناه پاک شوند چون آتش را
نور خدا میدانند بنور خدا او را داخل میکنند و قایل بمعاد روحانی و جسمانی هیچکدام
نیستند الا قلیلی که بمعاد روحانی قایل اند و گویند ارواح معذب میشوند بهر آنکه ببدن
حیوانات دیگر داخل میشود و هر نفس که بد و سرکش است اگر در زیر قطب شمالی میدانند
بالم سرما گرفتار است و اگر در قطب شمالی ماند متألم بگرما میشود و همه بتناسخ قایلند
و کشتن هیچ حیوانی از حیوانات ناموزیات و غیرها را خوب میدانند و در نزد ایشان
حشر و معاد نیست تناسخی جمله فلاسفه و بیشتر نصاری و کل فرق براهمه و گوار و
وسواد و راجپوت و صائبین و طبیعیون از حکما و بعضی از شیعیان و بعضی از فرق مسلمانان
و ملاحده و اسماعیلیه و جهال اهل تصوف و حکمای بتناسخ قایلند گویند تناسخ چهار نوع است
نسخ و مسخ و فسخ و رسخ پس نسخ در اجسام آدمیان بود و مسخ در بهایم و طیور و
سباع و انواع حیوانات و فسخ در انواع دواب و حشرات الارض و رسخ
در انواع اشجار و نباتات و گویند انسان از اصناف چهارگانه مسخ کنند بقدر مراتب
ایشان و همیشه میگردند از جسد بجسدی دیگر و گویند عالم دوار است و جز این عالم سرای
نیست و حشر و نشر و قیامت و حساب همه محال است و قیامت را گویند عبارت بود
از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن ببدن دیگر و ایشان را در اجسام دیگر هم راحت بود
و هم مشقت بسبب عمل خیر و شر و هر روح که در اجساد انسان بود در راحت و لذات بود
هر که در دور اول مرد حالا زنست و هر که در آن دور کسی را کشت در این دور کشته میشود
و هر که در آن دور زنا کرد در این دور با او زنا میکنند و مقالات ایشان بسیار است

باینقدر اکتفا نمود مجوس که مراد گبران باشند اگرچه خود را نسبت با ملت حضرت ابراهیم
میدهند و گویند این کتابی که داریم صحف است ایشان را اعتقاد آنستکه عالم را دو صانع
هست یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند و اهرمن شیطان را و گویند باری تعالی
دو عالم را آفرید و اندیشه کرد و گفت مبادا مرا ضدی باشد که عدوی من باشد شیطان
از آن اندیشه پدید آمد بعضی گویند یزدان تنها بود او را وحشتی پدید آمد اهرمن پدید آمد
و اهرمن در بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را بدید و بر جاه و منزلت او حسد
برد و شر و فساد از وی پدید آمد یزدان ملائکه را بیافرید که لشکر وی باشند و خود با
لشکر اهرمن که شیاطین باشند جنگ کرد و جنگ میان ایشان دراز کشید چون یزدان
نتوانست دفع اهرمن کرد با یکدیگر صلح کردند و شمشیر را در پیش قمر گذاشتند و بعضی
گویند پیش ملائکه گذاشتند بشرط آنکه مدت معین اهرمن در عالم باشند و چون مدت
باخر رسید اهرمن از عالم بیرون رود دنیا خیر محض باشد و گویند یزدان و اهرمن هر دو
جسمند و بعضی گویند یزدان جسم است و اهرمن نه و یزدان مطبوع است بر خیر و شر
نتواند و اهرمن مطبوع است بر شر و خیر نتواند کرد و آفریدن موزیات و حشرات و شر را
از اهرمن میدانند و دلیل گویند چون در عالم خیر و شر هست لازم بود که عالم را دو
خالق بود و مانویه نیز این اعتقاد دارند و گویند خیر و نور را یزدان آفریده و تاریکی
و ظلمت و شر از اهرمن است و بعضی گویند مبدء نور و ظلمت است و بعضی گویند یزدان
و اهرمن هر دو قادرند الا یزدان ابتدا بخیر نمود و قومی از ایشان گویند جسم را دو
خالق است و بعضی گویند نیست جسم را هیچ خالق الا آنکه در خارج دو خالق باشند
خالق خیر و خالق شر و جسم خیر و جسم شر از او پدید آمد و گویند پدر خلایق کیومرث است
و گویند روباه جمشید است و کشتن گرگ را حج میدانند و کشتن حشرات الارض و
موزیات را ثواب میدانند و وجود اینها را عبث میدانند و گویند نافرید است یعنی
اهرمن آفریده و یزدان نافریده و زردشت را نبی میدانند و چون عقد میکنند

زن و مرد را برهنه میکنند و نزد ملایان که عبارت از قاضیان خود باشد میبرند قاضی دامن آنرا می بندد و هفت سنگ میگذارد اول عروس میآید و بر روی سنگ می ایستد و شاش کاو بر او میپاشند تا هفت سنگ را پا میگذارد و پیش می آید و بعد از آن پشت میکند بر روی هفت سنگ میرود و قاضی باز شاش میپاشد و داماد هم بدین دستور این عقد ایشان است و زنان حایض را از خود دور میکنند و در ایام حیض نمیگذارند دست بر کاسه و کوزه بگذارند و در دالان اخورها ساخته اند زنان دهن می بندند و در ایام حیض در آنجا می نشینند تا پاک شوند و با آب سرد غسل میکنند و مرده های خود را در دخمه میگذارند و بکوهها میبرند و مرتفع به پشت میخ باشند با جامهای پوشیده و سگ سیاه را همراه میبرند و دو نان بالای سر و پایین پا می اندازند سگ از روی مرده میجهد و نان را میخورد و این غسل سنت ایشان است بدین چند کلمه اطوار ایشان را بیان نمود اهل ختا دین ایشان با دین مجوس شبیه است و اعتقاد بطوفان نوح ندارند و بعضی از هندوان و زیرباد و مجوس نیز باین رفته اند و دنیا را قدیم میدانند و اکثر ایشان بطریق براهمه اند و لکن رستم پرستند و در بتخانها صورت رستم را کشیده اند و بطبیعت قایلند و بتان هم دارند که عبادت میکنند و متمسک بشرایعی نشده اند و حکما در میان ایشان بسیار است و احکام نجوم و ضابطهٔ آنرا خوب دارند و بحشر و معاد قایل نیستند مانویه اینطایفه نیز از مجوس اند و اصحاب مانی نقاش اند که در زمان شاپور بن اردشیر بهم رسید و دینی احداث کرد میان مذهب گبران و ترسایان که نه آن بود و نه این و به پیغمبری بحضرت مسیح قایل بودند و میگفت موسی پیغمبر نیست و اعتقاد او این است که عالم مرکب است از دو اصل قدیم یکی نور و یکی ظلمت و هر خیر و خوبی را از نور میدانست و هر شر و بدی را نسبت بظلمت میداد و میگفت موذیات و حشرات ظلمت آفریده است برای آنکه حکمت خلق اینها را نمیدانست و گمان میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعتی نیست و حکیم نمی باید اینها را خلق کند و عیب کرده موی را که در پشت زهار و زیر بغل میروید و میگویند

که اختلا

که اختلاف الوان و اشکال در پر و بال مرغان از جهت اخلاط بدن است بدون تقدیر مقدّر قدیر و انواع حوادث و بیماریها و بلاها و آفتهای غلّه را وسیله با انکار خلق کرده اند و گویند اگر شکم آدمی بهیأت قبا میبود بهتر بود که هر وقت که میخواهند بگشایند و دست در اندرون او کنند و وطی محارم را حلال میدانند و گویند هر درختی که بار آورد سزاوار بخوردن میوهٔ آن تو اولیتری از دیگران و گویند هر فرزندی که از دختر خود بزاید نجیب تر است از عمّه و خاله و نکاح را فایده نیست الا آنکه میداند که از کدام خانه بر می آید و اگر او را تربیت کند کفر و زندقه ایشان بسیار است طبیعیّون بطبیعت مشعور قایلند و گویند اشیا بخودی خود متکوّن میشوند و الا در مادهٔ انسان میگویند چون نطفه در رحم مادر افتاد مدوّر میشود و طبع مدوّر است از جهت آنکه بواسطهٔ حرارتی که در رحم است نضج می یابد و بدین سبب نطفه چهار طبقه میشود و هر طبقه محیط نامحدود یعنی آنچه غلیظ است رو بمحیط میآورد و در سطح اولی نطفه مقرّر میسازد و آنچه در زیر سطح اعلا است و متصل سطح و آنچه لطیف و کمتر است بالا مرکز است بدین چهار طبقه میشود و مرکز که در میان نطفه است سودا میگویند و سودا خشک است و طبع خاک دارد لاجرم بجای خاک افتاد و طبقهٔ دویم را بلغم گویند و بلغم سرد و تر است و طبیعت آب دارد لاجرم بجای آب افتاد و طبقهٔ سیم را که محیط است خون میگویند و طبیعت هوا دارد و هوا گرم و تر است لاجرم بجای باد افتاد چهارم را که محیط است صفرا میگویند و آن گرم و خشک است و طبیعت آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاد و جوهر نطفه چهار عناصر و چهار طبیعت بهم رسانند و این در یکجا بود بعد از آن موالید سه گانه که معادن و نباتات و حیوانات باشد پدید آید و تمامت اعضاء اندرونی پیدا شود و اول نطفه مدتی علقه است و بعد از آن مضغه میشود و در میان مضغه عظام و اعصاب و عروق پیدا می آید و در اول چهار ماه که نوبت آفتاب است آغاز صورت میشود و بتدریج حس و حرکت در وی پدید می آید و ولوج روح گویند همان حرکت خاصه است بعناصر و در ماه نهم که نوبت بمشتری رسد

بدین عالم آید و اینها را گویند بطبیعت میشود بدون تأثیر خالق کبیر و همچنین گویند ابر در آسمان
دود است و شهاب بخار دهنی گویند که بکوه بار میرسد و میسوزد باران حرارت آفتاب
که منعکس در ابر بسته میشود و باران میشود و چون بکوه زمهریر میرسد در حین نزول برف میشود
و زلزله بخار زمین است که آنرا مضطرب و متحرک میکند که بیرون آید و آب عرق زمین است
که چون جمع شد زمین را منفجر میکرداند و بیرون می آید و قوس و قزح عکس آفتاب است
فلاسفه عالم را قدیم میدانند و نفی صانع مختار میکنند و صانع را بعضی علت اولی خوانند
و گویند عالم معلول علت اولی است و هر دو باهم بودند چنانچه قرص آفتاب و نورش گویند
اول چیزیکه از علت اولی پدید آمد عقل بود و آن بمنزلهٔ دوم است در علت اولی در عدد
نه در قدم و آنرا عقل کلی و فعال خوانند و گویند این عقل است که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند
و تأثیر این در نفس همچون تأثیر قلم است در لوح و گویند نفس از لوح است که در قرآن
یاد کرده شد و نفس را سیم خوانند در عدد و گویند عقل جزویست و بدان نیک از بد
و نفع از ضرر بداند و قوتیست از قوتهای نفسانی کل و گویند عقل ساکن و حرکت نمیکند
و نفس در عقل بالاست و همیشه متحرک است و عقل چون خواهد که علم علت اولی را بداند متحرک
شود و گویند در عالم عقل چون مشتاق علت اولی میشود بواسطهٔ علت عقل بعلت اولی رسد
و گویند علت اولی داند که عقل معلول اول است و جز این هیچ نداند و گویند جاهل است
آنچه بر بالای وی است زیرا که بکمال ویست و همچنین جاهل است آنچه در زیر ویست از
بهر آنکه نفس خود را به از آن شناسد و گویند هرچه در زیر فلک قمر است معلول طبایع و
طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی و بعضی از ایشان گویند زمان
محیط چیزهای زمانی باشد و نفس محیط عقل و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را
صانع خوانند در کرد جمله موجودات در آمده و بعضی گویند که مبدء عقل عالم اسفل عقل
عاشر است یعنی فلک قمر و عقل فعال و واهب الصور نام اوست اما بیشتر برآنند که عقل
عالم علوی هر ده فعالند و هر ده مبادی عقول و نفوس عالم سفلی اند از این جهة است که

که عقل

که عقل از عالم علوی بتمامی کواکب و ثوابت و سیارات و کارکنان عالم سفلی اند و تفاوت
میان آدمی را از جهة خاصیت ازمنه میدانند از سعادت و شقاوت و بلاهت و
زیرکی و همت و خساست و درویشی و توانگری و عزت و خواری و درازی عمر و کوتاهی
و مانند این را از عقول و نفوس عالم علوی و اثر کواکب و ثابتات و سیارات
میشناسند و گویند دانش باری تعالی بذات خود به نفس اوست و گویند عالم و معلوم
و علم هر سه یکذات اند و علت اولی را جز از صانع بودن هیچ صفت نیست و گویند از عقل
مجرد و عقل دوم و فلک نهم پدید آمد و از عقل دوم عقل سیم و فلک ثوابت پدید آمد
و از سیم عقل چهارم و فلک زحل پدید آمد و از چهارم عقل پنجم پدید آمد و از عقل پنجم
عقل ششم و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید آمد و از
عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره پدید آمد و از عقل هشتم فلک نهم پدید آمد و فلک
عطارد و از عقل نهم عقل دهم پدید آمد و فلک قمر پس عقول ده باشند و افلاک نه
و گویند اینها بخودی خود بهم رسیدند نه علت اولی آفرید اهل تحقیق و حکما گویند
افعال خدایتعالی بر دو قسم است ملک و ملکوت ملک عالم محسوسات است و ملکوت عالم
معقولات را عالم غیب و عالم ارواح علوی امر گویند و چون موجودات ملکوتی بر
دو قسمند قسمی آنست که با عالم اجسام بهیچوجه تعلق و تصرف و تدبیر ندارند و ایشان
کروبیان و کروبی بر دو قسم است که از عالم و عالمیان اصلا خبر ندارند و ایشان را
ملائکهٔ مهیمنه گویند و قسم دیگر آنست که ایشان حجاب بارگاه الوهیت اند و محبت
فیض ربوبیت و این طایفه را باصطلاح حکما اهل جبروت گویند و روح القدس در
وصف اول این طایفه است و در ملأ اعلی روحی از آن عظیم تر نیست و بیک اعتبار قلم
و بیک اعتبار عقل گویند و همین عقل است که اقبال کرد و این عقل در وصف این طایفه
و روح القدس که آنرا جبرئیل خوانند در وصف آخر این طایفه است و قسم دیگر که آن
موجودات ملکوتیست که تصرف میکنند و ایشان اهل ملکوت اعلی اند و قسم دیگر هم

نفوس

تصرف میکنند و ایشان اهل ملکوت اوّل اند و چندین هزار از ایشان بمعادن حیوانات
و نباتات موکلند لاجرم بر هر موجودی ملکی موکل میباشد و گویند تا جهت فلک بنا
شد خدای تبارک و تعالی برکه بیافرید در درخت و زبدهٔ ملوک اسفل مرکب است
از دو عالم جسمانی و روحانی و او موکل موجودات است و مقصود همه آفرینش اوست
و ارواح ناری که ایشان را جن نام نهاده اند و شیطان خوانند منقسم اند بهمه ملکوت
اسفل بعضی از ایشان قابل تکلیف و مخاطب وحی الهی اند و در مفهومات و ماهیات
ایشان را خلاف بسیار هست و عالم اجسام بر دو قسمند سماویات و ارضیات
اما سماویات چون عرش و کرسی و ثوابت و سیاره و کواکب سبعه و اما ارضیات
چون بسایط عنصری و آثار علوی چون رعد و برق و ابر و باران و مرکبات چون
معادن و نباتات و حیوانات بحر و بر راکه نهایت نیست و گویند اول چیزی که
باری تعالی آفرید جوهری بود که آنرا جوهر عالم کبیر گویند و بی ماده و بی واسطه
بجودی خود آفرید جوهر اول را روح اضافی و عقل اوّل را روح اعظم و روح محمدی
گفته اند و بزرگواری جوهر اول را کسی نداند بجز الله تعالی از جهة آنکه بغایت
شریف است و لطیف و دانا و مقربست و بغایت حاضر و مشتاق و همیشه در آستانه
خدایتعالی میباشند و هرگز یکطرفة العین از آنحضرت غایب نشده و بی واسطه جوهر اول
فیض را از مبدأ قبول میکند و هیچ چیز این تقرب ندارد جوهر اوّل دارد و خدایتعالی
را خطاب و کلام با اوست و او را خطاب با تمامت موجودات و خطاب با این
جوهر آمد که بنویس که مفردات عالم را و مفردات عالم عقول و نفوس و افلاک
و انجم و عناصر و طبایع اند و چون جوهر اول مفردات را بنوشت خطاب آمد که مرکبات
را بنویس و مرکبات عالم حیوانات و نباتات و معادنند و در مبدأ انکار معاد از این
اقوال ظاهر میشود و تمام شد اولین مقالات فلاسفه و متشرعین شان و چون طول بسیار دارد
کلام ایشان مختصر نمود اهل نجوم بقدم عالم قائلند الا قلیلی از مسلمانان و گویند قسمت

بنات ۶

تعلق بروج دارد تا چهار طبایع بروج بر نگردد حیوانات پدید نیاید بدانکه ابتدا
بحمل کنند و گویند دوازده هزار سال شمس قسم حمل بود و بروی حایل بود زیراکه
حمل برج آتش است و یک عنصر حیوان حاصل نشود و ده هزار سال نیز قسم ثور بود
و ثور را رخی است و بدان عنصر هیچ حاصل نشود زیراکه یکی گرم و یکی خشک و سرد است
و هشتهزار سال قسمت جوزا بود و جوزا گرم و تر است و چون سه قسم طبیعت پیدا
شد سرد و خشک گرم و خشک گرم و تر پدید آمد پس قسمت سرطان هفت هزار
سال بود و هفت ستاره در این دور با وی شریک نه هزار اول زحل شریک است
با وی هفت سرطان تمام شد سرد و تر است چهار طبیعت تمام شد حیوان پدید
آمد و همچنین تا بقمر رسد و هزار آخر شریک قمر بود گویند چون این دور تمام
شود و آسمان منطبق شود عالم خراب شود و زمین به آب فرو رود و در
دور سنبله و میزان و اسد هیچ حیوان نباشد و چون دور بعقرب رسد
حیوان پدید آید در قسمت بروج آبی حیوان پدید آید پس بقول ایشان هر سی هزار
سال عالم خراب شود و هشتهزار سال آباد و همیشه باین ترتیب باشد تا آنکه
که باز خراب شود در ربع مسکون را آب بگیرد و طوفان شود و چون خواهد
که آباد شود در آن ربع مسکون که آب نقل کرده عمارت پدید آید و مقالات
ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود والله یعلم **باب دوّیم** در احوال
خیر مآل حضرت فاطمهٔ زهرا سیدهٔ نساء آنحضرت صبیهٔ زکیهٔ حضرت خاتم
الأنبیا است و مادر آن معصومه حضرت امّ المؤمنین خدیجهٔ کبری بنت خویلد
ابن نوفل ابن عبدالعزی است و القاب آنحضرت بسیار است مثل صدّیقه که بمعنی
معصومه است و مبارکه و طاهره و زکیّه و راضیه و محدثه و زهرا و بتول عذرا و سیّده
نساء العالمین و نام آنحضرت در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه یعنی برید با
از بدیها و برندهٔ شیعیان خویش از آتش دوزخ و در کتاب جاماسب حکیم

در احوال حضرت
فاطمه زهرا
علیها السلام

در کتاب زند شاه زنان و در حدیث تزویج حق تعالی نام او را نور فرموده و در
توریة عابده بود و در انجیل مخدومه و در کتاب زبور هود تاج النساء و در کتاب
براهیمه شمسه کبری و در کتاب یونانیان حبیبة الله و در کتاب کلوبن مسطور
است که حدیث میکند ملک با دختر آخر الزمان همچنانکه با مریم مادر مسیح سخن میگوید
و نام او مظلومه است و ستمرسیده دشمنان او در کهنم است و خداوند عالمیان دشمنان
و ظالمان او را بداغ مهار کرده بکهنام و مراد از کهنام جهنم است که معرب کرده اند
و نقش نگین آنحضرت من المتوکلون بود بدانکه احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه
متواتر است بر جلالت و فضیلت و عصمت و طهارت او و اینکه سیدهٔ زنان عالمیان
بود و اشرف زنان جهان و اهل بهشت است و از آدمیان و حوریان و جنیان و بشر
و بزرگواری او زیاده است بر زنان حضرت رسالت پناه و زنان انبیا و زنان
ائمهٔ معصومین و دختران ایشان و اشرف از ام البشر حوا و اقلیما و عناق بنات آدم
و هاجر و ساره زنان حضرت ابرهیم و راحیل و لیا زنان حضرت یعقوب و یوحاوید
مادر موسی و ام کلثوم خواهر هرون و زلیخا زن یوسف و ربنا خواهر آنحضرت
و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و حنه بنت فاقودین قبیله زوجهٔ عمران ابن ماثان
و اشباع زوجهٔ زکریا خواهر حنه و دختران لوط و استاره دختر ابن یعقوب
و بلقیس بنت شرحیل ابن الهدها و زوجه حضرت سلیمان و مریم مادر عیسی و ناهید
مادر ذو القرنین بود و او را زهرا بجهة این میگویند که چون در محراب عبادت
می ایستاد تمام مدینه و خانه های آن روشن میشد و در طرف عصر سرخ میشد و بتول
عذرا بجهة این میگویند که آنچه زنان حیض و کثافت میدیدند او نمیدید و همیشه بر
صفت دختران باکره بود و سرشته حوراطینت بود و ولادت با سعادت او در سال پنجم
بعثت حضرت رسالت پناه ص واقع شد و مرویست که در شب معراج رسول خدا ص
از بهشت رطبی تناول فرمود و بحضرت خدیجهٔ کبری مقاربت نمود و حقتعالی فاطمه را

ولادت حضرت فاطمه

از آن

از آن بیافرید و بعد از حضرت رسالت پناه ص ملائکه با او سخن میگفتند و حدیث میکردند بآن
معتبره مرویست که بعد از وفات حضرت سید المرسلین چون آنحضرت مهموم و حزین بود
حقتعالی جبرئیل را فرستاد و قصص اخبار گذشته را تا روز قیامت با آنچه این امت
میکنند و خواهند کرد و آنچه واقع خواهد شد تا آخر شدن دنیا و آنچه منافقین این امت
می کنند و خواهند کرد خلفای جور از بنی امیه و عباسیان و غیره از سلاطین کفر و
اسلام که در تمام جهان خواهند کرد همه را فرمود و حضرت امیر المؤمنین ع مینوشت و
این طوماریست که مصحف فاطمه میگویند و نزد حضرت صاحب الامر ع است و مشهور است
که حروفات آن مصحف نورانیه است و مفتح آن جمهور قرآنیست و صاحب کشاف
و ثعلبی و فخر رازی و غیر ایشان از علمای عامه در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع این چهارده
حرف است صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است و بآن تمسک جسته ایم
و این کتاب نیز مثل جفر جامع است و حروفات مفتح سور قرآنی است
ص والقرآن الر الم طه عم لم یکن یس حم ق والقرآن ن والقلم سبحان
الذی اسری کهیعص مرویست از سلمان فارسی ره که بعد از وفات حضرت
بده روز از خانه بیرون آمدم و در راه حضرت امیر المؤمنین ع را ملاقات کردم فرمود
که نزد فاطمه تحفه از بهشت برای تو آمده و میخواهد بتو فرماید بتعجیل بخدمت او
شتافتم فرمود که دیروز در همین موضع نشسته بودم و غمگین بودم و فکر میکردم
در منقطع شدن وحی الهی و نیامدن ملائکه بسوی ما ناگاه دیدم که در گشوده شد
و سه دختر باندرون آمدند که کسی بحسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبوئی
ایشان هرگز ندیده است چون ایشان را دیدم برخاستم و سؤال کردم که شما از
مکه اید یا از اهل مدینه جواب دادند ای دختر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار
عزت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده و بسیار مشتاق تو بوده ایم از یکی پرسیدم
که چه نام داری گفت مقدوده گفتم بچه سبب ترا مقدوده نام نهاده اند گفت بجهة آنکه از برای

سه دختر بهشتی

مقداد

مقداد بن اسود خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری گفت ذرّه نام دارم از سبب
نام پرسیدم گفت زیراکه از برای ابوذر خلق شده ام حضرت فاطمه پرسید از سیم که تو چه نام
داری گفت سلمی از سبب نام پرسیدم گفت زیراکه از برای سلمان فارسی آزاد کردهٔ پدر تو
خلق شده ام حضرت فرمود که از برای من رطبی چند آوردند مانند نانهای گرده های بزرگ
از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر پس سلمان گفت که حضرت فاطمه از آن رطبها بمن
داد فرمود که امشب با این افطار کن و فردا حصّهٔ آن را از برای من بیاور پس آن رطب را
گرفتم و بهر جمعی که از اصحاب حضرت رسالت پناه ص میگذشتم می پرسیدند ای سلمان
مگر مشک همراه داری میگفتم بلی پس چون وقت افطار شد تناول کردم هیچ حصّه نداشت
روز دیگر نزد حضرت فاطمه رفتم و عرض کردم که حصّه نداشت فرمود که چون حصّه داشته
باشد و حال آنکه این رطب از درختی هست که حقتعالی در بهشت غرس نموده بنقش سلوک و
آنحضرت در دنیا آن بود که اکثر روز روزه بود بلکه دو روز و سه روز گرسنه بود یا روزه
بود و شبها بتهجّد برمیخاست و اکثر روزها پشم از یهود میگرفت و میرشت و اجرت آن نان
جو بود قناعت میکرد و دست مبارک آن صدّیقه از بسیاری دستاس مجروح شده بود
و پینه و آبله داشت و تسبیح فاطمهٔ زهرا که در میان امّت مشهور است متعلق بآنجناب است
حضرت رسول ص شفقت فرمودند که بخواند چون محنت میکشید از خدمات خانه بطریق شیعه
سی و چهار الله اکبر و سی مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله و عامه برعکس میخوانند که اوّل
سبحان الله و آخر الله اکبر است و در نقص کوکب وارد شده است که از حضرت ص پرسیدم
که وصّی تو کیست فرمود که هر کس ستاره در خانهٔ او فرود آید وصّی منست و مشهور است که ستاره
زهره بود که چون شب شد از آسمان نزول نمود حضرت فاطمه سی و چهار مرتبه تکبیر فرمود چون بخانه
امیرالمؤمنین ع فرود آمد سی و سه مرتبه الحمد لله فرمود از شکر این نعمت عظمی و چون برگشت سی و سه
مرتبه سبحان الله فرمود صحابه گفتند آنحضرت از غایت محبّت که با علی دارد گمراه بود در حق او
حقتعالی سورهٔ والنّجم را فرستاده ما ضلّ صاحبکم و ما غوی رد بر گفتار اصحاب ابلیس آنحضرت

ازپشم

از پشم خشن بود و چادر از پشم بر سر میکرد و پینه بر چادر میزد و آنچه بدست او
می آمد از دنیا بفقرا و همسایگان میداد و هم بایتام و بیوه زنان و ذخیره چیزی
نگاه نمیداشت و در روی پوست گوسفندی می نشست و میخوابید و نماز میکرد
و فرش او از پوست بود و یا لیف خرما و بالش او نیز از لیف خرما بود و با امیر
المؤمنین ع در زیر یک لحاف میخوابید و باندک قوتی سدّ رمق میکرد و در ظرف
سفال پرنگ و کدو و چوب طعام میخورد و در شداید و مصایب دنیا و فقر
و احتیاج آن صبر میفرمود و صلابهٔ دنیا و لذّات دنیا و زینت او مایل نبود روزی
قلادهٔ از نقره و بروایتی از طلا در گردن کرد و بر در خانه پردهٔ آویخت و قاعدهٔ حضرت
رسالت ص آن بود که هر وقت بسفر میرفت او را دیدن میکرد و چون از سفر میآمد
اوّل بخانه فاطمه تشریف میبرد و او را میدید و بعد از آن بدولتخانه خود تشریف
میبرد در وقتی از سفری برگشته بودند و یا اینکه دید پردهٔ آویخته بدیدن او نرفت
و حضرت فاطمه سبب را دانست فی الفور قلاّده و پرده را در راه خدا تصدّق کرد
و حضرت رسالت ص از او خوشنود شد و مدّت عمر برضای الهی کاری نکرد و
حضرت امیرالمؤمنین ع را از خود دلگیر نکرد و آنحضرت هرگز از وی در خشم نشد و غضب نکرد
و مربّیهٔ آنحضرت امّ ایمن بود و اسماء بنت عمیس و یک کنیز داشت فضّه نام و خدای
سورهٔ هل اتی را در شأن او و شوهرش فرستاده و مخالف و موالف در شرف و جلالت
و عصمت او خلافی ندارند و جمیع اهل سنّت نیز سورهٔ هل اتی را در شأن او و فرزندان و
شوهرش میدانند عدد اولاد از ذکور حسنین ع بودند و محسن نام که شش ماهه سقط شد
و فرزندان اناث زینب کبری و امّ کلثوم کبری بود و عمر شریف آنحضرت هجده سال و هفتاد و
پنج روز بود و بقولی بعد از وفات حضرت هفتاد و پنج روز و بقولی صد و بیست روز و بطریق
مخالف شش ماه در حیوة بود و قاتل آنحضرت خلیفهٔ ثانی بود که در خانه بر شکم او زد و از سوراخ
در کار در بر شکم مبارک آنحضرت زد و قنفذ غلام او تازیانه زد و دست مبارک او شکست

فدک ع

ودر ایام غصب خلافت ابی بکر و بیعت کردن خلایق با آن ملعون آن معصومه بجوار رحمت ایزدی
ارتحال نمود مرقد مطهرش چون آنحضرت از منافقین این همه آزار بسیار و خفت بسیار
کشیده که از آنجمله فدک را گرفتند و نامهٔ بخشش ۲ را دریدند و دشمنان بنسبت حرفهای بد
باو دادند و اهل سنت این حکایات را در صحاح ستهٔ خود بطرق متعدده و بچندین طریق
متعدده ایراد نموده اند و آن حضرت ایشان را احلال نکرد و وصیت کرد که بر جنازهٔ
آنحضرت حاضر نشوند و نماز نکنند و همهٔ این ماجرا را عامهٔ فضلا در کتب خود ثبت و ضبط
نموده اند و بطرق متعدده چنین روایت کرده اند از رسول خدا ص که فرمود فاطمه پارهٔ
از من است هر که او را برنجاند و آزار کند خدا را آزار کرده است و خلفای ثلثه
و اتباع ایشان قایل بوده اند که هر که فاطمه را آزار کند خدا را آزار کرده است و فضیلت و بزرگواری
او را میدانستند و عاقبت او را زدند و دشنام دادند و خواستند که او را با اهل بیت
بسوزانند و حق او را غصب کرده او را بنجاری و زاری کشتند و در مرض موت هر دو خلیفه
خواستند که ایشان را بحل و عفو کند قبول نفرمود و از ایشان آزرده از دنیا رفت و در کتاب
فلاتم مسطور است که محمد بن ابی بکر گفت که پدرم ابن ابی قحافه در وقت نزع بمن گفت
در حضور خواهرم عایشه و برادرم عبد الرحمن و خلیفه ثانی که محمد و علی اینجا حاضر شدند و مرا
بدوزخ نوید میدادند و صحیفه در دست محمد است و عهدهای در آنجا ثبت است بر من میخوانند
و میگویند رجع و منقرتو و عمر و عثمان و معاد بن جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیدهٔ جراح دوزخ است
عمر گفت انه لیهجر این راز را بکس مگوئید تا بنو هاشم شماتت نکنند پدرم چشم باز کرد
گفت ایعمر من هذیان نمیگویم ای من در غار با محمد ص بودم و او گفت در حبشه کشتی جعفر را
می بینم که در دریا جاریست من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم ببینم او دست بچشم
من مالید من نیز بدیدم بعد از آن در مدینه آنحال با تو گفتم تو گفتی ساحر است چنانچه بخاطر
من گذشته بود اما اکنون بر من روشن شد که بسبب این اعتقاد فاسد بود ظلمی که بر اهل
بیت او کردیم و معذب و معاقب خواهم بود و بدی عاقبت بر من محقق شد عمر بخندید گفت

هذیان میگوید برخواسته با برادرم عبد الرحمن بیرون رفت پس از رفتن ایشان من گفتم ای
پدر بگو لا اله الا الله گفت بخدا که نگویم و نمیتوانم گفت که دوزخ و تابوت نمیگذارند گفتم چه
تابوت گفت تو نمی بینی تابوتیست در زیر همه طبقات دوزخ دوازده کس در او میبینم
و جای من است و از شدت حرارت دوزخ تابیده میشود من گفتم بابا هذیان یعنی
هذیان میگوئی گفت والله ما اهذی یعنی بخدا هذیان نمیگویم خدا لعنت کند عمر را که باز داشت
مرا از ذکر بعد از آنکه بما آمده بود یعنی از قرآن و راه نمائی و مرا محروم ساخت و
رو بر زمین نهاد و زاری میکرد و وا ویلاه و ثبوراه میگفت تا بدرک و اصل شد پس عمر
و عبد الرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از ما چه میگفت من آنچه شنیده بودم گفتم عمر گفت هذیان
گفته است زنهار تو با علی و هیچکس مگو که موجب شماتت نشود و ابو عثمان مالک بن
اسمعیل هندی روایت کرده است که محمد بن ابی بکر گفت در وقت نزع پدر را به بدترین
حالی دیدم گفتم ای پدر ترا بدترین حالی می بینم گفت ای پسر کسی را نزد من مظلمه ایست
که اگر حلال کند امید نجات هست گفتم کیست گفت علی بن ابیطالب ع گفتم اگر گوئی
نزد او روم التماس بحلی نمایم گفت برو پس نزد امیر المؤمنین ع رفتم و عرض کردم که پدرم
بدترین حالیست و بدی عاقبت را بجهة ظلمی میداند که بر تو کرده است و حقی که از شما
انتزاع کرده من ضامن شده ام که از حضرت التماس کنم که آنرا بحل کنی فرمود که کراهته لک
یا محمد به پدرت بگو که نزد تو اعتراف کند که امامت حق او نبود و با حق انتزاع نمود تا من
او را بحل کنم پس من نزد پدر رفتم و ماجرا را گفتم گفت اگر گویم مردم تا قیامت بر من لعنت
کنند و این آیه را خواند و جائت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید ابن ساهی شهید
و گفت کاشکی با فاطمه و خانه او مرا کار نبودی و کاش فجاه سلمی را آتش نسوختمی و
کاش خواهر خود را باشعث بن قیس نداده بودمی پس ویل و ثبور میکرد تا بجهنم واصل شد
ابن قتیبه که از کتبشان بزرگ ایشان است نقل کرده که ابوبکر در مرض موت میگفت لیتنی
کنت ترکت بیت فاطمه یعنی کاش آنروز خانه فاطمه نسوختم و اینک مثلی تو شنجی متعرض حیا

شده که چون محمد بن ابی بکر شاگرد علی ابن ابیطالب بوده از برای خوش آمدن آنحضرت
اینها را درباره پدر خود گفته غرض امیر المؤمنین آنحضرت را شب دفن کرده و تابوت در آن
وقت بود و تعلیم اسما بنت عمیس بود که در حبشه دیده بود تابوت از برای آن معصومه ساخته
و در سه موضع علامت قبر برای او که اشهد اول ما بین قبر و منبر و یک علامت روبروی
حضرت رسالت پناه و یکی در بقیع و نزد علمای شیعه نزد قبر و منبر اعتبار بیشتر دارد از برای
آنکه احادیث بسیار دلالت بر این میکند که در آنجا مدفونست و اگر هر سه موضع را زیارت
کنند از برای زیادتی ثواب بهتر است **باب سیم** در احوال حیدر مآل شاه
ولایت پناه امیر المؤمنین کنیت آنحضرت ابو الحسن و ابو الحسنین و ابو تراب و ابو الریحانتین
و ابو محمد و القاب آنحضرت قریب به پانصد میرسد چون فاروق اعظم و صدیق اکبر
و امیر النحل و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین و امیر المؤمنین و لیث و عقور و قاصف الغل و
شحنة النجف و حیدره و قسوره و اسد الله و ضیغم و هزبر و سیف و خلیفه الله و در بعضی
و عدل و حق و ید الله و قدرت و نام مبارک او علی است و در توریت اسم او ایلیا است و
در قرآن ولی صالح المؤمنین و در انجیل ارامنه الی و در انجیل فرنگان اریا و شنطبا و در انجیل
روس بریا و در کتاب انگلیون ابو العلی و در کتاب هند وان بش و در کتاب هند
مجوسان بیلا و در جاماسب نامه عبد الاحد و در صحف ابراهیم بروایت دیگر حربیل و بروایت
دیگر بنت حمر العین و در کتاب جارله اپولده یعنی شیر شکار و در کتاب زردشت
بت شکن و در کتاب شعیای نبی صاحب و در کتاب ارژنگ حق و در کتاب نگلوبین
لو فاجها ندار و در کتاب براهمه خداد وست و توانا و در کتاب پانتکل ستر الله و در
کتاب زکریای الی و فرنگان الی را یعنی زیتون گرفته اند که زیتون نام آنحضرت است و اهالی
بابیکا در نهایت یعنی و پادریان فرنگ تفسیر زیتون را به آنحضرت کرده اند و در کتاب
فرهنگ فتاح است و در زبور هید راست و بروایت دیگر اوریا و در بعضی از کتب فارسیان
فیروز است و چند جا زردشت آنحضرت را برمن یاد کرده است و از آن حکمة الله و حق شناس بین

بیرون می آید و دشمنان او را ابو تراب میگویند و در صحیفه آسمانی هادی و در کتب یونانیان
هرمس اعظم و کرجیان ارسطا میخوانند و در آسمان اشماطیل و در زمین جمجائیل و بر لوح قیدم
و بر قلم میصوم و بر عرش معین و بعبرانی بلقاطیس و بسریانی سرحیل میگویند و نزد هندوان
کنکر است و رومی بطرا الیا و نزد ارمنی فریق و در صلاب فیروز و در نزد فارسیان
فیروز و در نزد ترکان راح و در حبشه بزنک و در نزد جنیان حنین و فلاسفه یوشع و در نزد
شیاطین صدمر و در نزد مشرکین موت احمر و در زمان تقیه عدد اسم آنحضرت را موافق
لفظ نمک یافته اند که نمک میگفتند و الحال در میان عوام الناس قسم نمک میخورند و منظور
آنحضرتست و ارواح مومنان سحاب البیضا میگویند و کبران با وجود دوری از دین میگویند
ما کاردان علی ایم و در کتب بهای آسمانی آنحضرت سیصد نام دارد و آنچه مشهور است نهصد
و نود و نه است پدر آنحضرت عبد مناف است کنی با بیطالب که طالب پسر بزرگتر او بود تا به
ابیطالب شد و مادرش فاطمه بنت اسد ابن عبد مناف است که جد حضرت رسالت پناه و انتخاب
باشد و آنحضرت مومنه بود و نگین آنحضرت الملک لله الواحد القهار بود و جثه مبارک آن
حضرت میانه بالا بود و از دیده رو و درشت چشم و از فرق تا رستگاه موی پیشانی
اصلع و شکم مبارک آنحضرت سمین و دستهای دراز و محاسن مبارک سرخ مو و بناگوش
بود و خندان ولادت آنحضرت در روز جمعه سیزدهم رجب بعد از سی سال و بقولی
بیست و هشت سال از زمان ولادت حضرت پیغمبر صلعم در اندرون حرم کعبه در روی خانه
حمرا واقع شده و بروایت دیگر در روز هفتم شعبان که یکشنبه بود متولد شد و هیچکس
از انبیا و اوصیا در پیش از آن حضرت و بعد از آن حضرت باین رتبه بلند مرتبه ارجمند
سرافراز نشده که در حرم کعبه متولد شده و مخالف و مؤالف در این اتفاق دارند از
آنجمله ابن معاذلی در اسناد خود نقل نموده از ام عماره بنت مالک بن عجلان ساعدی
روزی در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابو طالب غمناک بود پرسیدم
که چرا غمگین هستی گفت فاطمه بنت اسد بدرد وضع حمل گرفتار است و بعد از آن محمد رسید

وازا و همین سؤال کرد همان جواب شنید و بعد از لحظه فاطمه رسید و ابو طالب دست او را گرفته
بدرون خانه برد و بعد از آن ما همه حاضر بودیم که از درون خانه برآمد و فاطمه لطیف در دست
داشت و ابو طالب گفت او را علی نام کردم محمد او را برداشته بخانه ابو طالب رفتند
و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در کتاب بشایر المصطفی مسطور است که یزید بن قعنب
گفت با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد
آمده طواف خانه نمود و بر اثر وضع حمل بر او ظاهر شده مجال بیرون رفتن از مسجد
نیافت روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده گفت ای صاحب خانه و معبود یگانه من ایمان آوردم
بتو و بنبوت رسولان تو و در عقاید و دینه تابع جد خود ابراهیم خلیلم بحق این خانه و بحرمت
بانی خانه و بحرمت فرزندی که در شکم دارم امانت از تو که این ولادت را بر من آسان کن
یزید گفت چون دعای فاطمه تمام شد دیدم فی الفور پشت خانه کعبه منشق شد فاطمه بدرون
خانه رفت از نظر غایب شد و دیوار بحال اول برگشت بمرتبه که شکاف ننمود و بعد از ملاحظه
این امر غریب حضار داعیه نمودند که در خانه بگشایند هر چند سعی کردند فتح الباب نشد دانستند
که رمزیست و از حکمتی خالی نه در روز چهارم دیدم که فاطمه بیرون آمد علی را بر سر دست
داشت و فخر میکرد و میگفت من از جمله جمیع زنان سابق افضلم چرا که خدا مرا در خانه خود در آورد
و مرا از طعام و میوه های جنت روزی کرد چون فرزندم متولد شد از هاتف غیبی ندای لاریبی
شنیدم که گفت این را علی نام کن که رفیع القدر است و من نام او را از نام خود
منشق کردم و غامض علم خود را باو کرامت کردم او در این جاها کسر اصنام خواهد کرد و اذان
خواهد گفت البته یزید گفت رسول خدا بغایت مسرور گشته مهد او را نزد فراش خود گذاشتی
و در خواب بجنبانیدی و سخنانی که اطفال را بخواب کنند گفتی و فرمودی این برادر و ولی
و ناصر و صفی و پشت و پناه و وصی و خلیفه و زوج کریمه من است و او را بر دوش مبارک نشاندی
در کوچها و کوههای مکه گردانیدی صلوات الله علی الحامل والمحمول و گویند تولد آنحضرت در شب
یکشنبه بیست و سیم شهر رجب بود و آنحضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان

ها

هاشمی بودند و تولد آنحضرت بعد از آن بود که هشت سال از سلطنت پرویز گذشته بود و در
ده سالگی و دوازده سالگی نیز گفته اند که ایمان بحضرت رسالت مآب آورد و سی سال در حجر
تربیت سید ابرار بود و بعضی سی و سه گفته اند و در هجدهم شهر ذیحجه سنه خمس ثلاثین هجری
که روز چهارشنبه و نوروز عجم بود بخلافت نشست برادران آنحضرت که طالب بود بزرگتر از
همه و در حدیث معراج از جابر مرویست که حضرت رسالت در شب معراج چهار نور دید در زیر عرش
گفت الهی این نورها چیست ندا رسید که یکی عبد المطلب است و یکی ابو طالب و یکی عبد الله و
یکی طالب و دیگران برادرانش جعفر طیار و عقیل رضی الله عنهما بودند و جعفر بعد از آنحضرت
ایمان آورد و عقیل از طلقای بدر است و در آنجا مسلمان شد و هر یک از این برادرها
که نه ده سال از یکدیگر بزرگتر بودند و خواهر آنحضرت ام هانی است و حضرت رسالت از
طفولیت آنجناب را تربیت کرد و بشرف مصاهرت خود مخصوص او و در خدمت
آنحضرت کسب آداب حسنه و اعمال نیک می نمود و آنچه نازل میشد از آسمان از علوم و احکام
الهی و اوامر و نواهی جمیع را تعلیم او می نمود و از آنجمله صندوقی است از پوست که نزد آنحضرت بوده
که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آنجا مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و آنچه
از حضرت رسالت پناه ص یاد گرفته یاد گرفته با وصیا خودش تفویض نمود و بعد از حضرت
رسول ص علم او و سایر ائمه معصومین چند نوع بود گاهی صدای ملک می شنیدند و گاهی
روح که خلقت عظیم از همه ملائکه و از جبرئیل و میکائیل و سایر ائمه با او القا میکرد و گاهی
بالهام حق تعالی در آنحضرت و سایر ائمه نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید
صدای زنجیری که بر طشت فرود آید میرسید و دیگر از علوم که حضرت رسالت ص باو عطا فرمود
جفر جامع است که علمای خاصه و عامه قائلند که با آنحضرت است و آنچه الحال در میان است
بیست و هشت جزو است و هر جزوی بیست و هشت صفحه است و هر صفحه بیست و هشت خانه در طول
و موافق او در عرض و در هر خانه چهار حرف از حروف تهجی است و آنرا بغیر از اولیاء الله کسی
دیگر نمیدانند مگر آنرا از ائمه معصومین تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علی است که از املای پیغمبر ص

بود و علا نوشته بود و در زراره بن مسلم و جمعی دیگر از معتمدین آنرا در نزد حضرت صادق دیده بودند
طول هفتاد ذرع است و در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بضخامت ران شتر است
و این کتاب مسمی است بجامعه و در آنجا مسطور است هر حلالی و حرامی حتی ارش خراشیدن
بدن و ذباب و در روایت دیگر جفر ابیض چهارده جزو است و هر جزو چهارده خانه طول و عرض
و در هر خانه چهار حرف است برموز و عامه این علم را نسبت بیایزید و ابراهیم ادهم و حسن
بصری و معروف کرخی میدانند و در کتاب ناموس است که آسمانی است و در صحیح
بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت امیر المؤمنین ع در روزی که کسوف شمس واقع شد
بعد از نماز فرمودند که الیوم بر من منکشف شد همه چیزی حتی اهل بهشت و اهل دوزخ و در همه
عالم شدم بعلم حضوری و جمع کثیر از آن کتاب اسم خود را یافتند و در آنجا اسامی شیعیان
و موالیان خود مفصلا الی یوم القیمه نوشته شده است و دیگر مصحف حضرت فاطمه و در احادیث
بسیار واقع شده که حقتعالی اسم اعظم خود را هست و سه جزو تعلیم آدم نمود و نوح بیست و پنج اسم
میدانست و حضرت ابراهیم شش اسم میدانست و جناب موسی چهار و حضرت عیسی ع دو
و آصف برخیا یک و رسول خدا هفتاد و دو اسم میدانست اسامی را تعلیم بر آنحضرت
نمود و مرتبه و جلالت او بمرتبه و جائی رسید در نزد حضرت رسالت پناه که بغیر از نبوت
در همه کمال به آنحضرت مساوی شد تا آنکه بخطاب لحمک لحمی و دمک دمی و انا و علی من نور
واحد مخاطب گردید و انا مدینة العلم و علی بابها در شان او فرموده و در کتاب ارمیای
پیغمبر مسطور است که پرده چون بنشینند در دیوان علم که مراد علم نام مبارک حضرت
رسالت پناه پر شود و آسمانها و زمینها از ادانی او در زبور بود که گفتم میگوید که ستاره گرد
چون جانشین شود دل او از دانائی و حق بینی از دریاهای دنیا بزرگتر باشد و از نشان
که مراد ملائکه باشد دربان او باشند و دانائی را پهن کند و خدا کلام او را بشنود و آنچه
خواهد بدهد و عاقبت آنچه در باره مسیح گفته اند در باره او گویند و دشمنان او را خوار
و دوستان او را عزیز کنند و او پروا نکند از طعن دشمنان و در دریای علم و حلم شناور

باشند که آن دریا کنارهای آنها آسمانها باشد و پایان نداشته باشد و پیشانیان و مقدونیان
بر خاک مالد که مراد نصاری روم باشند و اهل ناصریه را و بیت المقدس را در بدر اندازد که
مراد یهودان باشند و شهر بشهر خوار کند و جنس حال آدمیان بر اولاد او که دانا و پیشمار آنند
حلال باشد و یازده نفر از اولاد او مثل اولاد هرون باشند امامان راه یافته حق گویند
و دلالت کننده و غمخوار است و در کتاب زکیال پیغمبر مسطور است که چهار هزار علم
الهی که در جهان است که بعضی پیغمبر دانسته اند و بعضی با دربان و بعضی از حکیمان
همه در مشت داماد پیغمبر آخر الزمان باشد و چون لشکر در هم بمالد و خضر بنی علم از او فرا گیرد
و دشمنان او را چون مسیح دشنام دهند و عاقبت ایشان در صعود باشد فرزندان او
حجت خدا باشند بر بندگان خدا تمام شده است اخبار آسمانی بر ایشان و چیزی
نمانده است که نیامده باشد و در کتاب ذوهر مسطور است که علوم الهی دو و [illegible] خدا
که از آسمان بموسی رب علا و شالون آمد یعنی بموسی و از او بهرون رسید و از هرون
بفرزندان او تا رسید بایلیا وصی نمود و منادی خدا یعنی محمد پیغمبر ما و دیگر بنی اسرائیل
صاحب علم نخواهند بود تا آنکه قیامت برپا شود از شومت ابر سخا و بر و شالم خراب شود
و السلم پس قناعت و سخاوت و شجاعت و مروت و فتوت و عفت و تقوی و پرهیز
کاری و علم و کمال و هنر و استعداد در خداشناسی ملازم رکاب هدایت انتساب
آنحضرت گردیده و مخالف و مؤالف و مؤمن و کافر و دوست و دشمن و موافق و منافق
اقرار بفضیلت و بزرگواری او نمودند و دشمنان با وجود عداوت زیاده بر دوستان
کتابها در مدح او نوشته اند و قدمای منافقین و دشمنان خدا و رسول خدا و علمای فرق
مسلمانان از آشنایان و بیگانگان و جمهور ملوک اسلامیان و بنی امیه و عباسیان و شیعیان
آنها و فضلای سنیان چون حنیفه و شاگردان او و ابراهیم النظام و شافعیان و حنبلیان
و مالکیان و اشاعره و معتزله و مجسمه و حشویان و سلاطین روم و عربستان و عظمای آل عثمان
و لوندان ایشان و حکام و ولایات عربستان و رای اعظم هندوان و طالیفون و خواتین

ترکستان و طرای قاآن خانی توراییان و رئیسان و دهاقین و اربابان ایشان و آقایان
الوس و احشامات و قبچاقیان و فرمانفرمایان مصر و شام و مغربیان و پادشاهان ایران
و خراسان و مکران و کرمان و ملکان نیمروز و زابلستان و خدیوان کلیل و سیستان و تبابعه
یمن و حمیران و نجاشی حبش و زنگیان و حکام اطراف جهان از چنگیزخانیان و مغولان و اتابکان
و خواقین خطا و چین و ماچین و شاهان غرغز و بدخشان و سالاران بدان و کردان و غسانیان و دوا
و صاحب ملک خوارزم و مرو و شاه جهان و امیر غزنویان و سامانیان و تا آن توراییان
و اعیان و اشراف آل بویه و سربداران و بزرگان گیلان و کیان و زندیان و گردنکشان
صفاریه و سلجوقیان و قاطبه ملوک ترکمانان و تیموریان و سکنه البرز و دشت هامان
و اهالی سد ذی القرنین و سبع طلبشان از کنجیان و اغره خوارزمشاهیان و خسروان زیر باد
سراندیب و هندوستان و وجوه صنادید و اشراف و دانایان و عقلا و بزرگان جهان
و کدخدایان دهات و کلانتران جزایر و جنگلها و کوهپایه و بوادی جهان و مالکان ولایات
عرب و عجم و ترک و دیلم و صحرانشینان بلخ و بخارا و سمرقند و سغدیان و قاطنین ولایات
جزیره عرب و موصل و بغدادیان و سکان ولایت قسطنطنیه و روم و تاتارخان و کوتوالان
قلاع شام و اسکندریه و سندآرایان ممالک مغرب زمین و بیت المقدس و بنی اسرائیلیان
و بلکه فرنگان از راد و ماجار و الامان و نصاری و پرتکال و مصروان و عبسویان حبش و نوبه
و سودان و جمهور انام و عوام الناس از صالحان و فاسدان و عالمان و جاهلان هر صنف
از بنی نوع انسان من المشرق و المغرب در هر زمان از قدیم الایام الی الان حامه امامان
اهل سنن مثل محمد ابن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری و محمد بن عیسی ترمذی و ابی داود
سلیمان بن اشعث سجستانی و احمد بن شعیب النسائی و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل
و مالک بن انس و ابوحنیفه کوفی و تابعان آن و مفتیان ایشان و قاضیان مسلمانان و اهل حلات
و خارجیان و سروران ایشان چون شیخ خوارزمی و بیهقی و خرکوشی و نیشابوری و سمعانی
خرکانی و ابن شیرویه اصفهانی و ابن عساکر و ابن مردویه و ابن زعفرانی و ابن ماجه و خطیب صدر

الائمه

الائمه و بلادری و ابواسحق ثعلبی و واحدی و واقدی و رافعی و سیری و ابوالمظفر سبط جوزی
و یافعی قزوینی و محی الدین حنبلی و ابن شاهین و سیوطی و اقضی القضات ماوردی و زمخشری
و ناصرالدین بیضاوی و احمد کبیر و شهرستانی و ابن ابی الحدید معتزلی و قاضی عیاض و غزالی و
ابن حجر ناصبی و ابن عمر زاهد عثمانی و مردانی و علی قوشجی که اصرار دارد در اثبات شیخین بارفض
سعدالدین تفتازانی و ابن حجر و ابن عقده و خطیب دمشقی و حافظ ابونعیم دیلمی و ابن مغازلی و ابن
اثیر طبری و طبرانی و حموی و مسلم و ابن صباغ مالکی ابوبکر خطیب اسکندرانی و باقلانی و فخر
رازی و قاطبه اهل سنن و ائمه زیدی و اسماعیلی و غلات و خوارج و مجسمه و ملاحده و مشبهه
تصدیق فضیلت و بزرگواری و عدالت او نموده‌اند و همه مفسران و قراء سبعه و محدثین عامه و روات
ایشان و اهل سیر و تواریخ و معاندین صحابه و تابعین چون عمرو عاص و براء بن عازب و انس
بن مالک و معاذ بن جبل و عایشه و ابی بن کعب و سعد بن ابی وقاص و ابوهریره و سمره بن جندب
و زید بن ارقم و معاویه هم قایل بکمالات و استعداد آنجناب بوده و دیگر مشایخ فضلای
اهل تصوف و بزرگان ایشان چون سفیان ثوری و حسن بصری و مولانا جلال الدین محمد
رومی و شاه شمس الدین تبریزی و فرید الدین شیخ عطار نیشابوری و بایزید بسطامی و معروف
کرخی و جنید بغدادی و غیره و عظمای ایشان و طالبان علوم و فنون و نحو و اهل نجوم و حکمت و استدلالات
عقلیه و وهمیه و سالکان و درویشان از هر طریق از نعمة اللهی و جلالیان و مولویان و بکتاشیان
و قادریان و شال‌پوشان و سیفی‌خانان و صاحبان ذکر و فکر و اوراد و همه صوفیان عوام و
و زهاد و شب‌خیزان و دیگران مثل ابن ضلاله ملحدان و دهریان و طبیعیون و علمای اهل عبادات
و ستاره‌شناسان بلکه رمالان و کاهنان و ساحریان و اعدادیان و عزیمت‌خوانان و
و افسون‌دمان و حیله‌نشینان اقرار بعلو شان و سمو مکان و جاه و جلال آن مخدوم جهان و مطاع
زمین و آسمان نموده‌اند بلکه اکثر شاهان کفر در ربع مسکون خصوصا فرنگ و روم صورت شمشیر
آنحضرت در معابد و کنایس کشیده‌اند و سلاطین ایوان سلطنت قبضه‌های شمشیر خود را نام
او منقش کرده‌اند و قاطبه ملوک دیلم صورت آنحضرت را در شمشیرهای خود بواسطه فتح و ظفر

وتیمن کشیده اند و در شمشیر الب ارسلان و شمشیر ملکشاه پسرش صورت آنحضرت بوده است
فلاسفه با اینکه معاند با دین ما و اهل ما با آنکه منکر نبوت اند همه آنحضرت بجهة شجاعت و دولت
داشته و هر طایفه از فرزندان انبیاء و سعید و بنده و آزاد و خواص و عوام آنحضرت را و نام
او را میدانند و در شدت بلا و سختی پناه باو میبرند و علمای هر ملت باو ملجا میشوند و فضلای
هر مذهب در مشکلات خود باو رجوع مینمایند و شجاعان و زبردستان روزگار باو مینازند
و زایران تقرب بقبر او میجویند و صالحان و صدیقان باو پناه میبرند و بیماران دوا از او
میطلبند و بیچارگان و درماندگان از او چاره میجویند و قلندریان در وصف ثنای او ایوالله
دارند و غالیان او را خدا میدانند و شیعیان او را عبدالله و یدالله و سرالله و قدرت الله
و اسدالله و خلیفة الله میگویند و همه مسلمانان او را بنده مقرب آله میدانند و خلایق در دنیا بامنا بند
و کافر و مومنان هر کس معرفت بجلال او دارند و آنچه نعت در فضیلت آنجناب از اهل سنت جمع
کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از
دوستان است و آنچه بیگانگان ثبت نموده اند زیاده از دوستان است فرد کتاب
فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشماری و آنچه از کتب که معتمد علیه
اهل سنت و جماعت و هر یکرا بمنزله قرآن میدانند و از غیر مسلمانان بنظر رسیده که در اثبات
احادیث احمد مختار است در باب فضیلت حیدر کرار فرموده اند بعضی از اسامی ایشان را بیان مینماید
از آنجمله کتاب تفسیر فخر رازی و کتاب تفسیر ثعلبی و کتاب تفسیر واحدی و کتاب تفسیر کشاف
و کتاب تفسیر نیشابوری و کتاب تفسیر در سیوطی و کتاب تفسیر قاضی بیضاوی و کتاب مدارک
نسفی حنفی کتاب تفسیر واقدی و کتاب تفسیر سدی و کتاب انوار التفسیر زبدة الائمه
زندی کتاب مجمع البحرین عبدالله بن یزید الدمشقی الاسماعیلی کتاب فعلم فلاتلم کتاب تحفة الابرار
کتاب سنی المطالب فی مناقب آل ابیطالب ابن جوزی شافعی کتاب منهاج بیضاوی کتاب
مختصر ابن حاجب کتاب شرح عقاید سعد الدین کتاب اعتماد حنابله کتاب معراج السالکین
کتاب ذخیره حسن بن یوسف المردانی غسان بن ناصر مرشد الملعون النعمانی المسکدی الخاجی

کتاب زاد المسافر بن خطب ابن الاسد الطاطری الاسمعیلی کتاب قلزم زخار ابن معاوی نیسابوری
کتاب انساب الصحابه طاطر بن عبدالرحمن الاسکندرانی الغالی کتاب بیت المومنین
سعد بن وهب الغالی الهزاره کتاب الکندرانی الکرمانی کتاب اسباب النزول واحدی
کتاب استیعاب عبدالبر ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن محمد عبدالبرکه کتاب خصایص نطنزی
کتاب محاضرات راغب اصفهانی کتاب شرف النبی خرکوش کتاب درر النظم سیوطی
کتاب مناقب حافظ ابو بکر احمد ابن موسی بن مردویه کتاب غنیة عبدالقادر جیلانی کتاب
فضایل الصحابه ابو المظفر سمعانی کتاب تحفة الغرایب ابوالعباس فضل بن یزید الباقلانی
کتاب صحیح بخاری کتاب سنن ابی داود سیستانی کتاب صحیح ترمذی کتاب سنن نسائی کتاب
موطای مالک کتاب صحیح مسلم کتاب جواهر القرآن محمد بن ادریس شافعی المشهور کتاب احیاء
العلوم غزالی کتاب ربیع الابرار ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری کتاب شرح نهج البلاغه
احمد بن ابی الحدید کتاب ملل و نحل محمد بن عبدالکریم الاشعر الشهرستانی کتاب وسیله ابراهیم
ابن ماجه العدنی الترمذی کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویه دیلمی کتاب جامع الاصول
ابن اثیر کتاب صحیح الانوار ابو یوسف الاردبیلی الشافعی کتاب صواعق محرقه ابن حجر مکی
کتاب ما نزل من القرآن فی علی حافظ ابو نعیم کتاب طعن الروافض ابن عجلانی مالکی الحلبی
کتاب غرائب القرآن سجانی کتاب نهایة العقول فخر رازی کتاب مقتل امام اسمعیل البخاری
کتاب شواهد التنزیل ابو القاسم الحسکانی کتاب جمال ابو بکر الحساوی کتاب اربعین فخر رازی
کتاب تفسیر کبیر فخر رازی مناقب ابی الحسن علی بن مغازلی الشافعی الفقیه الواسطی کتاب حدائق
الحدایق کتاب صفین نصر بن مزاحم کتاب مقالید السما ابن ابی النوایب القاضی البغدادی
العباسی کتاب مناقب موسی بن سعید الساباطی کتاب مفاتیح العلوم نجم الدین حسن بن علی ابی
الجارود البصری کتاب در المنتقط الصنعانی کتاب احکام قرآن ابو بکر رازی کتاب کشف الغمه
فی احادیث اهل السنة علی بن عیسی الاربلی الرداری الشعبی کتاب کشف الاسرار نجم الائمه الرضی
الجزری کتاب روض الاشهاد سعد بن عبدالله بن کمال الدین ابن طلحه الشافعی کتاب مقالات

یحیی بن علیبی کتاب بشر العالمین غزالی کتاب اربعین موفق ابن احمد بن مکی معروف عندهم بصدر
الائمه خطیب خطباء خوارزم کتاب کاشف الحقایق عثمان بن مرشد بن شعیر الحرقوصی البخاری کتاب
دررالطاهره محمد بن احمد حاوی الانصاری المعروف بالدولابی کتاب کفایة الطالب محمد بن
یوسف بن محمد الکنجی الشافعی کتاب لابد من المعرفه ابن یوسدی کتاب تدوین رافعی القزوینی کتاب عین
الیقین حمدالله المستوفی القزوینی کتاب انساب الصحابه بلادری کتاب شرح السنه ابومحمد ابن
الحسین بن مسعود البغوی کتاب مناقب ابوحنیفه زیودی کتاب صراط المستقیم ابوحفص عمر بن زید
البغدادی کتاب بدیعة الرافضه علا قوشچی کتاب حجه زکریا قاضی الاسنبولی کتاب فضایل
الاصحاب ابوالفضل جعفر بن مروان بن محمود المشعشع الاهوازی کتاب البواقیت ابی عمرو الزاهد
العمانی المروانی کتاب الال ابن خالویه کتاب المسترشد کتاب بشایر المصطفی کتاب روضة
الصفا کتاب تاریخ محمد بن جریر الطبری کتاب مشکوة الانوار کتاب مصباح النعمی کتاب مجمع ابن
جابر الجبابدی الطوسی کتاب مقباس کتاب مناقب ابوالمؤید خوارزمی کتاب عز بن هروی
کتاب مستدرک یحیی بن حسن المذکور کتاب نهایه ابن اثیر کتاب مغازی محمد بن اسحق کتاب
احمد بن حسین بیهقی کتاب سفینه فضل بن عقید المالکی المازندرانی کتاب درایه مسعود بن
ناصر السجستانی در باب احادیث غدیر از صد و بیست نفر صحابه روایت کرده و آن کتاب
هفده جزو است کتاب الولایه ابن عقده حافظ احادیث غدیر بصد و پنج طریق روایت کرده
کتاب الرد علی الحرقوصیه محمد بن جریر الطبری احادیث غدیر به هفتاد و پنج طریق روایت کرده
کتاب المنثور والطی کتاب فتح الباری ابن حجر در شرح بخاری کتاب کنز العرفان خوارزمی
کتاب المنقذ من الضلال غزالی در لعن و رد شیعه کتاب مطالع الانوار سعد الدین تفتازانی
کتاب معرفه ابراهیم بن مسعود الثقفی مقبول الطرفین است کتاب مسند ابوالعلی موصلی کتاب
مسند ابوحمل شیبانی کتاب فضل بن شاذان الطریق مخالفان کتاب بلاغات النساء احمد بن
ابی طاهر کتاب اساس البلاغه زمخشری کتاب رجال نجم الدین زکریا ابن علی الحلبی کتاب
مروج الذهب مسعودی شافعی الصباحی کتاب فضایل احمد بن خلیل کتاب اعلام الدین دیلمی کتاب

ارشاد

ارشاد القلوب دیلمی کتاب نجات السالکین زید بن سعید کوپائی الشافعی کتاب تاریخ علی بن
عبدالکریم المعروف بابن اثیر کتاب اصابه ابن حجر ناصبی عسقلانی کتاب خصایص علویه کتاب
معالم العترة النبویه عبدالعزیز بن الاخضر جنابذی الحنبلی کتاب معجم البلدان یاقوت بن عبدالله
الحموی کتاب موالید اهل البیت ابن خشاب کتاب صفات الائمه الرضویه ابن مردویه کتاب
فصول مهمه فی اوصاف الائمه نورالدین علی محمد بن احمد المالکی کتاب رجال عامه کتاب دلایل ابوالعباس
عبدالله بن جعفر الحمیری کتاب نصاب الائمه کمال الدین ابن طلحه کتاب حیوة الحیوان دمیری
کتاب کشف الجواهر کتاب کامن نور و برهان ابوالقاسم ابن صباغ مالکی و کتب سیر و تواریخ
و تفاسیر از عربی و فارسی و ترکی و کتب مشایخ تصوف که بعضی از ایشان سنی بودند و منظومات
شعرا و مخالفین از عرب و عجم بسیار است که نوشتن آن باعث طول کلام میشود تمثیل عجب دارم
از علا قوشچی و تفتیش ملا سعیدالدین که میگویند ما امیرالمؤمنین را افضل و ازهد و اسخی و اعلم
و اشجع و افقه و اورع و اصلح و اشرف و اتقی از کل خلایق میدانیم بعد از رسول خدا اما اجماع
صحابه بر فضیلت ابی بکر و عمر شد و ایضا سعدالدین میگوید و ذکر کرده است لعن بر یزید و اصحاب
او و لعن بر کسی که با اهل بیت رسول الله بد کرده اند و بعد از آن گفته است که پس چرا
بعضی از علما منع کرده اند لعن را از ظالمان اهل بیت تا تعدی نکند با علی اما ملا میگوید چون
پیشوایان و علمای ما براهی رفته اند ما را لازم است که پیروی ایشان نموده از عقب ایشان برویم اما شجاعت
آنحضرت از آفتاب روشن تر است در جهاد با کفار که ملائکه عظام تعجب مینمودند از ثبات قدم
او در معرکه و انداختن خود را در مهالک چه در غزای بدر که داهیه عظمی گویند و اول حربی که مسلمانان
بآن مبتلا شدند چون نوفل بن خویلد بمیدان آمد حضرت رسالت پناه او را دید فرمود
که اللهم اکفنی نوفلا یعنی خدایا شر نوفل را از من بازدار و چون حضرت او را بقتل رسانید
باز فرمود الحمدلله الذی اجاب دعوتی و در روز احد ملائکه میگفتند لا سیف الا ذوالفقار
لا فتی الا علی و اکثر اهل سنت چون خوارزمی و دارقطنی و ابن حجر و ابن الحدید در کتب خود
نقل نموده اند و شعرای عرب هم بنظم در آورده اند در روز احد حرفی ندارند اما در روز بدر بعضی

از اهل خلاف انکار نموده اند و گفته اند ذوالفقار نام شمشیر منبه بن حجاج بوده و او در روز بدر با مسلمانان
جنگ کرد تا کشته شد و شمشیر او بدست رسول خدا صلعم آمد چون میشود که هنوز در دست او باشد
ملائکه ندا کنند لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی یعنی نیست شمشیری بغیر از ذوالفقار و نیست در جهان مردی الا
علی جواب آن است که خوارزمی در مناقب سند خود از جابر بن عبدالله نقل کرده که در روز بدر از رسول خدا
شنیدم که میفرمود که هذا رضوان ملک من ملائکة الله ینادی لا سیف الا ذوالفقار ندا میکند و اصح آنست
که ذوالفقار را از آسمان آورده حرب آنحضرت در روز خندق با عمرو بن عبدود و مشهور است که چون
او را بخاک ذلت انداخت و سر او را برید پیغمبر صلعم فرمود که ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة
الثقلین یعنی ضربت شمشیری که علی بر عمرو زد در حرب خندق ثواب و فضیلت او زیادتی دارد بر عبادت
بندگی پریان و آدمیان و بروایتی بکر الی یوم القیامه و مرویست که ربیعه سعدی نزد حذیفه یمانی رفت
گفت یا ابا عبدالله اگر از علی چیزی نقل میکنیم اهل بصره میگویند شما در باب علی افراط میکنید هیچ حدیثی در خاطر
هست که من او را نقل کنم تا زبان او کوتاه شود حذیفه گفت به آن خدائی که جان من در دست او است
که اگر عمل تمام امت محمد صلعم در یک سر ترازو بگذارند و عمل روز خندق علی را در سر دیگر البته عمل علی زیادتی
خواهد کرد پس ربیعه گفت اینرا از ما که میشنود حذیفه گفت چون نشنوند و حال آنکه من و عمر و ابی بکر و جمیع اصحاب
پیغمبر صلعم حاضر بودیم که عمرو مبارز طلبید همه سرها بزیر افکندند و قدرت جواب نداشتیم بغیر از علی که در برابر
او رفت و او را به دوزخ فرستاد و والله که عمل او زیاده است بر عمل اصحاب پیغمبر صلعم تا روز قیامت و
عمرو بن عبدود را در حرب با سه هزار سوار برابر میگرفتند بلکه زیاده تر بود از خلیفه ثانی نقل میکنند
که گفت من در راه شام با عمرو بن عبدود رفیق بودم و بتجارت میرفتم و در بعضی از منازل هزار نفر
از دزدان بر ما تاختند و ما جمع کثیری بودیم همه گریختیم و دست از مال و جان برداشته بودیم
ناگاه عمرو دوید و شتر بچه را گرفت بر سر دست سپر کرد و شمشیر کشید و بر آنجماعت تاخت و جمعی را
کشت و باقی را گریزانید قافله بسلامت گذشتند گویند که شتر خوابیده را عمرو چنان شمشیری زد که از
کوهان او گذشت و دستهای او را قلم زد و بخاک گذشت و از جمله شجاعت و جانفشانیهای آن
حضرت آنست که در لیلة الغار در فراش رسول مختار خوابیده و آن شبی بود که جمیع صنادید عرب

و بزرگان قریش و همه قبایل عازم بر قتل حضرت رسول صلعم شده بودند و خدا تعالی شبرا برای کفایت
کرده با جبرئیل و میکائیل مباهات نمود که به بینید علی چگونه جان خود را فدای رسول من
کرده اند و جبرئیل بالای سر حضرت ایستاد و میکائیل در پایین پای او و حضرت رسالت صلعم
چون متوجه بغار ثور شد ابو بکر خود را رسانید آنحضرت را بغار برد و اهل تسنن دخول ابا بکر را بغار
از جمله فضایل بزرگ او میدانند و محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده است که ابابکر
بخدمت علی صلعم آمد و از حال رسول خبر گرفت علی فرمود که اگر با او کاری هست خود را به او رسان
که متوجه غار ثور شد و ابو بکر بسرعت راهی شد چون شب تاریک بود حضرت رسول صلعم از
دویدن او گمان کرد که یکی از کفار است خواست که تندتر راه رود و نعلینش پاره شد و انگشت
پای مبارکش بسنگی آمده بشکافت و خون بسیار رفت ابو بکر با او رسیده از خوف آنکه اظهار کند
بهمراهیش راضی شد چنانکه متنبی گفته است یستصحب الانسان من لا یلایمه یعنی گاه هست که بضرورت
صحبت با کسی که ملایم طبع نیست اتفاق می‌افتد تا وقت صبح در غار رسیدند یکی از اکابر گفته است
که اول قوم شفقت من رسول الله بعد الهجرة جنابه ابی بکر و ابو القاسم ابن صباح مالکی در کتاب نور
و برهان از محمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم عمره بگذارم جمعی از اصحاب رسول خدا را
دیدم که با هم گفتگو میکردند از آنجمله یکی حسان بن ثابت بود که این عبارت را بگوش خود از
زبان او شنیدم قام رسول الله صلعم علیا فنام فراشه وخشی من ابن ابی قحافة ان یدلهم فاخذه
معه ومضی الی الغار یعنی امر کرد رسول صلعم علی را که بجای خود بخوابد و ترسید از پسر ابو قحافه که مبادا
نشان دهد او را بکفار بگوید که محمد بکجا رفت همراهش برد و متوجه شد و آنچه در غار کرد از
بی تابی و گریه و بهانه ظاهر است و دیگر از شجاعت آنحضرت آنکه چنانکه ضربتی بر جبله شامی زد که
از تنگ مرکب او بدر رفت و بزمین رسید جبرئیل را فرمان رسید که سپر بردم تیغ او بنه که مبادا
ضربت گاو ماهی ابدرد از آن ضربت جبرئیل را نو در آمد از تعجب سر بالا کرده گفت سبحان الله
دید که میکائیل زیر بغل او را دارد که اگر میکائیل نگاه نمیداشت معلوم بود که ذوالفقار تا کجا میرفت
و آنچه در جنگ خیبر کرده است عقول اولو الالباب از آن در تعجب اند دری که چهل مرد از شجاعان

می بستند و میکشودند گویند بوزن سی و شش هزار من بود و قدر من شخص میت می بود و انگشت مبارک حلقه در را
گرفت و کند آن در را و چهل ذرع از پشت سر بآنطرف خندق انداخت و همه دلیران از زبردستان
مثل عمرو و خالد و ولید و غیره آمدند که آنرا حرکت دهند نتوانستند و در آن جنگ هر سه خلیفه سردار
شدند و علم را گرفتند و تاب مقاومت نیاورده برگشتند و حضرت امیر آنچه در کارزار بروز داد کرد
عبرت عالمیان است که از زبردستان عرب و گردنکشان قریش و اقوام و عشیره خود را چه قدر کشت عدد
قتلی بدر متفق علیه خاصه و عامه است که از زبردستان قریش و شجاعان عرب در بدر سی و شش
کس را کشت که هر یک رستم وقت بوده اند ولید بن عتبة ابن ربیعه خالوی معاویه و عاص بن
سعید بن عاص بن امیه و طعیمه بن عدی بن نوفل سر دفتر ضلالت و نوفل بن خویلد ابن اسد
که از شیاطین قریش بوده او را با طلحه بن عبید الله گرفت و بر هم بست و با بی بکر سپرد و زمعة
بن الاسود و حرث بن زمعه و نضر بن حارث ابن کلده ابن عبد الدار و عمیر بن عثمان ابن کعب
بن تیم عم طلحه بن عبید الله و عثمان و مالک پسران عبید الله برادر طلحه و مسعود بن امیة بن
مغیرة و قیس بن فاکهه بوده و مغیره و حذیفه و ابو قیس بن ولید بن مغیره و حنظلة بن ابی سفیان
برادر معویه و عمرو بن مخزوم و ابو المنذر ابن فاعه و منبع الحجاج التیمی و عاص بن عتبه و علقمة بن
کلده و ابو العاص بن قیس بن عدی و معویة بن مغیرة بن ابی العاص و لوذان بن مغیره و عبد الله
بن ابی المنذر بن مغیره و حاجب بن سایب بن عویم و عوس بن مغیره بن لوذان و زید بن
ملیص و عاصم بن ابی عوف و سعد بن وهب حلیف بنی عامر و معویة بن عامر بن عبد القیس و عبد الله
بن حمیل و سایب بن مالک ابو الحکم بن الاخنس که ابو جهل است و هشام بن امیه و اوس الجمحی
عدد قتلی احد طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزی و عبد الله بن حمیل و ابو الحکم بن اخنس و ابو
صباغ ابن عبد العزی و ابو امیه بن مغیره و ابا سعد طلحه و صواب حبشی مولوی بنی عبد الدار
و غیره و آنچه در جمل و صفین و نهروان با ناکثین و مارقین و قاسطین کرد پوشیده نیست و در بئر
الالم از سلاطین و زبردستان عفاریت و شجاعان اهرمن خلق بسیاری را کشت چون
رعد بن مرزبان و کعب بن میمون و نوطاس و سراج و طیفور و مرجابنکر و طبور و عفریت

سپه سالار و عمرو بن اخیل بن قیس بن املیس که از بقیه قوم عاد بود و طوایف بسیار از جن چون مسعودی
و بنی ملیح و بنی رشد و بنی هیکل را مسلمان کرد و ایمان آوردند عرفطه بن شراح و نجاج بن جلاجل
ابن ابی الغضب ابن سعد بن شخ ابن علاق ابن دهل بن صعب که او نیز از بقیه قوم عاد بود که
ایمان آورد با قبیله خود و آنحضرت شادر موز و عبد الرحمن را پادشاه کرد بروایت صحیح آنحضرت
در منبر کوفه مسایل پرسید و هام بن هیم بن لاقیس بن املیس ملعون که از اعاظم مومنان جن بود و حین
کشته شدن هابیل در جزیره بود و بخدمت همه انبیا رسیده بود و دین و علوم و کتاب از همه
ایشان آموخته بود و بخدمت حضرت رسالت ص آمده بود و تعلیم قرآن از او مشهور گرفته
بود و در شب لیلة الهریر در خدمت آنحضرت با لشکر معاویه جهاد کرد تا شهید حضرت او را
با امامت و هدایت جن مقرر کرد و این مسلم است نزد مخالف و موالف که بنای اسلام و ارتفاع
لوای ایمان و اظهار کلمتین شهادتین از ضرب ذو الفقار حیدر کرار غیر فرار علی عالی قدر ع
بعدد قطرات البحار است از ابو بکر انباری مرویست که او در کتاب خود آورده که روزی
خلیفه ثانی در مسجد نشسته بود که جمعی بر او گرد آمده حرف علی ع بمیان آمد یکی از آن میان
بخروش آمد عمر گفت علی بخود مغرور است و بعجب عمر او را منع کرد و گفت علی را کسی با این
صفتها نسبت نکرده والله که اگر شمشیر او نبود عمود اسلام استحکام نمی یافت او حاکم ربانی
امت است و در دین سبقت او راست و صاحب شرف و بزرگی در داد است چون آن شخص
اینها را از عمر شنید گفت پس چرا او را مقدم نداشتید گفت یکی بجهت کمی سن و دیگر آنکه بنی
عبد المطلب را دوست میداشت دیگر آنکه آنحضرت سابق بود در اسلام از مهاجر و انصار
بهفت سال بروایتی سه سال پیش از آنکه اسلام بهم رسد آنحضرت نماز میکرد و در این مراتب
بر خلافت بنیت بیان است و دیگر حلم و فضل آنحضرت بمرتبه بود که چون بر عایشه روز جمل دست
یافت و مروان بن حکم و عبد المطلب بن مروان که آنحضرت در ابو الاکبش اربعه گفته بود و عبد الله
زبیر و سایر اعادی که اسیر کرد ایشان را مواخذه نفرمود و چون بر سریر خلافت تمکن کرد بر
بر جماعتی که بر او غلبه کردند و حق خلافت او را گرفته بودند جزای عمل ایشان را نداد و بعد از

انکه غالب شد و فدک بدست او آمد متصرف نشد و خوارج و مارقین علانیه آنحضرت را لعنت
کردند و دشنام میدادند بهم بر نیامد و درشتی نکرد و اصلا از سخنان ایشان تغیر در احوال او
بهم نرسید و زهد آنحضرت بمرتبه بود که سه نوبت دنیا را طلاق داد و از عمرو ابن عبد العزیز مرویست
که گفت ما علمنا احداً کان فی هذه الامة بعد النبی ازهد من علی بن ابیطالب ع یعنی نمیدانم و نمی شناسم
در این امت بعد از رسول الله کسی را که زاهدتر باشد از علی بن ابیطالب و مشهور است که
شخصی سوید بن غفله نام داشت که بخدمت امیر المؤمنین ع آمده بود دید که کاسه از دوغ
ترش که تغیر در رنگ و طعم و بوی آن بهم رسیده بود با قرص جوی که آرد آنرا نه بیخته بودند و پوستهای
او بر روی نان ظاهر بود و خشک شده نزد آنحضرت و بزحمت تمام آنرا میشکند و بآن دوغ
تناول مینماید سوید گوید دیدم مرا تکلیف نمود گفتم روزه ام فرمود که از رسول خدا شنیدم
که گفت اگر کسی بطعامی میل داشته باشد و روزه او را از خوردن باز دارد و مانع آید
بر حقتعالی لازم است که او را از شراب و طعام بهشت بخوراند و بیاشاماند پس کنیز آنحضرت فضه
نام که آنجا حاضر بود گفتم ای فضه از خدا نمیترسی که این آرد را پاک ننموده و نخاله و سبوس او را
جدا نکرده و نان پخته گفت پدر و مادرم فدای او باد او مرا امر کرده که با آن نخاله نان بپزم و از
پاک کردن نهی فرموده و در حدیث دیگر وارد شده که هرگز از نان جو سه روز پی در پی سیر
نخورد تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و علی قوشجی در شرح تجرید از عبد الله بن رافع روایت
کرده که روزی بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که در وقت افطار کیسه سر بمهر حاضر کردند در آنجا
آرد جو بود و بآن افطار نمود گفتم یا امیر المؤمنین چرا کیسه را سر بمهر حاضر کرده اید فرمود که حسنین
میترسم از فرط محبتی که بمن دارند روغن یا شیرینی داخل کنند باین سبب مهر میکنم و نعلینش از
لیف خرما بود و جامه را گاهی پیوست و گاهی به لیف خرما پینه میزد و جامه را بچهار درهم
میخرید یکی را به قنبر میداد و دیگری را خود میپوشید و اگر احیاناً آستین جامه دراز بود از دست بکارد
تیشه آنرا جدا میکرد و میگفت این زیادتی بکار دیگری می آید و اکثر روزها کتابت قرآن میفرمود
و از اجرت قریب به هزار بنده آزاد کرد و بدستش می آمد بمستحقین و ایتام و بیوه زنان میداد

داکر

و اکثر ایام بنفس مبارک خود را اجیر مباحات و آب میکشید نه از دلوهای بزرگ و اجرت آنرا میگرفت
و بفقرا میداد و دست مبارک او از بسیاری بیل داری و آب کشیدن پینه کرده بود و مجروح بود و هرگز
از طعام سیر نخورده و در مدت عمر دو نان خورش باهم نخورد منقول است که روزی در ایام خلافت
مردی طبق حلوای خرما از برای آنحضرت هدیه آورد آنحضرت از خوردن او ابا کرد و فرمود من امیر
المؤمنینم دهن خود را باین آلوده نمیکنم و حال آنکه میدانم جمعی در همسایگی من از اهل حجاز گرسنه خوابیده
اند و شام میخواهند این از مروت دور است و من نمیخورم از این خرما و همیشه کفش پینه دار میپوشید
عبد الله عباس گوید روزی داخل شدم بخدمت آنحضرت دیدم کفش خود را پینه میزد بمن گفت ای پسر
عباس بچند می ارزد گفتم یا امیر المؤمنین از بس پینه بر وی زده اید من خجالت میکشم که این را در پا کنید
فرمود ای پسر عباس والله که این کفش را نمیدهم به این امارتی که من دارم و باعتقاد شما من داده ام
مگر مثلی به آن خورسندم که در این شغلی که هستم سعی کنم که حق را از باطل جدا کنم و داد مظلومی
از ظالم بستانم و در عمر خود خشتی در بالای خشتی ننهاد و آجری در بالای آجری نگذاشت و عقیل
برادر آنحضرت تاب سلوک و زهد و قناعت آنحضرت را نیاورد و زیرا که حضرت روزی دو نان جیره
برای او مقرر ساخته بود و با برنساخت و خشم کرده نزد معاویه رفت بشام مدتی در آنجا بود و عاقبت
پشیمان شده برگشت بنزد آنحضرت آمد و حضرت جمیع مفاصل او را فصد کرد و خونهائی که
از طعامهای معاویه در عروق او جمع شده بود کشید و هرگز ذخیره از برای خود و عیال ننهاد و خزاین
و بیت المال را تصرف نکرد و خراج زیاده از رعایا نگرفت و کیالی در راه داوری و نغاد عشاری
و غیر بدعتها که بعد از پیغمبر و قبل از او احداث کرده بودند برطرف کرد و رسم و طریقه جور سلاطین
را بر انداخت و بدعتی در دین و ملک احداث نکرد و مال کسی را بزور نگرفت و خانه کسی را تالان نکرد و
عمال خود را مثل عمر جریمه نکرد و کسی را بناحق نکشت و حاجب و دربان نداشت مثل معاویه و نشست
با اکابر و جباران ننمود و هر کس در هر وقت رجوع با او داشت حتی اطفال و بیوه زنان بیمانعی بخدمت
او می آمدند و همیشه لباسهای خشن و کفشهای درشت و نعال میپوشید و لباس ملوک و فراعنه نمیپوشید
مثلی عجب دارم از اهل سنت که میگویند از قضیات مدعی آمدند که ذو الفقار را از آسمان آمده در زمان

که آهن پیدا شد امّا میگویند در روزیکه ابو بکر شال پوشید ملائکه در آسمانها شال پوشیدند بلی
در جائی که پشم باشد آهن نیز پیدا شود و طعام آنحضرت نان خالی بود بی نان خورش با نان جو
و سرکه یا نمک درشت و گاهی خرما شادل میفرمود و گاهی شیر و دوغ تنها کفایت مینمود و گوشت گاه
گاهی بود و بلا و محنت او زیاده از اوصیای پیغمبران بود و آنچه عرب با ولاد او کرده اند معلوم است
که هیچکس از بنی آدم این قسم ستم واقع نشده شعر جنّ و انس و هم ملک هم اهل قاف جمله دارند
بر کمالش اعتراف علم آنحضرت ثابت است نزد خاصّه و عامّه و همه فرق مسلمان و جمهور امّت بلکه
نزد اهل کتاب و کفار و قریش و مشایخ ثلثه و جمیع صحابه و تابعین میگویند جمیع علوم بآنحضرت منتهی میشود چه
معتزله که اهل توحید و عدل و فکر و ارباب نظرند و همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند شاگرد واصل بن
عطا اند و او شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم شاگرد محمّد حنفیّه و او از پدر بزرگوار یاد گرفته امّا اشعریّه
با ابو الحسن اشعری میرسند و او شاگرد ابو علی جبائیست و او یکی از معتزلیان است و معلّم معتزله آن
حضرت است امّا امامیّه و زیدیّه خود ظاهر است که علمشان بحضرت ائمّه میرسد و اصحاب ابو حنیفه و شافعی
از محمّد بن حسین و او نیز از ابو حنیفه و احمد بن حنبل از شافعی آنهم با بو حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه از امام بحق
ناطق جعفر بن محمّد صادق ع و علم آنحضرت بآنجناب منتهی است و از صحابه از ابن عباس فقیه‌تر نبود
و آنهم شاگرد آنحضرت بود و علم تفسیر قرآن را هم از هر راه که میروند با بن عباس میرسد و او از حضرت
امیر المؤمنین ع شنیده بود و کسی با بن عباس گفت که نسبت علم تو با پسر عمّت یعنی علی ع در چه مرتبه است
در جواب گفت همچون قطره ببحر محیط و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منبعش آنحضرت است
چه شبلی و بایزید بسطامی و سری سقطی و معروف کرخی و سفیان ثوری و حسن بصری همه شاگردان و دربانان
او و سایر ائمّه بوده اند و فرقهٔ صوفیان تا امروز در هر طایفه و صاحب خانقاهی و پیر و مرشدی که بود
بآنحضرت میرسد و امّا علم نحو و عربیّت همه علما متفق اند و میدانند که از ایشان راد است و ابو الاسود دوئلی
که جامع آنست که آنحضرت باو فرموده که تدوین نحو با این مضمون بکن و آن از آنحضرت مجملی شنیده که کل فاعل
مرفوع و کل مفعول منصوب و کل مضاف الیه مجرور و تفصیل او داد و زیاد شد و امّا علم کلام همه از و ثبت
و امّا قرآن و سایر کتب انبیا حروفات آن معجزه بود و مثل الحمد را چنین مینوشتند ا ل ح م د تا آخر

آنحضرت

آنحضرت مرکب گردانید و از ابن عباس روایتست که شبی در خدمت آنحضرت بودم از اول شب
تا طلوع صبح در باء بسم الله سخن میفرمود و تمام نشد و در علم فصاحت و بلاغت جمیع فصحا و بلغا کلام
او را تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوق میدانند و خط کوفی آنحضرت تعلیم ابن مقله استاد یاقوت
مستعصمی نمود و بخط نسخ که الحال در میان مسلمانان مشهور است قرار داد و در صحیح مسلم مسطور است
که فرمود سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض یعنی سوال کنید از من راهها و کوچهای
آسمانرا بدرستیکه بآنها دانا ترم از راههای زمین و اعتقاد فرقهٔ ناجیه امامیّه و اکثری از مسلمانان آنست
که آنحضرت اعلم و افضل بود از آدم و هابیل و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و ابرهیم و لوط و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و هارون و یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و حزقیل و ذو الکفل و
الیسع ابن خطوب و ارمیا و دانیال و عزیر و ایّوب و خرسیل و یونس بن متی و شعیا و اشموئیل و میتا و اسمعیل صادق
الوعد و خضر و الیاس و داود و سلیمان و ذکریا و یحیی و تورخ و متی و عیسی و صفوان و شمعون و لقمان
و حیقوق و خالد و حنظله و جرجیس و ذو القرنین و سایر انبیاء عظام و در ابرهیم و آدم بعضی توقف کرده اند
برای مرتبه ابوّت و همچنین اعلم بود از پیغمبران عجم مثل جی افرام و جاماسب صاحب کتاب و گوسب و مه آباد
صاحب کتاب ساتیر و اردین و زیرف و ازد هشنگ و دستانی کلبود و ساسان و سولان و ازی
و زکیال و سفینا که نصاری و عجم ایشانرا نبی میدانند و میاس و شامول و شموئیل و برصیا و یحزقل و صینی
و سینا و سیحا و یوال و زخریا و حیقوق و نادی که یهود ایشانرا نبی میدانند امّا در میان اهل اسلام اسامی
ایشان غیر مشهور است و اعلم بود از همه اوصیای پیغمبران و نقبای بنی اسرائیل و حواریین امام سریان
و از جمیع متکلّمین و عقلا و حکمای یونانیان و دانایان جهان از قبطی و رومی و حلوانی و ماقدونی و تبجی و سایر
و عربی و یونانی و هندی و خواه بر باطل و خواه بر حق و اعلم بود از آصف برخیا و بهلول و ارسطاطالیس
و فیلقوس ماقدونی و فیثاغورث و بلعم بن باعورا و بلیناس و افلاطوس و درانیوس و بقراط زاهد و سقراط
و بقراطیس و سیمرغ حکیم مربّی دستان سام و طالیس ملطی و انکسانس ملطی و اقلیدس و ذی مقراطیس
و افلاطون الهی و بقراطیس و جالینوس و سیاق و بطلیموس صاحب کتاب المجسطی که مجسطی میگویند و ابو در
و داهر هند و هرمس و اسلیقوس و ذلوجانس کلبی و بالینوس و پسر سینا ابو علی فارابی و علم آینده و حال تا روز

تا روز قیامت با او بود و علم قضایا و بلایا و منایا و آجال و ارزاق و اعمار خلایق و احکام شریعت هر
یک از امم سابقه و علم ملکوت آسمانها و زمینها و ما تحت العرش و ما تحت الثری و علم حیات و ممات
خلایق و علم خداشناسی و مبدء و معاد و احوالات برزخ و بهشتیان و دوزخیان و سعید و شقی و علم حکمت
و هندسه و ریاضی و هیأت و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و زمین و عدد ریگ بیابانها
و قطرات باران و کیل و وزن و مثقال آب دریاها و صحراها و کوهها و معادن و بستانها و
خراب و آباد و انهار و عدد اقصاب و بلاد و معموره و مطموره دنیا طولا و عرضا جنوبا و شمالا
و شرقا و غربا و تحتا و فوقا و علم اصول دین و فروع دین و معانی و بیان و کلام و عهد و ترجمه و تفسیر
بطون قرآن و علم صحف و توریة و زبور و انجیل آسمانی و احکام آن و علم فصاحت و بلاغت و
رمل و کیمیا و سیمیا و علوم غریبه و طیّ الأرض و طیّ اللسان و طیّ السمعه و بصر و اعداد و طلسمات و
هیاکل و تماثیل و مناظر و سحر و فنون و نیرنگ و علم صرف و صنعت و تفأل و عاقبت و مستقبل احوال
و جفر ابیض و جامعه و جفر احمر و جافیه و صحف فاطمه و احکام شرایع و کتابها و صحفهای ایشان
همه نزد او بود و علم قرآن و معانی آن کما هو حقه از قواعد و القاب و اعراب و غوامض مشکلات
و حل معانی و جهات آن و تفسیر بطون آن و سبب نزول و اخبار و قصص و آثار و حدود و احکام
و حلال و حرام و فروع و اصول و معقول و منقول و مسموع و وعد و وعید و امر و نهی و مثل و رمز و محکم
و متشابه و ترغیب و ترهیب و بشارت و انذار و ناسخ و منسوخ و مفصل و رجا و خوف و مطلق و مقید
و خاص و عام آنرا میدانست و علم شناختن مؤمن و کافر و منافق و فاسق و فاجر و عیار و طرار
و صالح و طالح و اهل اعراب و بوادی با او بود و علم صرف و نحو و تجوید و حدیث و سنت و تعبیر
رؤیا و فراست و کیاست و قیافه و فقه و حدود و قصاص و دیات و سیاست و سجاج
و جراحات و ارث و طلاق و نکاح را تمام میدانست و علم زهد و سلوک و تصوف و درد و سنی
و اوراد و تعقیب و تعویذ و مجاهدات خاصه جهاد نفس و تهذیب اخلاق و ریاضت همه او
بود و اینها کلا از تفضلات نامتناهی الهی بود که بآنحضرت عطا فرموده ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و هیچکس از بنی آدم را بعد از وفات حضرت

رسول اکرم اینهمه بزرگواری و جاه و جلال نیست و در آنچه گفتیم هیچکس از امت خلافی ندارند
و آنحضرت مهارت تمام داشت در احکام قضایا و سوانح و حوادث و مسائل بدیهه و از آنجمله
دو مسئله را بیان مینماید اول مسئله دیناریه که رکابیه نیز میگویند و شرح آن اینست که زنی
بخدمت آنحضرت آمد در وقتی که پای مبارک در رکاب میگذاشت و گفت یا امیرالمؤمنین
بدرستیکه برادر من فوت شده و ششصد اشرفی از او مانده از ارث او یک اشرفی بمن داده اند
پس باید داد مرا بستانی فوراً حضرت فرمود که از برادر تو دو دختر مانده است آن زن گفت
بلی پس فرمود که مادر برادرت مانده است زن گفت بلی حضرت فرمود رسد دو دختر دو ثلث
مال است که چهارصد اشرفی است و رسد مادر او سدس مال اوست که صد اشرفی است
پس فرمود که زوجه برادرت مانده است گفت بلی فرمود رسد زوجه ثمن است که هفتاد و
پنج اشرفی است پس فرمود که دوازده برادر با تو هست گفت بلی حضرت فرمود که رسد
هر یک از برادران دو اشرفی است و رسد تو یکی حق خود را فرا گیر و برو عورت برگشت
آنجناب سوار شد دویم منبریه میگویند که حضرت در منبر کوفه بود مردی برپا ایستاده
گفت یا امیرالمؤمنین بدرستیکه داماد من مرده است و رسد دختر من از متروکات ثمن است
تسع باو داده اند پس سؤال میکنم از تو انصاف را حضرت فرمود که پدر و مادر و دو دختر
از داماد تو مانده است گفت بلی فرمود نصیب او تسع است پس سؤال نطلب
ارث مکن مؤلف گوید که این دو مسئله اگرچه در بدیهه اعجاز فرموده اند لکن محمول بر تقیه است
و تقسیم این دو میراث بطریق سنیان که شریح قاضی در کوفه کرده بود و آنحضرت او را
معزول نمود از قضا هفتاد و پنج روز از عزل او گذشته اهل کوفه باجتماع و هجوم عام آمدند
و گفتند واعمراه ما شریح را میخواهیم که قاضی باشد زیرا که او را عمر منصوب کرده و عزل او
و نصب او را قرار داده است ما سنت او را بر هم نمیزنیم آنحضرت دید که فتنه برپا میشود باز
تعیین فرمود دیگر آنحضرت لغات بنی آدم را از هند و شام و روم و فرس و فرنگ
و عجم و حبش و ترک و دیلم و زنگ و روستا را میدانست مردیست که روزی بهر بانو

بنت یزدجرد شهریار را با سایر عجم آوردند بمدینه در خلافت عمر او شهربانو را بمجلس طلبید و
یکیک صحابه را بر روی کرسی می نشانند و شهربانو را عرض میکرد که هر کس را خواهد او برسه
غنیمت صحابه بگذارد و شهربانو این را منافی عصمت خود دانست که او را بمجلس بردن
طلبیده اند مردم را بر او عرض میکنند لعنت مجوسی خسرو پرویز را که جد او بود نفرین کرد که چرا
نامه پیغمبر را پاره کرد و مسلمان نشدی که سبب بندگی ما شد و ما را ذلیل کردی و مضمون
کلام او این بود که رو در سر فاغدش پاره که دابه وابه بندگی گفتن یعنی روی پرویز
سیاه شود که نامه پیغمبر را پاره کرد و من به بندگی افتادم عمر دیگر گمان کرد که او را دشنام
داد گفت او را بزنند جناب امیرالمؤمنین فرمود که ترا دشنام نداد بلکه نفرین بجد خود کرد
پس غضب خود را فرو خورد حضرت با بنت پهلوی پرسید که چه نام داری گفت شاه زنان
حضرت فرمود بل سمیت شهربانویه و او را عقد به امام حسین نمود دیگر شیخ بزرگوار عبدالله
قطب الدین راوندی در کتاب خرایج و جرایح نقل میکند از عبدالله بن مسعود که مردی از
اهل اصفهان بخدمت امیرالمؤمنین آمد بعد از مقالات چند آنحضرت فرمود که اهل اصفهان را
پنج خصلت نمیباشد سخاوت و شجاعت و امانت و غیرت و دوستی اهل بیت گفت یا
امیرالمؤمنین زیاده از این بفرمایید آنحضرت بزبان او فرمود که اروت این دسما
یعنی امروز این بس است ترا و طایفه زط که هنود باشند هفتاد نفر در بصره آمدند و بزبان
هندی بعد از مکالمات بسیار فرمود شبی کنا یعنی نه چنین است که شما میگویید من
بنده خدایم و احادیث که بلغات متفرقه تکلم کرده بسیار است و خلفای ثلثه مکرر در
مهالک و ورطها پناه بآنحضرت میبردند و مشکلات مسایل ایشان را حل میفرمود تا آنکه عمر
هفتاد مرتبه گفت لولا علی لهلک عمر چون بیان همه احوال طول دارد بیک سوال اکتفا مینماید
روزی سه نفر آمدند نزد عمر گفتند ما سه نفر شریکیم و هفده شتر خریده ایم یکنفر نصف شتر را
میبرد و دیگری ثلث و دیگری تسع و حال آنکه میخواهیم حصه بکنیم نباید یک شتر پاره شود و تو حکم کن
میان ما عمر چون این سخن را شنید در جواب عاجز ماند بحضار نگاه کرد آنها هم اصحاب

برخواسته

برخواسته بخدمت جناب امیرالمؤمنین آمده گفت یا ابا الحسن بفریاد ما برس و حل این مسئله
بکن پس نقل ماضی حال شد فرمود این سهل است فی الحال شتری از بیت المال آورد و داخل
آن شتران کرد و نصف آن شتران نه نفر بود بیک شریک داد باز نه نفر ماندند ثلث
آن شش نفر بود بیک شریک داد سه نفر ماندند تسع هجده که دو نفر بود بیکشریک دادند
و یکی ماند آنرا به بیت المال فرستاد همه حضار تکبیر گفتند عمر گفت یا علی روزی که در میان ما
نباشی مباد که بی تو زندگی کنم عبادت آنحضرت بر همه مسلمانان و شیعیان ظاهر است
که سابق بود در اسلام از مهاجر و انصار و خدا را بکمال خضوع و خشوع عبادت مینمود
و هرگز برای طمع بهشت و خوف جهنم عبادت نکرد بلکه خالصا لوجه الله بود و تسبیح و ادعیه
از واجبات خدا را ترک نکرد و اکثر روزها روزه و شبها تهجد بود و هر وقت که پای مبارک
در رکاب میگذاشت تا سوار میشد یک ختم قرآن میکرد و چون متوجه نماز میشد از خوف و خشیت
الهی از خود بیخبر بود منقول است که روزی در غزوه خندق تیری بر پای مبارکش آمد پیکان
در استخوان نشست جراح نتوانست او را بیرون آورد بحضرت رسالت عرض کردند فرمود
که چون نماز می بندد او را بیرون آورند هرگز نماز تهجد و سایر نوافل را ترک نکرد که از و
فوت شود حارث گوید که در لیلة الهریر حضرت سوار بغله شهبا بود و زره پوشیده بود و
من در عقب سر آنحضرت سوار بودم و میشمردم که پانصد و هشتاد و پنج تکبیر میگفت و هر یک که
ذو الفقار بکار میبرد دو سه نفر را میکشت و هزار رکعت نماز میکرد یعنی نماز مقرری
خود را و بر آنحضرت شبی و روزی فی اخل نشد که حق الله و حق الناس را از خمس و
زکوة و سایر حقوق در ذمه او باشد که او را ادا نموده باشد خصایص و خوارق عادت
و کشف کرامات او از حد و حصر بیرون است و مناقب و فضایلش از حد و حساب افزون
و هر صفتی و خوارق عادتی که با حضرت رسالت بود با او بود و اسباب و اثاثه رسول خدا
از عمامه و انگشتر و ردا و زره داود و طیلسان و ناقه غضبا و اسب ذو الجناح و بغله شهبا
و حمار آنحضرت که یعفور نام داشت و خود و شمشیر و قرآن و صحیفهای آسمانی و هفتاد و

دو اسم اعظم با همه علوم آنحضرت بود و ضافه بر اینها نیز عطا میفرمود عصای آدم و ترکه شیث و مجموعه هود
و صحیفهای شیث و سفر آدم و بد و پیهنا و آیات و عصای موسی و سنگ آنحضرت و الواح توریه و انگشتر داود
و تاج سلیمان و تابوت سکینه و صندوق شهادت و زره داود و پیراهن و کمان اسمعیل و مصحف و توریه
و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی و دیگر لحن داود و میراث جمیع انبیا و صاع حضرت یوسف و ترازو
و کیل شعیب صفات حمیده آنحضرت است که هرگز بت نپرستید و سجده بت نکرده و عامه بر این
اتفاق دارند بلکه همه فرق مسلمانان از اینجهت است که اهل تسنن در تعریف آنحضرت میگویند
کرم الله وجهه هر جا که نام آنحضرت مینویسند یا مذکور شود و آنچه در جاهلیت اکثر یاران پیغمبر کرده
کرده بودند او نکرده و متصف بود بسخاوت و کرم و بذل و جود و عطا و بخشش و انعام و رحمت و مروت
و انصاف و عفت و شجاعت و ادب و مهربانی و بشاشت و تقوی و ورع و زهد و صلاح و سداد و حیا
و عدالت و اعانت و دیانت و راستی و وفا بوعده و وقار و سکینه و شان و بزرگی و همواری و نرمی و
خوشخوئی و دادرسی و حلم و بردباری و شفقت و رغبت بروری و حسن و خلق و مهابت و جلالت و ایثار
کردن و مواسات با فقرا و اخلاق ذمیمه خاصه و عامه و دشمن نقل کرده اند که او متصف نبوده بآن صفات
بوده باشد از اول عمر تا آخر از خفت و حسد و کینه و دشنام دادن و بازی کردن و خنده قهقهه و نعره زدن
و غیبت کردن و برجستن و عداوت و شیطنت و شرارت و قساوت قلب و کذب و دروغ گفتن و بهتان زدن
و ترس و جبن و بد دلی و از دشمن گریختن و دزدی و خیانت و سوگند دروغ و حرص و طمع و زنا کردن و خوردن
ربا و گوشت خوک و غل و غش و فریب دادن مردمان و غلام و لواطه و قمار و طنبور و نوحه و سازها
و خوانندگی و خوردن شراب و دست بازی کردن و بخل و اسراف و تبذیر و عجب و ریا و سمعت و شک
و نفاق و ریب و شقاق و کفر و الحاد و مردم آزاری و فحش و عیب جوئی و تندخوئی و جنگجوئی و مفسده و فتنه
انگیزی و سفاکی و بیرحم و خاسر و ظالم و غدار و شریر و بدچشم و کج خلق و طبیعت و کره رو و عیب از او بوده
صلوات الله علیه و علی اولاده المعصومین الطاهرین و دیگر از کمالات آنحضرت آنستکه استاد جبرئیل است
و اکثر ملائکه عظام بفرمان او بوده اند و سلطان الحکما خواجه نصیر الدین محمد الطوسی ره در کتاب شان
الکرام فرموده که روزی جبرئیل آنحضرت را دید بر خواست و شرایط تعظیم بجا آورد پس حضرت رسالت پناه صلعم

فرمودند یا جبرئیل تو از برای اینجوان تعظیم میکنی گفت چون نکنم که او را بر من حق تعلیم است پرسید که
چگونه تعلیم تو فرموده گفت در وقتیکه خالق بیچون مرا خلق کرد از من پرسید که تو کیستی و من کیستم و نام
تو چه و نام من چیست من در جواب متحیر و ساکت بودم مدتی در مقام تحیر که این جوان حاضر شد در
عالم نور و مرا التعلیم نمود گفت بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جمیل است و من بنده ذلیلم و نام من
جبرئیل لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم پس از او پرسیدند که مدت عمر تو چند باشد گفت یا
رسول الله ستاره ایست که هر سی سال یکبار طلوع میکند من او را سی هزار بار دیده ام و از غرایب
حالات آنحضرت مرویست که حضرت رسالت صلعم فرمود که روزی در مسجد نشسته بودیم که مرد بلند قامتی
چون نخل خرما داخل مسجد شد من گفتم این شخص باید از اولاد آدم نباشد اصحاب گفتند یا رسول الله
بغیر از اولاد آدم کسی نمیباشد فرمود بلی این یکی از آنهاست پس نزدیک آمده سلام کرد و جواب شنید
پس رسول خدا فرمود تو کیستی گفت یا رسول الله هام بن نوح بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم فرمود میان
تو و میان ابلیس دو واسطه است گفت بلی در زمانی که هابیل بن آدم برادر خود قابیل را قتل نمود
من طفل بودم و در حرب کرده کافر داخل بودم تا اینکه در دست حضرت نوح مسلمان شدم و بعد
از آن بخدمت هود رسیدم و با او نماز کردم و از و تعلیم صحف نازله نمودم بعد ادریس نبی را
یافتم و بخدمت پدر تو ابراهیم رسیدم و مرا تعلیم صحف نمود و در آتش با ایشان بودم و بعد از آن
بخدمت اسحق و اسمعیل و یعقوب رسیدم و در چاه و زندان مونس یوسف بودم و بعد بخدمت
برادرت موسی رسیدم و توریه آموختم و یوشع بن نون و داود نبی را خدمت کردم و در جنگ جالوت
اعانت او کردم و بصحبت سلیمان و آصف بن برخیا مشغول گشتم و برادرت عیسی را خدمت کردم
و جمیع پیغمبران خصوصا عیسی ع اسلام میرسانید پس آنحضرت فرمود که بر جمیع انبیا و رسل و بر او درود
عیسی رحمت و برکات الهی دائما مادامیکه زمین و آسمان باشند و بر تو که حفظ وصیت و امانت نمودی
اگر حاجتی داری بخواه هام گفت حاجت من آنستکه امت خود را امر فرمائید بطاعت و فرمان برداری وصی
خود و نهی نمائید از مخالفت او که من هلاک امم ماضیه را در زمان اوصیا دیدم پس آنحضرت گفت ای
هام تو وصی مرا میشناسی گفت یا رسول الله چنانچه در کتب الهی خواندم و از انبیا شنیدم اگر او را ببینم خواهم شناخت

فرمود که از حضار مجلس ملاحظه نما که در این میان هست یا نه پس همه نظر باطراف و جوانب کرد گفت یا
رسول الله در این مجلس نیست حضرت رسالت ص امر فرمود که یا سلمان علی را الطلب از او پرسید
یا هام بگو وصی آدم که بود گفت وصی او شیث و وصی شیث انوش و انوش را قینان و او را مهلائیل و او را
عدد و او را ابنی مرسل ادریس و او را متوشلخ و او را لمک بود و بعد از او دراز ترین انبیا و رسل در عمر
و بیشترین انبیا در شکر و عظیم ترین همه در اجر پدر تو نوح ع بود و وصی او سام و وصی او ارفخشد و غابر را
و غابر و شالخ و او و قالع و پسران او شروع و ارغو و ناحور و تارخ ترتیب وصی بودند و از او جهان
او ابراهیم خلیل الرحمن بوجود آمد و بعد از آن حضرت اسمعیل و قیدار و نبت و اسحق و یعقوب و یوسف
و یوشع و داود و سلیمان و آصف ترتیب انبیا و اوصیا بودند تا بعیسی و یک یک را آنحضرت
میپرسید وصی او که بود میگفت فلان تا باینجا رسید پس فرمود نام وصی مرا هیچ در کتاب آسمانی
دیده گفت بلی بآن خدائی که ترا براستی بخلق فرستاده که نام تو در توریه مید مید و نام وصی تو
ایلیا و در انجیل نام تو حمیاطا و وصی تو فارقلیط است و معنی مید مید طیب طیب است و معنی حمیاطا
مصطفی یعنی صدیق اکبر و معنی فارقلیط یعنی حبیب پروردگار و از زبور نام تو ماح ماح یعنی ایلیاء
محو کننده کفر و شرک و نام وصی تو هید است یعنی فاروق اعظم فرمود که وصی مرا بچه شناسی
گفت صفتش او معتدل القامه گرد رو و پهن سینه بزرگ چشم و سطبر ران و باریک ساق و عظیم البطن
سوی المنکبین چون صفت آنحضرت را باتمام رسانید آنحضرت از برابر پیدا شد گفت بابی انت
و امی هذا هو یا رسول الله هذا وصیک پدر و مادرم فدای تو باد اینست بخدا وصی تو می آید زنهار
وصیت کن امت خود را که مخالفت او نکنند و اگر نه هلاک خواهند شد چنانچه امتهای گذشته را
بمخالفت اوصیا بهلاکت رسیدند فرمود که من مکرر امت خود را وصیت نموده ام و آنچه باید گفت
گفته ام اگر حاجت دیگر داری بخواه گفت یا رسول الله دوست دارم که از قرآن چیزی بمن تعلیم
نمائید و از دین و شریعت خود مسایل ضروریه بمن یاد دهید تا از نماز و عبادت شما بهره مند
باشم پس برخاسته تعظیم و تکریم حضرت ولی الله را بجا آورد پس حضرت مصطفی علی مرتضی را فرمود
که آنچه لازم است یاد او ده آنحضرت سوره فاتحه و توحید و معوذتین و آیة الکرسی و بعضی

آیات از سوره آل عمران و اعراف و انعام و بعضی از سورهای کوچک باو یاد داده و از رسول الله
رخصت یافته امیر المؤمنین ع را گفت در کتابها دیده ام که پسر شما حضرت حسین را
باو نمود فرمود بلی پس آنحضرت را نیز وداع کرده رفت و در لیلة الهریر بخدمت آنحضرت آمد
تا صبح در خدمت او جهاد نمود و غایب شد اصبغ بن نباته گوید بعد از ندیق احوال او را پرسیدم
حضرت فرمود هام کشته شد و او را دعا فرمود و بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری ع مرویست
که آنحضرت از آبای خود و از حسین بن علی ع روایت نموده که در صفا دراجی آمده بحضرت امیر
المؤمنین ع سلام کرد گفت یا علی چهار صد سال است که در این مکان به تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر
حق تعالی مشغولم و عبادت او میکنم پدرم باو فرمود که در این مکان طعام و شراب نیست
در این مدت چون زندگانی کرده جواب داد یا مولای من بحق آن خدائی که ابن عم ترا براستی
بخلق فرستاده و ترا وصی او کرده که هر گاه گرسنه شوم شیعیان ترا دعا کنم و هر گاه تشنه شوم
دشمنان ترا نفرین کنم رفع گرسنگی و تشنگی من شود پس این دو بیت خواند ایها السائل
عما دونه النجم العلی ان ما استخبرت عنه واضح الارجلی خیر خلق الله من بعد النبیین علی و به
فاد الموالی و به ضل الغوی و دیگر عزرائیل ع بفرمان او قبض روح میکند و تا حاضر نشود فرزند
متولد نشود و ساقی حوض کوثر و قسیم بهشت و دوزخ است و معروفست موذن اعرافست
و لوای حمد در روز قیامت در دست مومن دکا فردا او بهشت میفرستد و خدا او را امیر المؤمنین
نام نهاده از پیشینیان و پسینیان کسی موسوم باین اسم نبوده حتی از مقربان درگاه احدیت فرد
هست تهمت بر علی چون بر تبان نام خدا بر کسی غیر از تو اطلاق امیر المؤمنین و معجزات
وی از حد و حصر بیرون است از انجمله مقتول مبنی را زنده کرد و در خدمت آنحضرت بود تا در صفین
شهید شد و بر گردانیدن آفتاب است دو مرتبه و سنگ حضرت موسی است که در حین سفر آورد و
آب از او جوشید تا لشکر او سیراب شدند و اخبار از مغیبات آینده داده بود و احوالات میثم
تمار و رشید هجری و قنبر ره و از این قسم بسیار است و مخالفین بر همه اینها اتفاق دارند
بلکه زیاده از شیعیان بفضیلت آنحضرت را قایلند فضیلت آنحضرت از آیات قرآن مجید بسیار است

که خداوند عالمیان در شان او فرستاده است و عامه اتفاق دارند که در شان آنحضرت نازل شده
و قریب سیصد آیه است بجهة آنکه اکتفا مینماید آیه انما ولیکم الله آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک آیه مباهله آیه انما انت منذر
آیه وقفوهم انهم مسئولون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آیه آمنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین آیه واعتصموا بحبل الله آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء آیه وکفی الله
المؤمنین القتال آیه فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون آیه ام حسب الذین اجترحوا السیئات
آیه والسابقون السابقون آیه یا ایها الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا آیه من
المؤمنین رجال صدقوا آیه اهدنا الصراط المستقیم آیه وارکعوا مع الراکعین آیه الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار آیه واسئل من ارسلنا آیه یا ایها النبی حسبک الله آیه کفی بالله شهیدا آیه هذان
خصمان آیه ان الذین لا یؤمنون عن الصراط لناکبون آیه افمن کان مؤمنا آیه والذین آمنوا
بالله و رسله اولئک هم الصدیقون آیه فان الله هو مولیه و جبرئیل آیه یوم لا یخزی الله النبی آیه
اولئک هم خیر البریة آیه و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر آیه فاستوی علی سوقه آیه الم احسب
الناس آیه و یشاقق الرسول من بعد ما تبین آیه و یؤت کل ذی فضل فضله آیه افمن یعلم
انما انزل الیک آیه فانقلبوا بنعمة من الله و فضل آیه فی بیوت اذن الله آیه لا تحرموا
طیبات ما احل الله آیه و جعل لی لسان صدق علیا آیه والعصر ان الانسان آیه ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی آیه و لتعرفنهم فی لحن القول آیه من جاء بالحسنة آیه فاذن مؤذن
آیه فی مقعد صدق آیه و لما ضرب ابن مریم آیه یقولون آمنا بالله و بالرسول آیه هو الذی
خلق من الماء بشرا آیه و اولوا الارحام بعضهم آیه الیوم اکملت لکم دینکم آیه و اذان من الله
آیه طوبی لهم و حسن مآب آیه فاما نذهبن بک آیه بینهما برزخ آیه و نادی اصحاب الاعراف
آیه و نزعنا ما فی صدورهم من غل آیه اجعلتم سقایة الحاج آیه انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس آیه هل اتی علی الانسان آیه و اقام الصلوة و آتی الزکوة والموفون بعهدهم آیه و من
یطع الله والرسول آیه لیس البر بان تأتوا البیوت آیه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن

آیه

آیه ءاشفقتم ان تقدموا آیه قل هذه سبیلی ادعوا آیه فاذکروا نعمة الله علیکم آیه فما یکون لی
ان ابدله آیه سأل سائل آیه الیوم یئس الذین کفروا آیه و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه آیه و سیعلم
الذین ظلموا آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله آیه و لقد عهدنا الی آدم آیه فاوحی الی
عبده ما اوحی آیه والنجم اذا هوی و احادیث که متفق علیه عامه است و جمیع مسلمانان از همه
فرقه با غلاة و خوارج بنام الحدیث اکتفا مینماید از برای سهولت تا حجت باشد والله تعلیم
الحدیث ح غدیر خم ح خیبر ح مودت ح منزلت ح طایر ح جابت ح سد الابواب
ح النجوی ح البراءة ح الافتخار ح القضاء ح البیعة ح المواخاة ح حب الاربع ح ثقلین
ح الولایة ح رسوخ الایمان فی قلبه ح خاصف النعل ح لحمک لحمی ح انا و علی من نور واحد
ح المدینة العلم ح انا دار الحکمة ح انه اقرب الناس الی رسول الله ح استغفار عمر فی امر الخلافة
ح الاعانة ح الرأس ح المولی ح الاخوة ح النور ح السلام ح الشجرة ح اللواء ح المخاطبة با
امیر المؤمنین فی عهد رسول الله ح بیعة الرضوان ح المارقین ح المباهلة ح القاسطین الناکثین
ح اشتیاق الجنة ح المعراج ح خطاب الله تعالی فی لسان علی ح الاعراب ضربة عمرو بن عبدود
ح بدر ح احد ح مکتوب علی العرش ح التزویج حدیث رد الشمس ح الکساء ح انه مع الحق ح
قتل عمار ح اکمال الدین ح و تمام النعمة ح وصف الشیعة ح خضیب ح العمود ح قسیم الجنة
والنار ح سقایة الکوثر ح درنوک ح مواخاة الملائکة ح اعلم الناس ح التمنی ح نوم
ح بیان حب علی ح بیان بغضه ح بیان اول من آمن ح خروج عایشه و کلاب حوأب
ح انه افضل الاوصیاء ح اول من صلی القبلتین ح المخاطبة با امیر المؤمنین فی عهد رسول الله
ح سبقة الاسلام ح فضیلة یا قوت ح مولوده ح انه افضل الانبیاء ح خلافة الائمة ح المهدی من
ولده ح التراب ح الاعانة ح الامانة ح نقض الکواکب رسوخ الایمان فی قلب شیعته ح انه سید
المرسلین ح شیعته هم الفائزون ح انه لقرآن مع علی ح انه افضل الاصحاب ح انه خیر البریة
ح علی خیر البشر ح لا یدخلون الجنة مبغضه ح ولد الزنا مبغضه ح الزبیر فی معرکة ح یوم
وفات النبی و دفنه بالنخیل ح حجة یوم الشوری ح قاضی دینی و وصی ح کسر اصنام ح

تعلیم جبرئیل تح یوم النور تح هام بن هیم تح غرقه الجنی تح حرب مع الجن و در کتاب کشی مسطور است
که جابر بن عبد الله انصاری در اواخر عمر عصائی بدست گرفته بود و در کوچهای مدینه میگشت
و میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابیطالب
فمن ابی فلینظر الی شان امه علی امیر المؤمنین حیدر بعد از حضرت پیغمبر ص از سایر مردمان بهتر است
و هر کس از این معنی ابا کند کافر است و همچنین خطاب بگروه انصار نموده میگفت ای جماعت انصار
اولاد و فرزندان خود را بمحبت امیر المؤمنین ع پرورش دهید و بزیور دوستی مرتضی بیارائید
هر کدام از اولاد که از محبت آنحضرت سر باز زند تحقیق حال مادرش باید نمود که آن قصور
از آنجاست یعنی ولد الزنا است و احادیث بسیار که از حد تواتر درین باب گذشته وارد شده
که حرامزاده دشمن آنحضرت است و دشمنی آنحضرت علامت کفر و نفاق است و مبغض او اگر با
عمل هزار پیغمبر باشد البته بجهنم میرود هر که آنحضرت را با اهل بیت او و شیعیان ایشان دوست
ندارد البته مادرش بجانب خانه رفته و ارباب سیر نقل کرده اند که ابودلف عجلی که از امرا
نامدار است و غلو او مرتبه بود در تشیع که روزی در مجلس میگفت که هر که در تشیع غلو ندارد ولد
الزنا است و پسرش با مصاحبان خود میگفت که من در تشیع غلو ندارم چون این حرف باو
رسید گفت البته اگر راست میگوید منکه مادر او را خریدم استبرا ننموده ام و با او مباشرت
کردم حرامزادگی او از آن است فرد امام حق کسی داند علی را که اندر مادرش داند
خطا نیست و فاجران بلخ و تورانیان و حرامزادگان ماوراء النهر با وجودیکه خود را از
سنیان روم و هند و عرب بهتر میدانند و تعزیه جناب امام حسین ع میدارند و در ایام عاشورا
تبرا از یزید و ابن زیاد و عمر سعد میکنند بغض ایشان با امیر المؤمنین ع نسبت بسایر عامه بیشتر است
و تعصب ایشان شدیدتر مشهور است که در زمان سلطنت صاحبقران امیر تیمور گورکان
متعصبان ماوراء النهر با وجودیکه خود را از سنیان روم و هند بهتر میدانستند محضری کرده بودند که بر هر مسلمانی
واجب است که بغض علی را اگرچه بمقدار دانه جوی در دل داشته باشد چراکه فتوی بقتل عثمان
داده بود از امیر تیمور توقع داشتند که فرمان داده در ممالکش رواج بدهد و مهر کند امیر تیمور

چون معتقد شیخ زین الدین تایبادی بود فرمود تا پیرمن در این کاغذ خط بنهند من بحکم این امر
فرمان نخواهم داد پس آنمحضر را بخدمت آن پیر ربانی فرستادند در حالیکه دست در گل
داشت و بتعمیر خانقاه مشغول بود بی آنکه دست را بشوید بخاک دست مبارک را با گل
نمود و پشت محضر را نوشت که وای بر عثمان که مرتضی علی فتوی بقتل او داده است
امیر تیمور متنبه شد و آن متعصبان را تنبیه بلیغ نموده آن فضیحت بهمین گذشت گویند این
بیت را هم شیخ بر پشت محضر نوشت گر نگویم من خدایت یا امیر المؤمنین پس چگویم
در ثنایت یا امیر المؤمنین در کتاب تورات هود و قبالا مسطور است که ایلیا وصی او
و مادو بنا نزدا از کعبه بلند ازد و دست دراز کرده قرص آفتاب بدست آرد و دیگر بت
پرستی و بت فروشی را از میان مردم برطرف کند و هر که او را دوست دارد هرون را
دوست داشته است و در کتب یهود مسطور است و در کتاب دهر بلغت ترکوم نوشته است
و کنبوبای عمو سا یعنی در آن کتاب قسم از آن نوشته است که خمس مال را بر هرون حق
تعالی حلال کرد و همچنین بر پیغمبر آخر الزمان و اهل بیتش و دامادش سنفر که نایبین ذاتان و عمران
دیگر آنکه بدسجبان امت موسی باشند خمس را از ایلیا و فرزندانش ببرند و دشمنی او و اولاد
او را در دل گیرند و محبت او را بیرون کنند و دشمنی ایلیا را بهم کشند در میان مردمان تا روز
قیامت خدای موسی و هرون بر دشمنان او لعنت کند و در کتاب برلیسبو میو نوشته است
که هر کس نطفه او در حیض بسته شده دشمن بلقاطلین و اولاد اوست و دشمنی ایشان در دنیا عار است
و در آخرت خار و عذاب نار و ذلت و خواری بر ایشان است و از فضایل آنحضرت آنستکه بتان را
از کعبه انداخت و پای بر کتف حضرت رسالت ص نهاد و این حکایت در روز فتح مکه بود چون
حضرت رسول ص از طواف خانه فارغ شد متوجه شکستن بتان شدند که در نواحی خانه چیده
بودند و قدمهای آن اشکال را در زمین محکم کرده بودند و چوبی در دست داشت بقدر نصف
نیزه بر زمین میانداخت و میگفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آن بتان را
با آنکه بقلع و سرب و گچ بر زمین محکم چسبانیده بودند باشاره آنحضرت بقفا می افتادند و اشاره

واشاره از قفای هر کدام که میکرد بر رو می افتادند و بروایتی سر نیزه را بچشم بتان میخلانید تا کفار
بدانند که از آنها نفع و ضرر متصور نیست چون بعضی بتان را بلند نصب کرده چنانکه دست کسی
بآنها نمیرسید امیر المومنین ع بعرض رسانید که پای مبارک بر کتف من گذارده آنها را فرود افکنید
آنحضرت فرمود یا علی ترا طاقت ثقل نبوت نیست تو پا بر کتف من نه و از این ثواب بهره مند
شو امیر المؤمنین ع امتثالا للامره پا بر دوش آنحضرت نهاده بتان را بر زمین انداخت در این حال
از او پرسید که یا علی خود را چگونه می یابی گفت یا رسول الله چنان می بینم که حجابها
کشوف شده و گویا سرم بساق عرش رسیده و بهر چه دست دراز کنم بدست در آید فرمود که یا
علی خوشا بحال تو که کار خدا میکنی و خوشا بحال من که بار حق میکشم و بروایتی گفت یا علی رسیدی
بآنچه میخواستی گفت بلی بخدائی که ترا براستی بخلق فرستاده که اگر خواهم دست باسمان توانم
رسانید پس چون همه را بر زمین انداخت در نزدیکی میزاب از جهت شفقت برسول الله و رعایت
ادب خود را چنان از جای بلند بر زمین انداختم و المی بمن نرسید و حضرت فرمودند چگونه الم
بتو رسد و حال آنکه محمد ترا برداشته بود و جبرئیل فرود آورده محققان بیان نموده اند که
شب معراج میان محب و محبوب ملاقات معنوی تحقق یافته و در منزل قاب قوسین
او ادنی باختصاص مکالمه و ادای راز و نیاز مخصوص گشت و هستی و هیبتی زیاد در وی
داد حرارتی بی اندازه حادث شد که اگر دست رحمت الهی بر کتف آنحضرت نرسیدی
شدت آن حرارت را طاقت نیاوردی چون محل اثر بدید قدرت انحرافات از قدرت
کائنه یزدانی میل برودت نمود بحسب الطاف حضرت اعلیا پای مبارک در کتف حضرت رسالت ص بر آن اثر
نهاد که رحمت الهی مس کرده بود و حسان بن ثابت با آنکه صفحه اعتقادش مرقوم رقم نفاق و شقاق
در زمره آن جماعت که با معاویه حشر خواهد شد آن فهم جوهری را در رشته والحق این کرامتی
عظیم که حقتعالی آن مهر سپهر ولایت را باین شرف کبری اختصاص بخشیده و با حضرت رسالت ص
از جانب الله ما مور بآن نشده باشد و مرتکب کشف آن نگردیده والله تعلیم و بزرگواری و فضیلت
آنحضرت را ملائکه و پریان و آدمیان از احصای آن عاجزند و شاید هشتاد هزار حدیث صحیح مسند مشهور در

درمیان امت خصوصا در نزد اهل سنت باشد و در بیان صفات حمیده آنحضرت این رباعی را شافعی
از فقهای ایشان گفته است شعر لو ان المرتضی ابدا محله لاضحی الناس طرا سجدا له وکفی فی الفضل
مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله ومات الشافعی لیس یدری علی ربه ام ربه الله
حاصل این نظم آنست که شافعی میگوید نمیدانم که علی پروردگار منست یا الله تعالی علی حبه جنه
قسیم النار و الجنه وصی المصطفی حقا امام الانس و الجنه وگفته این بیت در جنب بزرگواری او
هجو است اسامی جماعتی که امراء آنحضرت بودند صاحبان سر و از جمله مریدان کامل و بنده آستانه
شاه ولایت نشان بودند باصطلاح قلندران هفده کمر بسته میگویند اما ایشان نه آن کسانی
اند که ایشان میگویند سلمان فارسی رضی الله عنه ابوذر غفاری مقداد بن اسود الکندی عمار بن یاسر
جابر بن عبد الله انصاری حذیفه بن الیمان ابو ایوب انصاری قیس بن سعد مالک اشتر
و سلیم تمار نوف بکالی کمیل بن زیاد نخعی عمرو خزاعی حارث همدانی خزیمه ما شاب قیس هلالی
محمد بن ابی بکر رضوان الله علیه و بطریق دیگر حجری سعد بن حنیف حجر بن عدی طرماح بن عدی
داخل اند و بروایت دیگر سلمان فارسی ابوذر غفاری مقداد بن اسود الکندی جابر بن عبد الله
انصاری مالک بن اشتر النخعی اویس القرنی محمد بن ابی بکر الیمنی حجر بن عدی الکندی عدی بن
حاتم الکندی الطائی عمرو بن حمق الخزاعی عروه المرادی عمار بن یاسر العنسی صعصعه بن صوحان
العبدی عمرو بن وهله الکسائی احنف بن قیس تمامی حارث بن قدامه سعدی خالد بن معمر السدوسی و
خلق دنیا در وجود شریف آنحضرت چهار طایفه شده اند اول افراط نموده اند و در محبت او
غلو نمودند و او را خدا دانستند و طایفه دیگر تفریط نموده اند و تقصیر در حق او کردند و او را
ناسزا گفتند و طایفه دیگر از راه عناد او را خفت دادند و در مرتبه چهارم امامت دانستند و طایفه
جلیله شیعه اثنی عشریه او را بلا فاصله بعد از پیغمبر امام دانستند و آنها که خدا دانستند اول مفوضه
میگویند که الله تعالی واگذاشت کارها را بعلی مثل قسمت کردن ارزاق خلایق و حاضر شدن در نزد
تولد و غیره امور آنچه میخواهد میکند و ایجاد میکند و خدا را در آن مدخلی نیست سائیه اصحاب عبد الله بن
سبا اند از نصیریان روزی عبد الله بآنحضرت گفت انت انت یعنی انت الله آنحضرت خواست

بکیرد کریخت و با باط مدینه رفت حضرت امیر لشکری فرستاد و برخی از اصحاب او را کرفتند
و آوردند آنحضرت فرمودند تا کودها کندند و در آنجا آتشی کردند و ایشانرا بسوزانیدند و چون ایشانرا
در آتش می انداختند میکفتند یقین ما زیاده شد که تو خدائی که ما را با آتش میسوزانی و چون آن
حضرت را شهید کردند کفتند او نمرده است بلکه زنده است و در ابر است و رعد آواز اوست
و برق تازیانه اوست بزیر خواهد آمد که دشمنان را بکشد و کویند این و آنرا الجنت بلکه شیطانرا
بصورت علی کردید و کشته شد غرابیه از غالی کویند خدا جبرئیل را بعلی بن ابیطالب فرستاد و او غلط
کرده بمحمد رفته از آنکه محمد بعلی مانند بود مثل غراب که بغراب شبیه است استغفر الله لعنت کنند صاحب
دلس را که جبرئیل است که وحی رسالت از علی به محمد فرو برد و بعضی کویند او خداست شریعیه از غالیان
کویند که خدا بر نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین فرود آمده و ایشان خدایند غیریه کویند که خدا در علی تنها فرود
آمده و او خداست و کویند او افضل بود از رسول خدا و این کفر صرف بحت در زندقه و طایفه اهراره
دعویان تشیع این اعتقاد دارند و طایفه از ایشان بچنین قایلند که مراد از سلمان و مقداد و عمار و
ابو ذر و عمرو بن امیه ظهری باشند و کویند این پنج نفر موکلند بر مصالح عالم از جانب علی که او خداست
و اول این مقدمه در بصره واقع شد که هفتاد نفر از طایفه زط کویند که هندو باشند آمدند و کفتند بزبان هندی
که تو خدائی حضرت فرمود من خدا نیستم من بنده خدایم ایشان قبول نکردند و اصرار بر این معنی داشتند
حضرت امر فرمود که چاهی کندند و ایشانرا در آنجا کردند و کشته شدند از دود و در کتاب
مستجبار هندوان مسطور است که کنکر خداست و ما او را خدا میدانیم زیرا که او زنده میکند و میمیراند
و آنچه مسلمانان میکویند خدا نیست و غلط میکویند مبر دشت او راه نیافته و آنچه عوام الناس
و قلندران و حشرات الارض و درویشان میکویند که آنحضرت هفتاد مرتبه نصیر را زنده کرد و او بند
و کشت و او میکفت تو خدائی بعد از آن ندا از جانب خدا رسید که یا علی کل دنیا بنده منند کو
این بنده تو باشد محض کفر و زندقه است و افترا و دروغ است بر خدا و هرکس این را باور میکند
یا اعتقاد باین دارد کافر است و ابد الآباد در جهنم خواهد بود و خدا غنی است از آنکه شریک
در خدائی و عبادت داشته باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و آنچه فقیر برای العین

از غالیان دیدم و در شیوخ اعتقاد ایشان است که در راه بغداد بمنزل هرون آباد رسیدیم و در
میان جنکل فرود آمدیم که غلیان و قهوه صرف کنیم رفقا درخت عظیمی آتش زده بودند و در
کنار آن نشستیم فقیر کاهی اصلاح آتش میکردم و همه بر آتش میزدم ناکاه دستم سوخت مردی
همراه بود مردم هند هارکفت ترسیدی از آتش کفتم کار آتش سوزانیدن است آمرزد
کفت شما دعوی تشیع میکنید و آتش شیعیانرا نمیسوزاند میخواهی بتو بنمایم که شما شیعیان
دروغ میکوئید و علی را دوست نمیدارید ناکاهی کشید و این را خواند بارها کفته ام بخلوت دل
علی الله و غیره باطل و تختهای آتش بسیار برداشت و در کریبان و سینه خود انداخت و دست
در درون آتش و زیر آن فرد میکرد یا علی یا علی میکفت تا مدت طویلی که آتش در سینه و بغل او بود
خاموش شد و اصلا متضرر نشد و زره ترشش نکرد کویا دست او در میان آب بود بعد از آن
رو بما کرد و کفت دانستید که شما شیعه نیستید فقیر کفتم مکر تو علی اللهی هستی کفت بلی من چه پروا دارم
از کسی ناکاه خنجری در میان داشت کشید ما ترسیدیم که بر ما زند بضربت هر چه تمامتر بشکم و سینه
خود زد بنحوی که سر خنجر خم شد و جراحتی در بدن او بهم نرسید رو بما کرد و کفت شما نور علی را
حاضر و ناظر نمیدانید و میکویید که در غالب مثال است با آنکه در قالب اصلی موافق اعتقاد
شما زیاده از سه روز در قبر نمیماند پس بهمان جسد اصلی یا قالب مثال در حضور بندکان خدا
ایشان حاضر میشود پس بکجا میرود و از قبر چه میخواهد که او در قبر بماند این قدر راه چرا میرود
این رکعت و برخواست با جمعی بیادکان روانه شد و ما را وداع کرد در وقت عدد ازواج
آنحضرت فاطمه زهرا بود و چون آن ستیده زنان عالمیان بود تا در حیات بود حرام بود بر
حضرت امیر المومنین که زن دیکر کیرد بر سر آنحضرت سرفا و جلالا لها و این از جمله خصایص آن
حضرت و اکر علی نبود حضرت فاطمه کفو و همسری نمیداشت که در دنیا شوهری کند و بعد از فوت آنحضرت
امامه بنت ابی العاص بن ربیع که دختر زینب بنت رسول الله کرفت و دیکر ازواج او لیلی بنت
مسعود تمیمیه بود و اسماء بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه و ام سعید بنت عروه و حنفیه که نام
او خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه که چون ابو بکر لشکر بجنک مسیلمه کذابه فرستاد و او را کشت حنفیه را

عدد ازواج حضرت

باسیری آوردند حضرت او را مسلمان نمود و آزاد ساخت و بعقد خود در آورد و چهار نفر ایشان از
جزایرند و حنیفه یازده نفر ام ولد بودند عدد اولاد الحسن والحسین بودند و محمد الاکبر و عبدالله و ابوبکر
و عمر و عثمان و جعفر و عبدالله و محمد الاصغر و یحیی و عباس و عون و محمد الاوسط است اناث زینب
الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و رمله الکبری و ام هانی و میمونه و زینب الصغری و ام کلثوم الصغری
و رقیه و فاطمه و امامه و ام الکرام و ام سلمه و ام جعفر و جمانه و نفیسه که در صغر سن فوت شد و محسن
شقیق که سقط شدند پس حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از بتول طاهره اند و محمد اکبر
از حنفیه و عبدالله و ابوبکر از لیلی بنت مسعود است و عباس و عثمان از اسما بنت عمیس است
که اول زن جعفر طیار بود و بعد از شهادت جعفر در موته او را ابوبکر خواست و محمد بهم رسید پس
ابوبکر او را طلاق داد و آنحضرت او را گرفت و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص است
و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان ام سعید بنت عروه است ایشان را که نام بردیم از زنان نکاحی
اند و باقی ایشان از اولاد مادر ام ولد است و ام کلثوم و زینب را به پسرهای جعفر طیار داد
و آنچه مشهور است عمر بن خطاب ام کلثوم را بنکاح خود در آورده بود این راوندی و یکی از
مشاهیر فضلای شیعه است انکار این حال نموده و منع صحت این خبر نموده و بروایت ابی بصیر
از ابی عبدالله محمد بن مسعود از محمد بن حمیه بن اسمعیل از ابی عبدالله الزینبی از عمر بن اذینه که او
فرمود که از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردند و گفتند ای مقتدای و پیشوای اهل سنت
ما را الزام و اسکات می نمایند در تزویج امیر المؤمنین ع دختر خود ام کلثوم را بعمر بن الخطاب و
میگویند که اگر عمر مرضی امیر المؤمنین نبود پس چرا دختر خود را با او میداد و بنکاح او راضی میشد
و در حالتی این سؤال آنحضرت تکیه کرده بود راست نشست و فرمود آیا جماعتی هستند
که میگویند که این حال از امیر المؤمنین ع واقع شده بود و دختر خود را بعمر داده گفتند بلی بعضی را
اعتقاد بصحت این واقعه هست حضرت فرمود که آن گروه که ایشان را اعتقاد است حقیقت از راه
آگاه نیست از مسلک خود دور افتاده اند و از هدایت کامله محفوظ نگشته اند دروغ میگویند
و این حالت از امیر المؤمنین واقع نشده و این خبر بدروغ نسبت داده از جمله افترا و بهتان است آیا

امیر

امیر المؤمنین ع قادر نبوده که دختر خود را که میداد بوجهی از وجوه خلاص کند از عمر و یا فرزند خود را
بعمر ندهد بدانکه فرمود من این قصه را برای شما بیان کنم بدانید که چون عمر بر سریر خلافت نشست بی
شد کسی نزد امیر المؤمنین ع فرستاد ام کلثوم را خطبه کرد شاه اولیا از آن کار ابا کرد پس
عمر بعباس که عم حضرت امیر المؤمنین ع بود گفت ای عباس اگر شما ام کلثوم را بمن تزویج نکنید
من ترا از منصب تو عزل کنم و به دیگری خواهم داد عباس چون این حکایت بشنید بترسید و این
حال را بامیر المؤمنین ع عرض کرد شاه اولیا از گفتار او امتناع نمود چنانچه عباس معلوم کرد
که حال تزویج ام کلثوم بعمر بهم نمیرسد چون شاه اولیا معلوم فرمود که این صورت واقع نمیشود
و عزل عباس را خواهد کرد کسی بطلب جنیه فرستاد از اهل نجران و نام جنیه سحیفه بنت حریره بود
پس چون آنحضرت جنیه را طلب کرد آن جنیه بخدمت شاه اولیا رسید فرمود که بشکل ام
کلثوم در آمد و بعد از آن او را بخانه عمر فرستاد و هرگاه عمر میخواست که با او مقاربت کند
ممکن نمیشد و در این حالت حیران بود و میگفت ما فی الارض من اهل بیت اسحر من بنی هاشم یعنی
در روی زمین ساحرتر و مکارتر از بنی هاشم اهل بیتی نیست و میخواست که حال خود را با
اظهار کند که دست غیبت شکم او را پاره کرد و بعد از قتل او سحیفه آنچه میراث با او رسید
جمع کرده متوجه نجران شد و بعد از آن حضرت ام کلثوم را ظاهر گردانید و بروایت دیگر
عباس گفت روز جمعه حاضر شدم که عمر بعد از خطبه گفت ایها الناس هنا رجلا من اصحاب
رسول الله ص قد زنی و هو محصن و قد اطلع امیر المؤمنین وحده فما انتم قائلون یعنی ای مردمان
بدرستیکه مردی از اصحاب رسول خدا ص زنا کرده بزنی شوهر دار و امیر المؤمنین عمر به تنهائی
بر آن اطلاع یافته شما هرچه میگوئید بگوئید از چهار جانب آواز بر آمد که عمر را بگواه احتیاج
نیست اگر میفرماید آن زانی را بکشیم پس از منبر بزیر آمد و با عباس گفت اگر علی دختر
خود را بمن ندهد آنچه گفتم بکنم عباس بخدمت امیر المؤمنین ع آمد و مقدمه مذکوره را نقل کرد حضرت
فرمود من پیش از گفته شما دانستم و لیکن من این کار نکنم عباس گفت او مرد صاحب ستیزه است
اگر تو نکنی من بضرورت بکنم اگر تو خواهی رفع خصومت شود چنان خیال کن که این دختر

بنود پس عباس بعمر گفت که اگر علی این کار نکند من میکنم و مردمان را حاضر کرد عمر گفت عباس عم
علی است بوکالت او دختر را بمن میدهد و عباس ام کلثوم را بعمر خطبه کرد و بروایت دیگر ام کلثوم
چهار ساله بود عمر چهار هزار دینار مهر او را فرستاد و او را بخانه برد و چون برد امیر جعده
نشاید ریش عمر را گرفت و سیلی بر عمر زد عمر او را بر زمین نهاد و گفت این جسارت از بنی هاشم است
فاضل هندی در کتاب خود چنین ایراد کرده که جنیه هر شب لقب فرموده امیر المؤمنین ع در پهلوی
عمر میخوابید و لعنه این حکایت مثل حکایت آسیه زن فرعون است ولایات آنحضرت
مکه معظمه مدینه مشرفه و نجد و تهامه و حجاز و کوفه و سواد ان و بصره و جزایر و موصل و حلب و اعراب
و الطائف و نجران و یمن و طایف و مصر و مداین و سا باط و تکریت و جبل عامل و اهواز و شوشتر
و حویزه و فارس و بنادر و جزیره و اردشیر و خیر و اصفهان و قم و کاشان و یزد و دیلم و طالقان
و قزوین و ساوه و اسفرایاد و خوارزم و تمام خراسان و بلخ و کرمان و مکران و سیستان و زابلستان
و غزنین و سرخ و فرح و مازندران و گیلان و آذربایجان و مراغه و ولایت لران و کردان
و اردبیل و مردم بادیه و ری و شهریار و طوس و همدان و دماوند و نهاوند و اهل فرس و روم
تا تارخان و ارتادت و گرگوک و اسکندریه و دیار بکر و سکان دریای فارس و عمان و مخا
و سعدیه و مسکد و لحسا و قطیف و بحرین و صحا و صنعا و زبید و عدن و جده و قادسیه و نهروان
و مداین و کنعان بغیر از شام و بیت المقدس و اریحا و یزد و شالایم و اردن و انطاکیه و عسقلان
و آنچه که بعنوان غصب در تصرف معویه بود باقی ولایات مفتوحه فی الاسلام در تصرف آنحضرت
بود سلوک آنحضرت با رعایا چون زمان خلافت در قبضه اقتدار فرمانفرمائی آنمهر سپهر امامت
و ولایت رسید بعد از آنکه بیست و پنج سال و سه ماه از خلافت خلفای ثلثه گذشته بود و تمام
عمال عثمان را از ولایات معزول کردانید مثل سعید بن عاص از کوفه عبد الله عامر را از عراق و عبد الله
بن ابی سرح را از مصر و معویه را از شام و ولید بن عقبه را از مداین و بروایتی قیس مکی با ابو
موسی اشعری عامل کوفه بود و او را معزول کرد از کوفه و قثم بن عباس را والی مکه کردانید
و سهل بن حنیف را والی مدینه کردانید و عثمان بن حنیف را والی بصره کردانید و بعد از عزل

ولایات آنحضرت

ابو ایوب

او بروایتی عباس را به بصره فرستاد و خلیفه او زیاد بن امیه بود و اشعث بن قیس کندی که عثمان
او را والی آذربایجان کرده بود تا حدود دریای طبرستان و حلب و طرف عرب و همه حدود
مراغه او را معزول نمود و مالک بن حارث نخعی را امیر جیش نمود بلکه سپه سالار و چون
محمد بن ابی بکر را فجار مصر شهید کردند باز مالک را حاکم مصر کردانید و عمر بن سلمه بن عبد
الاسد مخزومی عامل بحرین بود او را معزول نمود و نعمان بن عجلان زرقی را حاکم بحرین نمود
و مصقله ابن هبیره شیبانی را از اردشیر معزول و باز بمالک داد و مداین را بسلمان
فارسی داد و پادشاه یمن را معزول نمود و اکثر روزها در بازارها میگردید پیاده و تازیانه
خود را بر دوش مبارک گذاشته و مردم را نصیحت میکرد و از عذاب الهی میترسانید
و ترازو و کیل و گز مردم را در بازارها درست میکرد و حدود الله را جاری میساخت
و خود بنفس مبارک گوشت و سایر مایحتاج خود را میخرید و بر دوش بر میداشت فقرا و
سایر موالیان میگفتند یا امیر المؤمنین بما ده ما بر داریم در جواب میفرمود ابو العیال
احق بحمله روزی غلام سیاهی در نزد آنحضرت اقرار دزدی کرد حضرت فرمود
تا دست آن سیاه را ببریدند سیاه دست خود را برداشته از دار الاماره بیرون آمد
و گریه میکرد و آنحضرت را مدح مینمود و میگفت مرا از عذاب الهی نجات داد کسی که امام بود مرا
از عذاب نجات داد کسیکه بشیر و بشیر پیغمبران بود یکی از اصحاب این را شنید آمد و بخدمت
آنحضرت عرض کرد که آن سیاه شما را مدح میکرد با وجودیکه دست او را بریده بودید آن
حضرت سیاه را طلبید و دست بریده را بجای خود گذاشت و دعا کرد دست او بحال اول
معاودت نمود جهاد آنحضرت بعد از حضرت رسالت پناه ص اتفاقیست در آنکه در ایام
خلافت خلفای ثلثه از مدینه مشرفه حرکت نکرد در ایام سلطنت وی حرب اول آنحضرت جنگ
جمل است که آنرا قتال ناکثین میگویند برای آنکه طلحه و زبیر برای امارت بصره و کوفه با آنحضرت
بیعت کردند و چون آنحضرت نفاق ایشان ظاهر بود حکومت این دو بلاد را بایشان نداد پس
طلحه و زبیر نکث عهد کردند و بیعت آنحضرت را شکستند و بهانه عمره از مدینه بیرون آمده عایشه

وبینانی سیفدن

دربکه بود او را بر بافتند و رو در بصره نهادند چون بحوأب رسیدند سگان آنجا بفریاد آمده عایشه
پرسید این چه آبست یکی گفت آب حوأب عایشه پشیمان شد زیرا که از حضرت رسالت شنیده
بود که یکی از زنان او بعزم قتال ظلم بیرون رود از مدینه و بآب حوأب رسد سگان آنجا بکیاک
برا و حمله آورند وصد کسنند طلحه و زبیر فی الحال پنجاه کس یافته آمدند و شهادت دادند که این
آب حوأب نیست و این اوّل شهادت زور بود که در ایام اسلام دادند و عایشه را راضی کرده
برداشتند و ببصره بردند و عامل آنحضرت را بیرون کردند بصره را بتصرف در آوردند و میان
آنحضرت و ایشان حرب واقع شد و آنحضرت از مدینه مشرّفه بیرون آمده ببصره رسید و هودج
عایشه را بر شتر لوک که عرب آنرا جمل گویند بستند و سوار شد و نام آن جمل عسکر بود عایشه
چون نام شتر را شنید باز پشیمان شد زیرا که از حضرت رسول شنیده بود که یکی از زنان
من بعزم قتال پسر عم من در بصره بر شتری عسکر نام سوار شود طلحه و زبیر باز شهادت دادند
و شاهد جعل کردند که این شتر عسکر نام نیست پس عایشه در معرکه ایستاد و اصحاب آنحضرت هفتاد
مرتبه شتر عایشه را پی کردند و ابلیس ملعون باز شتر آورده و عایشه سوار شد و در کتب یهود
از کتاب کلومین فرنگان مسطور است که صفورا بنت شعیب زوجه موسی بعد از وفات آنحضرت
با یوشع بن نون وصی او و شتر سوار با لشکر عظیم جنگ کرد صورت کتابت امیرالمؤمنین
بسوی عایشه امّا بعد بدرستی که تو بیرون آمدی از خانه خود در حالتی که عاصی شدی بخدا و رسول
خدا و طلب میکنی امری را که آن جهاد است و خدا جهاد را از تو و زنان دیگر ساقط کرده است
و گمان تو اینست که میخواهی اصلاح کنی میان مردمان پس خبر ده مرا که کی زنان لشکرکشی کردند
و سردار سپاه شده اند و گمان تو این است که طلب کننده خون عثمانی و عثمان مردیست
از بنی امیّه و تو زنی از بنی تمیم ابن مره و قسم بخورم بجان و عمر خودم که عارض ساختی بلا را
بر دوش خود کردی معصیت را و آنچه تو مرتکب شدی گناه او بزرگتر است از گناه
کشندگان عثمان و خشم در نیاوردم تا آنکه مرا بخشم در نیاوردی و بجوش در نیاوردم تا آنکه
مرا بجوش در نیاوردی و حال آنکه تو در پیش کشندگان عثمان بودی و میگفتی اقتلوا

نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این ریش پهن را خدا بکشد این ریش پهن را و تو اولی بدادن
دیت و خون عثمان بودی خدا نهی کرده است زنان پیغمبر را که در خانه بنشینند و بیرون نیایند
و طلب امری که از ایشان نباشد نکنند زنان را لشکرکشی چه کار این غش و فریبی که از تو
صادر شد اسلام را هلاک کردی و فرزندان خود را کشتی ای عایشه از خدا بترس و بمنزل
خود در خانه بنشین جواب نامه ای پسر ابوطالب کار از عتاب گذشت و من باطاعت و فرمان
برداری تو داخل نمیشوم پس هر چه میخواهی بکن و آنچه از دستت بر آید تقصیر مکن پس آنحضرت
محمّد ابا بکر را فرستاد و گفت برو و بگو که از این فریبی که از تو صادر شد اسلام را خراب
کردی دست بردار و اگر نه ترا طلاق میدهم محمّد که آمد فایده نکرد و برگشت و جنگ در
گرفت حضرت محمّد حنفیه را فرستاد که برو شتر عایشه را پی کن محمّد آمد حنبه سر راه گرفتند
و او نتوانست که بر شتر عایشه دست یابد برگشت حضرت امام حسن را فرستاد آنحضرت آمد
و شتر عایشه را پی کرده و لیکن او را سر از زیر کرده او را گرفت چون برگشت و بخدمت پدر
بزرگوار آمد محمّد حنفیه خجل شد فرمود حضرت ای فرزند دلگیر مباش از اینکه بر عایشه دست نیافتی
که تو فرزند منی و حسن فرزند رسول خداست و در این تفاوت بسیار است و اهل سنت
میگویند عایشه از این عمل پشیمان شد و چندان گریست که کور شد و توبه کرد حضرت توبه او را
قبول کرد و توبه عایشه نزد شیعیان اصلی ندارد اقرار عایشه بتقصیر خود زمخشری در ربیع
الأبرار از جمیع ابن عمیر نقل میکند که داخل شدم بر عایشه پس با او گفتم که کی دوست ترین مردمان
برسول خدا و کی عزیزترین مردمان و گرامی تر بود گفت فاطمه جمیع گفت سؤال من از زنان
نبود بلکه از مردان است عایشه گفت شوهر فاطمه و چه منع میکند مرا و باز میدارد که نگویم
بحق خدا که اگر روزه باشم همین است که گفتم جمیع گفت پس چه بر جنگ او شدی زیرا که با او
کارزار کردی پس عایشه رو پاک را از سر کشید و بگریه خود فرود آورد و گریست گفت
آدمی امری بود که جاری شد بر من که جنگ تمام شد سی هزار کس از لشکر عایشه کشته
شده بودند و بروایتی دیگر سی هزار کس از طرفین کشته شده بود و چون عایشه را گرفتند

شاه جهان پناه فرمود داخل بصره گردند پس عمار یاسر و مالک اشتر رفتند نزد عایشه بشماتت
عایشه گفت یا ابا الیقظان این کیست که همراه تست گفت مالک اشتر گفت تو بودی که این
کارزار کردی در معرکه با عبدالله زبیر و او را بر خاک انداختی و میخواستی بکشی مالک گفت بلی
و اگر نه این بود که عبدالله زبیر مرد بزرگ بود هر آینه او را میکشتم و راحت میدادم مسلمانان را
از دست او عایشه گفت مگر نشنیدی قول پیغمبر ص که فرمود که بنتوان کشت مسلمانان را مگر آنکه
بعد از ایمان آوردن کافر شود یا زنا کند بعد از آنکه محصن باشد یا کسی را بجرم کشته باشد
مالک گفت یا ام المؤمنین یکی از این سه چیز میکشتم یعنی مرتد شده بود و عبدالله پسر
خواهر عایشه بود پس مالک این شعر را انشا کرد اعائش لولا اننی کنت طاویا ثلاثا
لالفیت ابن اختک هالکا غداة یدعو والرجال تحوزه باضعف صوت اقتلونی ومالکا
فلم یعرفوه اذ دعاهم وغمه خدب علیه بالعجاجة بارکا فنجاه منی اکله وشبابه
وانی شیخ لم اکن متماسکا مقالات امیر المؤمنین ع در معرکه با زبیر چون صفوف قتال آراسته
شد زبیر بمعرکه آمد مبارز طلبید امیر المؤمنین ع بمعرکه رفت زبیر پرسید یا امیر المؤمنین از شمشیر
تو ایمنم حضرت فرمود بلی و بعد از آن گفت یا ابا عبدالله چه بر این داشت ترا که این کار کردی
گفت از برای خون عثمان آنحضرت فرمود که عثمان را تو و اصحاب تو کشتید پس واجبست بر تو که فدیه
خون عثمان را بدهی ولکن قسم میدهم ترا بخدائی که فرستاده است بجز او که فرستاده است قرآن را بر پیغمبر
خود محمد ص آیا یادت می آید از روزی که رسول خدا میگفت بتو آیا علی را دوست میداری تو گفتی
که چه چیز باز میدارد مرا دوست داشتن جز او را دوست ندارم و او پسر خالوی منست رسول
خدا فرمود اما تو زود باشد که بیرون خواهی آمد بروی و خروج کردی و تو ستم کننده بروی خواهی
بود پس زبیر گفت خداوندا چنین است که تو میگوئی لکن از خاطر آن حضرت باز قسم داد
فرمود که آیا یادت میاید که رسول خدا از بنی عبد عوف میآمد و تو با او بودی دست ترا گرفت
و من استقبال کردم آنحضرت را و سلام کردم او را و آنحضرت بروی من خندید و من بروی او خندیدم
پس گفت ای زبیر واگذار پسر ابوطالب را هرگز و روزی باشد که تو بیرون آئی بر او و باو ستم

کشنده

کننده باشی بر او زبیر گفت بلی خداوندا چنین است که تو میگوئی لکن از خاطر من رفته است
اگر این را زودتر بخاطر من میآوردی بر تو بیرون نمی آمدم پس زبیر از معرکه برگشت
عایشه گفت یا ابا عبدالله ترا چه بر این داشت که برگشتی چه دیدی زبیر گفت این را دیدم که
خود را در موقف شرکت میبینم و اعلام نمی بینم و من در کار خود بینایم و شک در امر خود بهم رسانیدم
پس صف را شکافت و از میان لشکر بیرون رفت و فرود آمد بر گروهی از بنی تمیم در وادی السباع
پس او را ضیافت کردند و عمرو بن جرموز مجاشعی از عقب او روانه شد و او در خواب بود
سر او را برید و برای آنحضرت آورد چشم جایزه داشت آنحضرت فرمود که از رسول خدا
شنیده ام که فرمود بشارت ده قاتل ابن صفیه را بالنار ابن جرموز خود را از غصه کشت و بروایتی در
خوارج نهروان داخل شد و در آنجا بجهنم رفت و ابن جرموز با لشکر عایشه بود چون دید
که لشکر شکست خورد باز بقتل زبیر اقدام نمود بر آنکه در کشتن زبیر گمان ثوابی داشته باشد
و بروایتی چون سر زبیر را آورد آنحضرت فرمود که چه بود گفت زبیر الجبنی را آن ملعون
گفت تو بد امیری بوده حضرت فرمود تا گردن او را زدند و زبیر با قاتلش بجهنم رفته و شاه
ربیع سجاری احوالات زبیر را از ابن عبدالبر باینجا گفته و بعد از آن گفته که مروان بغلامش
گفت بخدا که هیچکس بکشتن عثمان حریص تر از طلحه نبود پس غلام اسیر خود ساخت تیر زهرآلود
بطلحه انداخت و تیر بطلحه برخورده بیهوش شد چون بهوش آمد دید که خون از او روانست و کارش
سخت شده بغلامش گفت مرا بجائی برسان غلام گفت نمیدانم ترا بکجا رسانم گفت سبحان الله
خون هیچ قرشی را ضایع تر از خون خود گمان نمیبرم مگر این تیر است که از جانب الله بمن رسیده است
و بروایتی تیری بعقب او آمد بزبیر ملحق شد معلوم نبود که آن تیر از که بود مرویست که روزی در حضور
زبیر منحو است که حجتی ظاهر کند گفت یا علی نه من از جمله عشره مبشره هستم و اینهمه از اهل بهشتند
حضرت امیر از او پرسید که آن ده کس کیانند پس شروع کرد و نه کس را شمرد و آنحضرت را نام نبرد
حضرت فرمود تو نه کس گفتی و نه شمردی بار دیگر شمرد و حضرت را داخل کرد پس حضرت فرمود باو
که من داخلم گفت بلی فرمود تو گواهی دهی که من از آنهایم گفت بلی فرمود که گواهی میدهی که من

از اهل بهشتم گفت بلی آنحضرت فرمود بخدا قسم و خدا را گواه میگیرم که من از پیغمبر خدا شنیدم که تو از
اهل دوزخی و در صحیح بخاری مسطور است که یکی از اهل جمل گفته بود که ابوبکره نام گفته در آن روز
دیدم جمع کثیر دور هودج عایشه را گرفته بودند و او زن رسول الله در خاطرم تردد بهم رسید
چون بیادم آمد که روزی در خدمت رسول الله مذکور شد که بر اهل فارس زنی حاکم است آنحضرت
فرمود لن یفلح الله قوما ولوا امرهم امرئة یعنی هرگز فلاح و رستگاری مباد جماعتی را که زنی متولی
امور ایشان باشد از آن تردد خلاص شدم و این کلمه نفع و عجب بهم رسانند و جهاد دیگر با
قاسطین است که لشکر معاویه اند و اهل سنت او را در این جنگ مثاب میدانند و میگویند
معاویه درین جنگ مجتهد بود حافظ ابونعیم شافعی در تاریخ خود گفته عجب تر آنکه مسلمانان
او را مجتهد میدانند این مقاتله نه از روی اجتهاد بود بلکه از روی مبارکه و عناد بود و این
جنگ در صفین که موضعی است در میان کوفه و شام واقع شد بسبب آنکه امیرالمؤمنین ع او را
از امارت شام عزل نمود و او قبول نکرد گفت مرا پسر عمم عثمان والی شام کرده اند و عثمان
خلیفه مقتول بظلم است و بعد از او امیرالمؤمنین و خلیفه منم در امت او بیک روایت بعضی صد
هزار کس و بروایتی چهارصد هزار کس هم گفته اند که لشکر از بلاد و امصار و قبایل اعراب جمع کرد
و پیراهن خون آلود عثمان را بهمه جا میگردانید و بهانه طلب خون او میکرد الغرض لشکر را آورد تا صفین
و در آنجا لشکرگاه کرد و اورد و بعد از رسل و رسایل بین جانبین هفتاد و دو صف بست و لشکر آن
حضرت پنجاه و سه هزار کس بروایتی نود هزار کس بودند اکثر ایشان چهارده سال و کمتر همراه بود
چون پای مبارک بر رکاب گذاشت برگشت و رو بلشکر کرده خطاب بمردگان و زندگان
کرده فرمود که کجا رفتند آنانی که میگفتند پسر ابوطالب شجاع نیست و الله که من از همه فرزندان
آدم شجاع ترم اگر پدران ایشان را میکشتم ایشان هم نمیرسیدند و آیه یخرج الحی من المیت را خواندند
و این جنگ در شب واقع شد و آن شب را لیلة الهریر میگفتند بدین سبب که هریر جمع هره است
و هره گربه را گویند و سگ نیز گاهی استعمال میکنند که از کثرت لشکر شقاوت اثر صدا و غلغله ها بلند
آسمانها و زمینها را گرفته بود و درین جنگ مالک اشتر امیر جیش بود و بعضی سپهسالار و هاشم بن عتبه

ابن

ابن ابی وقاص علمدار بود و او را مرقال میگفتند برای آنکه بسیار تند و تلخ بود در کارزار در این جنگ
نمود که با ویس القرنی زره پوشید و با لشکر معاویه حرب نمود و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین
نیز زره پوشید و با لشکر معاویه حرب عظیم نمود اما در جنگ جمل زره نپوشید و شمشیر دیگر بر
میان نه بست و در پشت سر آنحضرت نماز نکرد و متردد بود که آیا حق با امیرالمؤمنین است
یا با آن طایفه حتی چون عمار یاسر شهید شد دانست که با آنحضرت است زیرا که از حضرت رسول
شنیده بود که مکرر میفرمود بعمار ویح یا عمار تقتلک الفئة الباغیة پس خزیمه آنقدر جنگ کرد
تا شهید شد احوالات عمار یاسر نود و چهار سال داشت یا دو زیاد که زره پوشید بمیدان
رفت و قریب سیصد و چهل نفر را بجهنم فرستاد تا آخر نفری ابوعاریه مزنی از اسب در انداخت
و سر او را ابن جوی سکسکی برید و برداشت و با ابوعاریه نزاع میکرد و میگفت من کشتم او را و آن
من عمرو بن عاص گفت این دو نفر مخاصمه میکنند بر سر آتش جهنم معاویه رسید بعمرو بن عاص
اعتراض کرد و گفت چه میکنی جماعتی که جان خود را فدای تو میکنند در جنگ میگوئی هر دو بجهنم میروند
عمرو بن عاص گفت من میدانم که چه میگویم کاش من از این جنگ بیست سال مرده بودم
و دیگر حضرت رسالت فرموده بود که آخر طعام عمار جامی از شیر خواهد بود در دنیا و هم
چنین شد در معرکه جامی شیر خورد تا بدرجه شهادت رسید و احمد بن بیهقی از صحیح بخاری
نقل میکند که عبدالله پسر عمرو بن عاص به پدرش گفت که کشتند عمار را و بتحقیق که رسول
خدا فرموده بود که عمار را میکشند فئه باغیه عمرو عاص بمعاویه گفت آیا میشنوی که عبدالله
چه میگوید او گفت همراه هر کس که آمده بود هر کس که آورده کشته است عمار را و اهل
شام نیز چنین گفتند این سخن بعلی رسید پس فرمود از این قرار رسول خدا قاتل حمزه است
که حمزه با او آمده بود و این سخن را نسبت بابن عباس میدهند که او بمعاویه چنین فرستاد
و احمد بن حنبل این را در مسند خود ذکر کرده است و در این جنگ از لشکر معویه سیصد و
بیست و سه هزار کس کشته شدند و عدد کمتر از این هم گفته اند و در این جنگ از امرای آنحضرت
مالک اشتر و خزیمه و عمار و اویس القرنی و هاشم مرقال بشرف شهادت مشرف شدند

گویند که چون مالک را آنحضرت دفن کرد در آنحالت که گریه میکرد شنیدم فرمود از سبب پرسیدند فرمود
که منکر و نکیر از مالک سؤال کردند از خدا و رسول گفت چون با امام رسید سنگی از لحد کشید و با ایشان آمد حجت
که حجت بر من میگیرید امام من بالای سر من ایستاده خداوند عالمیان ملکی دیگر فرستاد و منکر و نکیر
که برگردید که مالک حجت خود را دیده اند و این قول نزد فقیر ضعیف است و اما آنچه از اخبار دیگر ظاهر
میشود آنحضرت مالک را بپادشاهی مصر فرستاد و در آنجا فوت شد والله یعلم غزای دیگر چون
آنحضرت از ماجرای صفین فارغ شد و مقدمات حکمین واقع شد چنین که شنیده دوازده هزار کس
از لشکر آنحضرت در عابدترین و فاضلترین و قاری ترین اصحاب آنحضرت بودند از دین بدر رفتند
مانند تیری که از کمان بجهد و آنحضرت را موجه و علانیه دشنام گفتند که تو کافر شدی و حرب
کردن با تو بر ما واجب است و چرا اسم خود را از امارت مؤمنان اخراج کردی در نوشتن کاغذ
و از لشکر آنحضرت جدا شدند و بطرف کوفه رفتند و اکثر دهات را خراب کردند و جمع کثیر را
کشتند حضرت با چهار هزار کس بسر ایشان رفتند و عبدالله عباس را نزد ایشان فرستاد
و حرف زد ایشان گفتند علی بیاید تا با او سخن گوئیم پس ابن عباس برگشت و آنحضرت بمعرکه آمد
و عبدالله بن کوا که سردار ایشان بود بمعرکه آمد و از آنحضرت امان گرفت و ده نفر از رفیقان
او نیز آمدند حضرت فرمود که چرا از من رنجیده اید و سبب دلگیری شما چیست عبدالله نقل
کرد جنگ کردن معویه را و مصحفها را بر سر نیزه کردن و فریب خوردن ابوموسی اشعری
در حکم آنحضرت فرمود که یا بن کوا من نبودم و شما نگفتم که اهل شام با شما مکر میکنند میباید عبدالله
عباس برود و شما گفتید نه ابوموسی برود در اینجا من تقصیری ندارم گناه شما را باشد ابن کوا
گفت راست گفتی یا امیرالمؤمنین و با ده نفر از اصحاب خود از دین خوارج رجوع میشود و باقی
لشکر متفرق شدند و عبدالله وهب راسبی و حرقوص بن زهیر بجلی را معروف بذی الثدیه برگزیدند
و آمدند با لشکر در نهروان نزول کردند و نهروان موضعیست حوالی بغداد و بعضی کرمانشاهان
و در آنجا نیز آنحضرت ایشان را موعظه کرد و هشت هزار کس از ایشان برگشتند و گفتند التوبه
التوبه یا امیرالمؤمنین و از شمشیر آنحضرت ایمن شدند و بکنار رفتند و بقیه چهار هزار کس ماندند

ام وزیاد و بجرب ایستادند و عبدالله وهب و حرقوص گفتند ما در این حرب که با تو میکنیم میخواهیم
که وجه الله در روز قیامت یعنی از برای خدا با تو جنگ میکنیم پس علی این را تلاوت فرمود
قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون صنعا پس
آتش حرب بلند شد و از چهار هزار لشکر آنحضرت نه نفر شهید شدند و از لشکر خوارج نه کس
بدر رفتند و بعضی گویند عدد لشکر خوارج هیجده هزار کس بودند و این حرب را قتال مارقین گویند
و از آن نه نفر دو نفر گریختند بسیستان رفتند و در آنجا وطن کردند و در آنجا نسل ایشان
بسیار شد باباضیه و خوارج عمان را اباضی میگویند و دو نفر گریختند و به بلاد جزیره رفتند
در موضع ... و دو نفر گریختند و به بلاد عمان رفتند و نسل ایشان بسیار شد و قلاع و
شهرها ساختند مثل مسکد و جلفار و نزوه و بهله و هنوز بقیه خوارج در آنجا هستند و قوت بسیار
دارند و یکنفر دیگر گریخت و نبلودن رفت دیگر آنحضرت حرب عظیمی با کسی نکرد تا از دنیا
رحلت فرمود ذکر مذاهب خوارج ایشان هفده فرقه شده اند ازرقیه و ازارقه و اباضیه
و نجدات و غنائیه و بولنسیه و نامیه و مرثیه و عیلانیه و عجارده و صفریه و زعفرانیه و عونیه
و ضحاکیه و بنی ثعلبه و ابتریه و اصل ایشان پنج فرقه بودند ازارقه و عجارده و نجدات و صفریه
و اباضیه همه اینها گویند امامت بشوری بود و مختار رعیت است و سب آنحضرت امیر
المؤمنین و طلحه و زبیر و عایشه و عثمان میکنند و دوتای دیگر را دوست میدارند که عبارت
از شیخین باشد و مدح میکنند ابن ملجم مرادی را و خوارج گویند اصحاب کبایر از مسلمانان
مشرکند و اصحاب صغایر فاسقند و همچنین گویند کودکان اصحاب کبایر مشرکند و مباح
بودن خون ایشان را و اباضیه گویند که برخلاف ایشان بود از اهل قبله اموال
و سلاح هرچه در حرب حاضر کرده باشند همه حلال است و غنیمت بود جز از فرزندان ایشان
و گویند در مخالف ایشان دار اسلام است الا لشکرگاه سلطان و گواهی مخالف خود را تا
اهل و هرکه برخلاف ایشان باشد اگر کودکان خود در جهنم اند و گویند که مسلمانی در دار کفر
باشد اگر اسلام ایشان ظاهر نباشد کشتن ایشان و نکاح ایشان و میراث ایشان

مباح بود و در جهاد ایشان نتوان توقف کرد و هر گاه توقف کنند کافر شوند و گویند کودکان
مشرکان با پدران در جهنم باشند ابداً و گویند قتل زانی حاضر البلد واجب و رجم نباید کرد
و گویند خیانت در امانت کسی که خلاف ایشان است حلال است لازم در دزدی نبود و گویند
نصاب در سرقه معتبر نیست و در اندک و بسیار قطع واجب و قضای نماز حیض را واجب دانند
و تنباکو و قهوه را حرام میدانند و زنای عزب و عزبه را جایز میدانند والیوم اخذ زکوة را واجب
میدانند و این مذهب ازارقه است آنچه گفتیم و ازارقه اصحاب نافع بن ازرق حنفی باشند
و با عبدالله بن عباس بسیار مناظره کرد و از تکلمای عمان خوارج است و آمد بصره و از انجا رفت
و با مهلب حرب کرد و مهلب او را از بصره بیرون کرده باهواز رفت و از آنجا بیرونش
کردند بفارس شد و از فارس بکرمان صفرانیه از خوارج گویند اولاد مشرکان را با
پدران در جهنم باشند اما بیرون آیند و گویند از مخالفین دار کفر است هر که در آنجا اقامت
کند کافر بود و من الناس من یعجبک ربنا آخر در شان دشمن علی میدانند و گویند اولاد
مسلمانان و کافران و مشرکان نه ولایت هست و نه برائت از ایشان تا انوقت که بالغ باشند
و ایشان را باسلام خوانیم اگر اقرار کنند ولایت ایشان را لازم بود و گویند تارک نماز کافر است
از جهل و از علم کافر است و گویند حلال است وطی غلام که در دار الحرب اسیر کنی با وطی در
دبر یهود و مجوس و نصاری عجارده گویند امامت از زن درست است و چون قیام باتین آن
بود و مردان اقتدا بتوانند کرد و هر گاه از زن تواند با مخالف خود حرب کردن واجب است
زکوة نزد او بردن و گویند غزاله بنت شبانه امام بود نجدات از اولاد نجد بن عامر بن عبدالله
الحنفی اند و از رؤسای خوارج است و در مکه امامت کرد و در مقابل عبدالله زبیر طلب امامت کرد
نجد و نافع بن ازرق بعبدالله گرویدند و در آخر برگشتند و با یکدیگر خلافه کردند نجد بتهامه
رفت و نافع ببصره و سبب خلاف آن بود که نافع منکر تقیه نشاید کرد و از جهاد توقف نتوان
کرد که کفر بود نجد گفت تقیه روا بود نجدات گویند معرفت خدا و رسول خدا و خون و مال
مسلمانان را حلال میدانند و جرم و غصب اقرار کردن بدانچه حقتعالی فرستاده است واجب است

و غیر

و غیر آنچه گفتیم که از شرع متلقی شد دانستن آن واجب نیست و گویند هر چه و هر که باجتهاد خود
چیزی حلال کند و حرام بود روا است و هر که بگوید این مجتهد مخطی است مستوجب عقاب باشد
و یا گوید که جایز بود مجتهد را عذاب کنند کافر بود زعفرانیه از حفصیه خارجند و گویند میان شرک
و ایمان یک خصلت است آن معرفت است هر که معرفت خدا و دیگر چیزها از معرفت رسول و آنچه تعلق دارد
و از احوال قیامت و ثواب و عقاب جاهل بود و مرتکب شدن بعبادات بدون معرفت کافر بود اما
نه کافری که معذب بود یزیدیه از خوارج گویند خدا رسولی از عجم مبعوث کند و از آسمان کتابی بوی بفرستد
که هر چه باید در آنجا باشد و شریعت حضرت رسالت منسوخ گردد و گویند هر که گواهی دهد از اهل کتاب بر نبوت
حضرت رسالت هر چند که مسلمان نشود بهشت او را واجب شود و گویند هیچ حجت نیست خدا را بر خلق
در توحید الا خبر باشارت که قایم مقام خبر باشد اگر چه او را وقوف در شریعت نباشد و قومی گویند
خدا را روا بود فرستادن رسولان اگر چه ایشان را معجزه نباشد و قومی گویند هر که چیزی بوی
رسد که سرکه حرام است و قبله گردانیدن واجب است باید که قبول کند و اعتقاد نماید و قومی گویند خدا را
واجب نیست رفتن نماز جمعه بلکه جماعت و حج کردن و هیچ بهانه طاعت الاعین طاعات که بمعرفت
حق است و گویند اگر کسی به بیت المقدس نماز کند در بهشت زیرا که آن قبله است و جمهورشان گویند
جمله عالم فانی شود زیرا که عالم را از بهر خلق آفریدند چون خلق عالم نماند همه عالم نماند و عود آن
محال است صناکیه و واقفیه گویند روا بود که مسلمان کنیز کافر لغیر شده چون در دار تقیه باشد
نکاح زن مسلمان با کافر درست بود و بر عکس هم بنی شهله گویند دار دو است دار ایمان و دار کفر
و دار ایمان گویند از خوارج است و گویند هر کس کبیره از و صادر شود پیش از انکه او را بر والی برند
که حد زنند کافر نگوییم او را و بعد از حد کافر نگوییم و گویند که چون امام کافر شود رعیت در کنار
بر نشستن نکند و کافر شوند و هر شرابی که اصل او حلال بود چون کسی خورد و مست شود و ترک
نماز کند با خدا یا یکی از انبیا را دشنام دهد در آن مستی کافر نشود و بر او هیچ ننویسند حنفیه از
خوارج جزیره اند دختر مسلمانرا بکافری دهند و میگیرند و عوفه از ایشان گویند که مسکری که ترک نماز
با آن یا ارتکاب کبایر کفر بود و شمراخیه گویند خون صوفیه در ستر حرام است و در آشکار حلال و خون

مخالف ایشان را در دار فتنه حلال دانند و خیر و شر گویند همه رضای الهی است و هر زن که اعتقاد
ایشان نکاح او را حرام دانند و بسیار ابن سلیمه رئیس خوارج گوید که خدا تعالی تجلی نماید در اعضا
جوارح و رشید به از خوارج میگویند که آن زرع که از آب آسمان خورد در آن ده یک زکوة است
که واجب و آن کسانی که در اطراف مسلمانان باشند و شریعت ندانند معذورند و هیچ
بر ایشان واجب نبود ائمة المذاهب عمر شریف و مقدس حضرت آنچه مشهور است شصت و سه
سال است و شهادت با سعادتش در شب جمعه ماه مبارک رمضان سال چهلم هجرت واقع شد
بضرب عبد الرحمن بن ملجم مرادی بمعاونت وردان بن مجالد و شبث بن بجره و اشعث بن قیس
کندی و قطامه بنت اخضر و بعضی شصت و پنجسال عمر آنحضرت را نقل کرده اند در مکه بیست و سه
سال ماند و ده سال از عمر مبارکش گذشته بود که حضرت رسالت مبعوث شد و چون شروع
کرد بجهاد پس چون نوزده ساله شد شجاعان عرب را کشت و مدت دو سال و چهار ماه قبل از آن
حضرت ابو بکر خلافت کرد و پانزده سال عمر و دوازده سال عثمان و در کتاب فرحة الغری از
حضرت صادق چنین شصت و پنجسال عمر آنحضرت را نقل کرده اند چون حضرت رسول مبعوث
شد آنحضرت دوازده سال داشت و سیزده سال در مکه ماند و ده سال در مدینه و بعد از وفات
حضرت رسالت سی سال در حیات بود و مزار کثیر الانوارش در ظهر کوفه در محل غری واقع شد
که الحال موسوم است بنجف اشرف اما سنیان ترکستان خاصه بلخ و بخارا قائل هستند
که آنحضرت ساکن است آنجا و در ترکستان مزاری قرار داده اند بسیار با زینت و بزرگی و
خادمان بسیار بگویند آنحضرت در آنجا مدفون است و شتر جنازه آنحضرت را باینجا آورده
و اعتقاد بزیارت آنحضرت ندارند و اکثر عامه میگویند که هنوز جنازه آنحضرت بر شتر بار است
و در بیابان کوفه میگردد و غالیان میگویند که آنحضرت نمرده است و آن که عبد الرحمن بن ملجم
او را کشت شیطانی بود که بصورت آنحضرت برآمد و وقایع بعد از شهادت آنحضرت چون
آنجناب بریاض قدس ارتحال نمود بنیان اسلام در هم شکست و بنای ایمان از هم گسیخت
و اساس صلاح و تقوی و خداشناسی از پای در افتاده شیعیان و مومنان خوار و ضعیف

شدند

شدند و اعلام کفر و شقاوت و الویه ظلم و عداوت نسبت به اهل بیت رسالت صلعم بلند شد و
خلایق از جاده متابعت و محبت خاندان نبوت و ولایت به بیابان تیه و گمراهی غوایت
در آمدند و جمهور امت و عامه ناس و خلایق از خاص و عام و وضیع و شریف و اکابر و اصاغر
و صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی بلاد و امصار از عرب و عجم رو بدرگاه معویه نهادند و تقرب
باو جستند و آل زیاد و مروان و پسر ابو سفیان را بامامت و پیشوائی بر داشتند و بنی امیه
خدایان خود دانستند و عبادت ایشان را اختیار کردند و ابو سفیان را جد مومنان خواندند
و هند زوجه او را جده مومنان و معاویه را خالوی مومنان و ابن زیاد را نایب و وکیل خدای جهان
خواندند و ایشان را امیر المومنین و خلیفة الله و خلیفة الرسول گفتند و اطاعت ایشان را با طاعت
خدا و رسول برابر میدانستند و بدوستی و محبت ایشان فخر و مباهات کردند و خلایق همه معاونت
کردند و او را پرستیدند و چون معاویه بر خلق جهان استیلا یافت و علیه ما یستحقه و بیمانعی
پادشاه شد مرتدان صحابه و تابعین را امر نمود که احادیث در مدح خلفای ثلثه وضع نمایند و
ستایش کنند بنی امیه را در فضیلت و بزرگواری برای او قرار دهند و بر زبانها جاری سازند
پس بعد از آن امر نمود که امیر المومنین و اهل بیت او را لعنت کنند و افترا بندند و دشنام
دهند و تهمت بر ایشان ببندند لاجرم از عرب و عجم و ترک و دیلم این را قبول کردند و اوامر
و نواهی او را مطیع و منقاد شوند و وجوه عرب و اعیان عجم و رئیسان بلاد و امصار را بضرب
شمشیر آبدار و خرواد درهم و دینار ذلیل و خوار و مطیع و منقاد گردانیدند و رؤسای منابر
و مساجد و منارها و ابوابها را ورد و افتخار اهل صبح و شام و سحر سب و شتم آنحضرت و اهل بیت
او کنند و هر کس متهم بدوستی ایشان باشد بکشند و هر کس دشمنی ایشان را اظهار کند و عداوت
نسبت باهل بیت رسالت نماید او را معزز و مکرم دارند و صله و انعام و وظیفه و جایزه و عطا
باو بدهند و هر کس هجوی در اهل بیت یا مدحی در بنی امیه بگوید دهن او را پر از زر کنند و هر بیتی و حدیثی
هزار دینار انعام بدهند و خلق دنیا باین فعال زشت قیام نمودند و تقرب بدرگاه خدایان خود
جستند و زر و زیور یافتند و بتهمت رفض و تشیع مومنان را قریب هفتصد هزار کس در ولایات عرب

در عجم و ترک و دیلم کشتند و بسیار خلق جلاء وطن نموده در بدر افتادند و خلقی زیاده از حساب و شمار
از زنان و اطفال و ضعفا پامال سم ستوران لشکر او گشتند و بسیار خانها و قریها و ولایتها را خراب
کردند و بر آتش زدند و شدت تقیه بجائی رسید که اگر اسم علی را کسی میخواست بر زبان آورد بعد از
آنکه با شخصی ده سال آشنا و دوست بوده او را بخانه میبردند بخانه او می آمدند و در زیر زمین
میرفتند و او را قسمهای مغلظه میدادند و قرآن در میان مینهادند که سر او را فاش نکند و سر در گوش
او میگذاشتند و نام مبارک آنحضرت را میبردند و علی هذا القیاس ببینید که حال مردمان در آن
زمان بچه طریق بوده و این بدعت شنیع مدت هزار کم پنجاه ماه در میان مردم ماند و مشهور است
که در زمان بنی امیه مردم خوارزم که از گنج و آن ولایت باشد و اهل ری هر روز هر یک از بنده
ولایت هزار دینار بعمال خود داده لعن میکردند و اهل صفاهان و سبزوار و خراسان هزار ماه
نام ناسزا گفتند و از سلاطین بنی امیه عمر بن عبد العزیز ناسزا گفتن مردمان را منع کرد از ترس
امیر المؤمنین از سر منبرها و فدک را بحضرت امام محمد باقر رد کرد و تا او در حیات بود آنحضرت و
و سایر اقارب و سادات علوی معزز و مکرم بودند و خمس غنایم و خزاین و اموال خود را بسادات
میداد و هر ساله مبلغهای خطیر برای آنحضرت میفرستاد و گویند قصه حمزه که در میان شیعیان
مشهور است بلکه در ولایت هند و روم و اوزبک شهرت عظیم دارد که در قهوه خانها و سایر مجالس
میخوانند در زمان بنی امیه ملا حسین و ملا علی نام دو حکیم بودند با جمعی دیگر از دانایان از کتب
سیر و تواریخ وضع و جمع کردند و کتابی ساختند و بر مردمان خواندند و عوام الناس چون
این افسانهها را شنیدند رغبت کردند و قدری از ذکر و فکر و نبرد اهل بیت افتادند و بنی امیه
دولت را از آل محمد ص غصب کردند و دست بدست بزرگان و خلق را بضلالت و گمراهی انداختند
تا روز قیامت این است سه مرتبه بجد اکافر شدند اول در وقتی که غصب خلافت از امام بحق کردند
دوم در ایام معویه که خلایق او را پرستیدند برای نخود و طلائی که در طعام میکردند سیم وقتی که حرکت
کردند و قتل امام حسین را اختیار نمودند و باعث این شد که بنی امیه خلافت را از میان بردند
و این است که هنوز میرود ذکر سلطنت امویان چون فرزند هند مقلد امور حکومت شد چند کلمه از احوال

آنرا بیان میکند که متفق علیه است در میان امت گویند او اول کسی بود که سر حجر بن عدی و سایر
مسلمانان را بر سر نیزه کرد و اول کسی بود که سب و شتم امیر المؤمنین را حلال دانست و اول کسی
بود که حضرت فاطمه را نسبت به بدی میداد و او اول کسی بود که لشکر بر سر مسلمانان فرستاد مثل
ضحاک بن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن امیه را با صد و پنجاه هزار کس و بسر بن ارطاة را با چهل
هزار کس باطراف عالم پهن کرد تا هر کس که شیعه باشد بکشند و اول کسی بود که سعی صفا و مروه
را سواره کرد و اول کسی بود که میل بخوردن گل کرد و آنرا حلال دانست و اول کسی بود که
بتزویر و مکر کتابت نوشت و اول کسی بود که تشبه با کاسره و فرعون نمود و بسیار دلها و قهرمانان
بازداشت و اول کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را تجارت نام نهاد و میفرمود تا
بتان میساختند و بهند و سایر بلاد میبردند و میفروختند و در عوض متاعها می آوردند و اول
کسی بود از سلاطین اسلام که زندان ساخت و در مساجد مقصورها قرار داد و اول
کسی بود که خواجه سرایان بازداشت و اول کسی بود که ریش تراشید و شارب را گذاشت
بنحوی که الآن رومیان تراش میزنند و گویند تکلتو گذاشتن را او احداث نموده و بعضی
گویند تکلتو را رستم گذاشته و ریش دو شاخی که داشت عبارت از آن است و آنچه در
این زمان طایفه جلیله قزلباش میگذارند اگر موضع تراشیدن را بچینند بی غدغه است و
قولی که رستم تکلتو را گذاشته معتبر است و احداث آن از معویه اصلی ندارد بلکه تراشش تمام
ریش را او وضع کرده و اول کسی بود که دفتر را وضع کرده و قاعده نموده و من ذلک ارقام را
داد و اول کسی بود که خطبه را نشسته خواند بجهة سمن و عظم شکم و اول کسی بود که استلحاق
بیگانه بخود نمود و زیاد ابیه را برادر خواند و اول کسی بود که مسجد پیغمبر را کنده و از اساس اول
بزرگتر کرد و از آجر ساخت و منبر را بزرگ کرد و اول کسی بود که شتر جمل را در عوض ناقه داد
و اول کسی بود که مثل سمرة بن جندب را و ابو هریره و انس و براء بن عازب و زید بن ارقم و عایشه
و غیرهم که احادیث در مذمت امیر المؤمنین و مدح خودش وضع کنند مشهور است که روزی فرستاد
نزد ابو هریره یعنی پدر گربه که حدیثی وضع کن از برای من تا اهل شام مرا اعتبار کنند ابو هریره بر منبر

بالا رفت و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود معویه خالوی مؤمنان است از این خبری
که گذشت ابوهریره ملکی در طایف با مردی شراکت سبزی کشته بود و ببازار مینی آورده بود
که بفروشد بازار کساد بود کسی نمیخرید ابوهریره حیلتی ساخت و گفت رسول خدا در وقتی که فتح مکه
نمود این سبزی را تعریف کرد و گفت هر کس بخرد یا بخورد این سبزی را در او شفا
و برکت است مردم که این را شنیدند آن سبز بها را بقیمت علی خریدند و درم و دینار زیاده از حساب
و شمار دادند و ابوهریره رسید بشریک خود نداد و همه را متصرف شد این خبر بمعویه رسید پیغام
باو فرستاد که خدا پیش تر ابر خاک بمالد ای ملحد دروغ گو رسول خدا کی تعریف این سبزی را
کرده گفت دو است جواب فرستاد روزی که میگفت معویه خالوی مومنان است و بعضی
گویند ربیع بود بهر تقدیر معویه اول کسی بود که انحراف بآیات قرآن نمود و آیه که در مذمت
ابن ملجم مرادی نازل شده بود تغییر داد و آیه مذمت را درشان آنحضرت و آیه مدح را درشان
آن ملعون قرار داد و روایت کرده است سید مصطفی در حاشیه کتاب رجال از عبدالحمید بن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که معویه صد هزار درهم فرستاد از برای سمرة بن جندب که
آیه که در مذمت ابن ملجم نازل شده درشان حضرت امیر بگوید و بعضی مفسرین گفته اند که این
آیه در باب مذمت معویه نازل شده ومن الناس من یعجبک فی الحیوة الدنیا ویشهد الله
علی ما فی قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل
والله لا یحب الفساد و این آیه را درشان ابن ملجم بگوید ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله والله رؤف بالعباد سمره قبول نکرد معویه دویست هزار درهم فرستاد سمره قبول نکرد
سیصد هزار درهم فرستاد قبول نکرد چهار صد هزار درهم فرستاد قبول کرد و آیات را چنین
نقل کرد و صاحب کشاف و زمخشری در ربیع الابرار معاویه را بچهار پدر نسبت داده که هر چهار
ادعا میکنند که از ماست و پدران او عمر بن مسافر و عمارة بن الولید و ابوسفیان و صباح
بن معز داد در شش گفته شعر ابوک ابوسفیان لا اشک قد بدت لنا فیک منه بینات الشمائل
و چون هر چهار ادعا میکردند بابوسفیان ملحق ساخت و گفته است صاحب کشاف که اگر

حرامزاده بنمود و لعنت بر امیر المومنین میکرد و اول کسی بود که اسلام را غارت کرد و معویه چون از زنا
بهم رسیده بود بظاهر زنا کرد با ذات النقاب زوجه زیاد زیرا که زیاد او را طلاق داده بود هنوز در عده
بود که معویه بنکاح خود در آورد و به پدرش صخر بن حرب نوشت که چرا مسلمان شدی و دست از زبان
برداشتی و در احادیث وارد شده است که اسلام معویه پنجاه پیش از وفات حضرت رسالت
بود و در اول مؤلفة القلوب بود و در آخر حضرت رسالت خون او را هدر کرد و از ترس آمد
مسلمان شد عبدالله عمر روایت کرده که روزی در خدمت حضرت رسالت بودم فرمود یطلع
علیکم رجل یموت علی غیر سنتی یعنی مردی پیدا شود که بمیرد بر غیر طریقه سنت من ناگاه معویه پیدا شد
در روزی که آنحضرت وعظ میگفت معویه برخواست و دست پسرش یزید را در دست داشت
و بیرون رفت پیغمبر فرمود لعن الله القاعد والمقود ای یوم یکون لهذه الامة من معویه یعنی خدا لعنت
کند معویه و پسرش را روزی که در این امت معویه والی شود و ایضا از طرق عامه مرویست که حضرت
رسالت فرمود معویه که اذا رایتم معویه علی منبری فاقتلوه یعنی هر وقت ببینید معویه را که بر منبر
من رفته است پس بکشید او را و او از قتل عثمان هفده سال امارت شام را کرد و سلطنت او
منفردا براسه نوزده سال و سه ماه بود و بیست سال هم گفته اند و در سنه شصت هجری شراب
در شکم و بت در گردن از دنیا رفت و احوالات فوت او را حضرت رسالت چنین فرموده بود
که بر غیر ملت من خواهد مرد مراد این بود تصدیق نمودن معویه بخلیفت حضرت امیر المومنین ع ابن
مردودیه در مناقب از عبدالله بن عبدالله کندی روایت میکند که معویه حج کرد و آمد بمدینه
و اصحاب حضرت رسالت بر دور او حلقه زدند و ابن عباس و عبدالله عمر نیز حاضر بودند پس
معویه دست بر ران عبدالله عباس زد و گفت آیا احق و اولی نیستم بامر خلافت از پسر عم تو ابن
عباس گفت چرا گفت از برای آنکه عم مرا عثمان بناحق کشتند و میراث امامت بمن رسید عبدالله
عباس گفت نه عمر هم خلیفه مقتول بظلم است اگر چنین است پسر عمر از تو اولی است در خلافت برای آنکه
پدر این پیش از پسر عم تو کشته شده است از ابن عباس دلگیر شد رو کرد بسعد بن ابی وقاص گفت ای
سعد تو نیز آنکسی که نشناسی حق ما را از باطل با ما باش نه بر ما و چرا ابوتراب را دشنام نمیدهی سعد

گفت سه خبر با وهست که از رسول خدا شنیده ام که هرگز او را لعن نکنم و دشنام ندهم که آن سه خبر
بهتر است از شتران سرخ موی زاغ چشم نزد من یکی آنکه روز خیبر رایت را بدست او داد بعد از
آنکه ما همه گریزان بودیم دویم آنکه درباره او فرمود که تو بمنزله هرونی نزد من از موسی ع حال آنکه بعد از
من پیغمبری نباشد و آن روزی بود که خلیفه کرد او را بر اهل و عیال خود آنانی که در مدینه بودند سیم آنکه
گفت علی با حق است مادامیکه آسیای فلک بگردد و بدرستی که من دیدم ظلمت و تاریکی را که فرو گرفت
روی من را چون شنیده بودم از آنحضرت که فرمود بعلی تو بر حقی و حق با تست چون دیدم که حق برطرف
شد لابد ساکت شدم معویه گفت کس دیگر غیر تو این را شنیده گفت ام سلمه معویه برخواست و مردم برخواستند
و آمدند داخل شدند بخانه ام سلمه پس ابتدا معویه بسخن و گفت یا ام المومنین بدرستیکه دروغگویان بسیار
شدند بر رسول خدا بعد از او همیشه میگویند که پیغمبر چنین گفته سعد میگوید حدیثی و گمانش اینست که شنیده
و میگوید که رسول خدا بعلی ع گفت که تو با حقی و حق با تست ام سلمه گفت راست میگوید در خانه من
این را گفت پس معویه بسعد گفت امروز ملاقات میکنم خود را که تو نبودی آن روز من بیشتر و اگر این
را می شنیدم از رسول خدا همیشه خادم او بودم تا اینکه میمردم و دست از خلافت برمیداشتم
خدا رحمت کند او را انتهی و چون معویه از دنیا رفت از بعد او یزید سه سال کم حکومت کرد و بعد
از او معویة ابن یزید بقولی چهل روز بعد از او مروان حکم در سن شصت و یک سالگی بحکومت نشست و
ده ماه سلطنت کرد بعد از او عبد الملک بن مروان بیست و یکسال حکومت کرد و بعد از او ولید بن
عبد الملک نه سال و شش ماه حکومت کرد و مدتش چهل و نه سال و کسری بود در ایام او بلاد ماوراء
النهر تا غرغانه و کابل و ملتان مفتوح شد و بعد از او سلیمان بن عبد الملک دو سال و هشت ماه
حکومت کرد و بعد از او عمر بن عبد العزیز دو سال و پنجماه حکومت کرد مادر او ام عاصم بنت عمر خطاب است
علمای شیعه بر او لعنت جایز نمیدانند و بعد از او یزید بن عبد الملک بن مروان چهار سال و کسری
حکومت کرد و بعد از او هشام بن عبد الملک بن مروان در سن چهل و نه سالگی بحکومت نشست و مدت
تسلط او نوزده سال و نه ماه و ده روز بود گویند او بقدری پرخوار و شکم پرور بود که آلات و حمائلی
شصت بره را قلیه میکردند و او زهر مار میکرد و بعد از او یزید بن ولید بن عبد الملک یکسال و سه ماه

حکومتکرد و بعد از او ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بن مروان اندک روزی حکومتکرد و بعد از او
مروان بن مروان بن محمد معروف بمروان حمار پنجسال و سه ماه حکومت کرد و عرب سر سال صد را
از هجرت نبوی حمار میگفتند از اینجهة او ملقب بحمار است و دولت بنی امیه تا باینجا بود که
سرنگون شد و پیک بول کردن مروان از اسب بزیر آمد دولت او رفت و این مثل شد
در میان عرب که ذهب الدوله ببوله از پادشاهی معویه تا انقراض دولت ایشان نود و یکسال
کم بود و استیلا و غلبه ایشان هزار ماه بود که هشتاد و سه سال و کسری باشد مثالب بنی امیه
در زمان جاهلیت کافر و مشرک و بت پرست و شراب خوار و زانی و سود خوار بودند
و صخر بن حرب که ابو سفیان باشد رئیس ایشان بود چند مرتبه لشکر بر سر حضرت رسالت
آورد و آنحضرت را هجو کرد و عاشق بود بر هند زانیه بنت عتبة بن ولید و شب و روز در خانه
او و باصطلاح رندان دنیکی دار بود و هند هر وقت اراده جماع داشت که مردمان باو
کنند علم در بام خانه خود بر پا میکرد و خلایق بخانه او میآمدند و کار او را میساختند و بعضی
گویند علم همیشه در بام خانه او بود و روزی مصاف کرد چهل مرد از خود راضی کرد العهدة علی
الراوی و ابو سفیان چون مسلمان شد منافق بود و منافق مرد همیشه خمار بود و در جاهلیت بطال
بود و هم عیار و هم غدار و عتبة بن ابی وقاص از بنی امیه بود که رباعیات رسول خدا ص را
در روز احد شکست و صاحب علم بود در بدر و حکم پدر مروان طرید حضرت رسالت ص بود
و هفتاد بیت آنحضرت را هجو کرد و آنحضرت حکم و ابو سفیان را در مواضع بسیار لعن کرده
و حضرت رسالت ص مروان را وزغه نام نهاد وقتی که متولد شد و عایشه او را وزغه خواند
و همچنین حضرت رسالت ص معویه را در مواطن بسیار لعن کرده و در کتب عامه اکثر جا بیان
این شده و در صحاح سته بچند نوع از ابن عمر و غیر او روایت کرده اند معویه از جمله اصحاب
عقبه است و در اول حال مؤلف قلوب بود و شجره ملعونه در قرآن که خداوند عالمیان فرموده
بنی امیه اند و زیاد بنی امیه است که ولد الزنا ست و پدرش معلوم نیست و او را زیاد بن ابیه
میگویند و ابو سفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرد و معویه زیاد را بنسب خود ملحق ساخت و لذین

عقبه که حاکم مدینه بود از قبل معویه در مستی نماز صبح را چهار رکعت گذارد و گفت امروز نشاط
دارم در نماز را زیاد کردم اگر خواهید زیادتر کنم و آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا
یستوون در باب ولید نازل شده و مسلم بن عقبه از بنی امیه بود که کعبه را خراب کرد و استار
کعبه را سوخت و بروایتی تا سه روز در مدینه قتل عام کرد و ام جمیل بنت حرب که خدا او را حمالة
الحطب نام نهاد خواهر ابوسفیان است که سوره تبت در شان او نازل شده و عمرو بن عاص
نیز از یاران بنی امیه است و صاحب کشاف در ربیع الابرار ذکر کرده است که نابغه مادر عمرو بن
عاص کنیزی از عربان بود عبد الله بن جذعان بوساطت ابوبکر او را خرید دید بکاره است او را
آزاد کرد و ابولهب و امیه و هشام بن مغیره و ابوسفیان و عاص بن وائل همه در یک طهر با او
وارد شدند و در آن میان نطفه عمرو متکون شد و طلحه نیز از مادر بنی امیه و یاوران ایشان
بود و او نیز حرام زاده است هشام بن محمد بن سایب کلبی از علمای انساب گفته که مادر طلحه از
جمله فواحش بود و بر سر طلحه میان عبد الله بن عثمان تیمی و ابوسفیان نزاع شده صفیه
مادرش طلحه را بعبد الله ملحق ساخت از سبب آن پرسیدند گفت ابوسفیان بخیل است
و او کریم نخواستم که به بخیلی منسوب شود و مادر یزید با غلامی از غلامان معویه در ساخت و
او بهم رسید و عمر بن سعد که از انصار بنی امیه و از حزب ایشان است پسر سعد نیست و نسب او
به بنی عذره است و سعد وقاص هم وقتی که معویه گفت من سزاوارترم از تو بخلافت گفت
اگر بنی عذره از تو این دعوی را قبول کند شیخ محمد حافظ ابوسعید اسماعیل ابن علی سمان
که از مشاهیر اهل سنت است در کتاب مثالب بنی امیه آورده اند که هند مادر معویه با
مسافر بن عمرو در ساخت و چند سال با او زنا میکرد و او را وعده میداد که ترا زن خواهم کرد
و فرزندی آورد و مشابهه شد مسافر از ترس فضیحت و خصومت گریخت و بحیره رفت نزد
نعمان بن منذر و هند را با بوسفیان دادند و بعد از سه ماه معویه متولد شد و سعد بن ابی
وقاص در نسب او خلل دارد و ابو المنذر هشام بن محمد السایب در کتاب مثالب گفته که
چهار کس در معویه دعوی داشتند که از ماست یکی عماره بن عبد الولید مخزومی و مسافر بن

عمرو یکی ابوسفیان و شخصی دیگر و هند از صحبت سیاهان محظوظ تر بود باعتبار قوت ایشان
و چند بار فرزند سیاه آورد و مادر هند را علمی بود در ذوالمجاز علم را در بام خانه میزد چه در آن اوقات
زنان فواحش را از علم میشناختند و بنی امیه در اصل از قریش نبودند مشهور است که امیه غلامی
از عبد الشمس بود و او رومی بود و بسیار زیرک و دانا و عبد الشمس او را آزاد ساخت و
بفرزندی برداشت و بعضی از محققین گفته اند که چون بنی امیه رومی اند مراد از الم غلبت
الروم ایشانند که در مدت ملک ایشان اهل دین و صلاح مغلوب بودند و ایشان غالب
و مراد بغلبه روم ایشانند و حقتعالی چون صفت شجره خبیثه مالها من قرار فرموده بعضی ملک
ایشان قراری نداشت و بهزار ماه زیاده نرسید و عبد الله بن ادریس که صحابی رسول
خداست که انحراف آیات قرآن نموده و خاک او را قبول نکرد و جسد او را بیرون انداخت
و مغیره بن ابی العاص عم عثمان است که آنحضرت او را طرید نموده و عثمان از بنی امیه
است که چهل هزار مصحف را سوخت و خزانه و بیت المال را به بنی العاص قسمت نمود
و عبد الله بن مسعود در گذشت و ابوذر را از مدینه اخراج نمود و بربذه فرستاد و عمار بن
یاسر را آنقدر زد که علت فتق بهم رسانید و خراج بر صحرا و بیابانها تعیین کرد و بدون
ظلم را بنیاد کرد و حجاج بن یوسف از بنی امیه است که در ایام حکومت خود چه ظلمها و جبرها
که بشیعیان میکرد که هیچکس چنان ظلم باو ندارد و او بود که رشید هجری و میثم تمار و
قنبر را بخواری تمام کشت و از بنی امیه بودند که بعد از سنگ منجنیق بکعبه بستند و خانه خدا را
خراب کردند و سوختند و نجاسات ریختند و زنان ایشان قاطبه بزنا و شهوت بودند
و نیز جز خواهش و شهوت با زنان ایشان نبود و نیز با مردان ایشان از اخبار چنین
معلوم میشود آنجماعتی بودند که اولاد حضرت رسالت را کشتند و ذریه او را اسیر کردند و شهر
بشهر گردانیدند و دست امیر المؤمنین و فاطمه مینمودند بدین چند کلمه احوال ایشان را بیان نمود و
از ایشان بعضی یان و ایشان با اهل بیت رسالت آنچه خواستند کردند از عداوت و قتل و غارت
و ائمه معصومین را شهید کردند و اولاد ایشان را در بدر انداختند و اکثر ایشان را کشتند کو ... منصور

ملعون در وقتی که حصار بغداد را می‌کشید هشتاد هزار علوی را عوض سنگ درین دیوار حصار گذاشت
و دیوار بر آن بنا کرد و حجاج ملعون آنقدر سادات را کشت در یکروز که آسیا از خون ایشان گردانیدند
و سه من گندم آرد کرد با وجود یکه منصور و هرون شیعه بودند و اقرار با امامت ثلثه نمودند
اما از کار زشت بد پرست بدتر بودند بعد از مامون خلفا سنی شدند و مذهب مالکی را اختیار
کردند والله اعلم ذکر سلطنت بنی عباس ایشان سی و هفت تن بودند و خروج ایشان از زمان
زوال دولت مروان حمار بود تا ظهور دولت امیر هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان
و ملک ایشان پانصد و بیست و دو سال و سه ماه بود و اول عباسیان ابوالعباس سفاح بن
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود چهار ماه سلطنت نمود و بعد از او ابو جعفر
منصور دوانقی است که دو سال سلطنت کرد و بغداد بنای اوست و وجه تسمیه بدوانقی
آنست که چون طاق کسری مداین را خراب کرد و بغداد را آغاز کرد برای اخراجات بهر نفری
از رعایای بلاد خود را دانگی نقره حواله کرد و از اینجهة موسوم شد بابی الدوانیق زیرا که دوانیق
جمع دانق است و دانق دانگ را گویند و بعد از او مهدی بن منصور که او را نیز هادی میگفتند
پانزده سال و چند روز حکومت کرد بعد از و موسی بن مهدی یکسال و سه ماه سلطنت کرد
و معاصر حضرت امام موسی کاظم ع بود و دعای جوشن صغیر که در میان شیعه مشهور است آنحضرت
از برای دفع این ملعون خوانده و خدا او را کشت و بعد از او الامین بالله هرون حکومت او
بیست و سه سال بود و بعد از او الرشید بالله محمد بن هرون چهار سال و هشت ماه
سلطنت کرد و بسیار حریص بود بلهو و لعب و لواطه و شراب با در او رسیده لباس مردان
بر خران میپوشانید و در بغل او میکرد که شاید ترک پسران نماید چون مست میشد فریاد میکرد
و غلامیات المامون بالله عبدالله بن هرون الرشید بیست و پنجسال و پنجماه و یکروز سلطنت
کرد و حضرت امام رضا را ولیعهد خود گردانید و آخر پشیمان شد و آنحضرت را زهر داد در انگور
و بروایتی در شیره انار و او را شهید کرد المعتصم بالله اسحق بن هرون الرشید شهر سر من رای
که سامره است از بنای اوست چون بغداد تنگ بود از برای عسکر او ساخت و سامره

ذکر سلطنت بنی عباس

عسکر را

عسکر را نیز میگویند و معتصم را خلیفه مثمن گردانیدند زیرا که در سنه ثمانین ماه تولد شد در شهر
شوال و ثامن خلفای عباسیه است و ثامن اولاد عباس است و هشت فتح بدست او
ظاهر و هشت نفر از ملک زادگان عجم در خدمت او کمر بسته و هشت پسر و هشت
دختر داشت و متروکات او هشت هزار دینار طلا و هشتهزار هزار نقره بود و هشتاد هزار
اسب و هشتهزار غلام داشت و هشتهزار کنیز و هشت قصر بنا کرد و در هفته هشت دختر
بکر را خدمت میکرد و مدت چهل و هشت سال و هشتماه و هشت روز عمر کرد و سلطنت
او بیست و سه سال بود و بعد از و الواثق بالله هرون بن معتصم بود پنجسال و نه ماه و سیزده
روز سلطنت کرد بعد از او المتوکل علی الله ابوالفضل جعفر بن معتصم همین ملعون بود
که هفده مرتبه آب بکربلا بست و گاو فرستاد که شیار کنند و اثر قبر آنحضرت را محو
نماید و آب از حایر پیشتر نرفت بقدرة الله و زواران حضرت سید الشهدا را میکشت
و منع زیارت مینمود و سب حضرت فاطمه ع و امیر المومنین ع و حسنین مینمود پسرش منتصر [illegible]
که شیعه بود متوکل را با فتح بن خاقان وزیرش به بئس المصیر فرستاد و در حین کشتن متوکل
سعید حاجب خود را بر او انداخت و گفت یا امیر المومنین من بعد از تو زندگی نمیخواهم ندیمی
داشت در آنوقت خود را بر زیر تخت انداخت و گفت من بعد از تو زندگی نمیخواهم بدهم جان
بسلامت برد و حاجب را بمتوکل ملحق ساخت و عمارت جعفر بسامره از بناهای اوست و مدرسه
غربیه را در بغداد از بناهای اوست و مدت چهارده سال و نوزده روز حکومت کرد المنتصر بالله
محمد بن متوکل بیست و پنجسال داشت که بحکومت نشست و پدرش را از دشمنی امام حسین ع خلاص
کرد سلطنت وی یکسال بود بعضی نصف سال گفته اند المستنصر بالله ابو العباس محمد بن معتصم
سال و نه ماه سلطنت کرد المعتز بالله محمد بن جعفر متوکل سه سال و ششماه و بیست روز سلطنت
کرد المهتدی بالله ابو عبدالله محمد بن واثق یازده ماه و هفده روز سلطنت کرد المعتمد علی الله
احمد بن جعفر متوکل بیست و سه سال حکومت کرد و حضرت صاحب الامر در زمان او غیبت اختیار
کرد المعتضد بالله علی بن احمد بن معتضد شش سال و شش ماه و شانزده روز سلطنت کرد المکتفی بالله

ابو العباس احمد بن متوکل نه سال و ده ماه و ده روز سلطنت کرد المقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن احمد معتضد بیست
و چهار سال و یازده ماه و شانزده روز سلطنت کرد القاهر بالله احمد بن جعفر معتضد شش سال و ده ماه
و ده روز سلطنت کرد المستکفی بالله ابو القاسم عبد الله بن علی مکتفی یکسال و چهار ماه سلطنت کرد
المطیع بالله فضل بن جعفر مقتدر بیست و نه سال و پنجماه سلطنت کرد الطائع بالله ابو بکر عبد الکریم
بن مطیع هفده سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق مقتدر چهل و
یکسال و سه ماه و یازده روز سلطنت کرد در زمان او محمد بن ملکشاه سلجوقی مسجد جامع عتیق اصفهان
را بنا کرد و گنبد او را ساخت و اولاد او طغرل و غزل ارسلان تمام کردند القائم بامر الله ابو القاسم
عبد الله بن قادر نوزده سال و پنجماه سلطنت کرد المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی بیست و
پنجسال و کسری سلطنت کرد المسترشد بالله هفده سال و شش ماه حکومت کرد المستنجد بالله
عبد الله بن یوسف بن محمد بن احمد بن مستظهر یکسال حکومت کرد المقتفی بالله محمد بن احمد بن مستظهر
بیست و چهار سال و سه ماه و بیست و یکروز سلطنت کرد الراشد بالله ابو جعفر منصور بن مسترشد
یازده سال و یکماه المستضیئ بنور الله ابو محمد بن الحسن بن یوسف المستنجد نه سال و هشت ماه الناصر
لدین الله ابو العباس احمد بن مستضیئ چهل و یکسال و بیست و یکروز الظاهر بالله ابو النصر محمد بن ناصر
نه ماه و چهارده روز المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن طاهر شانزده سال و دو ماه و هفت روز
المعتصم بالله ابو عبد الله احمد بن عبد الله المستظهر شانزده سال و هشت ماه معتصم سی و پنج ولد است
از اولاد عباس سی و هفتم خلیفه است دولت ایشان را خواجه نصیر الملة والدین محمد بن الحسن الطوسی که
وزیر هلاکو خان از سلاطین مغول منهدم گردانید و عباسیان را همه برانداخت و علامه حلی رحمه الله
در کتاب خود حدیثی نقل کرده در انقراض دولت بنی عباس و سلطنت هلاکو خان تا رسیدن
ابتدا نوبت سلاطین صفویه بیان نموده است و سند آنرا با میر المؤمنین متصل کرده اند
و چون او در زمان سلاطین صفویه نبوده اشاره که آنحضرت نموده که سلطنت از هلاکو خان
بر دیگری رسد از عترت من علامه در این جا توقف کرده است که فرزندان حضرت کی باشد
الحدیث قال امیر المؤمنین ملک بنی عباس یسر لا عسر فیه لو اجتمع علیهم الترک و الدیلم و السند و الهند

الرند

الرند و الطیلسان علی ان یزیلوا ملکهم لما قدروا ان یزیلوه حتی یبعد عنهم موالیهم و ارباب دولتهم
و یسلط علیهم ملک یاتی علیهم من حیث الذی فیه ظفره الی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به عجب
دارم از بنی عباس که قرابت ایشان نسبت باهل بیت رسالت از بنی امیه بیشتر بود و ایذا
و آزار و عداوت ایشان با ائمه معصومین زیادتر بود و بنای طایفه ساختن مدارس و خانقاه
و صوامع و سیورغال در زمان ایشان شد و احادیث موضوعه مکذوبه که معویه و سایر منافقین
علما و فضلای هر زمان را طلبیده مقرر کردند که تصحیح این احادیث نمایند و رواج دهند
علمای هر چهار مذهب که در زمان ایشان بهم رسیده بودند حسب الفرموده ایشان بعمل آوردند
یک چند حدیث را بیان مینمایم و عالم و فاضل متامل منصف میداند که این احادیث چه نحو است
احادیث موضوعه روی عن عبد الملک بن عمیر انه قال رسول الله اقتدوا باللذین من بعدی
ابا بکر و عمر و منها ما روی ان ابا الدرداء کان یمشی امام ابی بکر فقال له النبی اتمشی امام من هو خیر
منک فقال ابو الدرداء اهو خیر منی فقال ما طلعت الشمس و لا غربت بعد النبیین و المرسلین علی
رجل هو افضل من ابی بکر و منها قال لابی بکر و عمر هما سیدا کهول اهل الجنة ما خلا النبیین و المرسلین
و منها قال ما ینبغی لقوم فیه ابو بکر ان یتقدم علیه غیره و منها قال خیر امتی ابو بکر و عمر و منها قال
لو کنت متخذا خلیلا دون ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا و لکن هو شریکی فی دینی و صاحبی الذی اوجبت
له صحبتی فی الغار و خلیفتی فی امتی و منها و قد ذکر عنده ابو بکر قال و این مثل ابو بکر کذبنی الناس
و صدقنی و آمن بی و زوجنی ابنته و جهزنی بماله و واسانی بنفسه و جاهد معی فی ساعة الخوف و منها
عن امیر المؤمنین ع قال خیر الناس بعد النبیین ابو بکر ثم عمر ثم الله اعلم و منها عن عمرو العاص قلت لرسول الله
ای الناس احب الیک قال عایشه قلت من الرجال قال ابوها قلت من قال عمر و قال النبی لو کان
بعدی نبی لکان عمر و منها عن ابن عمر قال کنا نقول و رسول الله حی حاضر من افضل امة النبی فقال بعد
ابو بکر ثم عمر ثم عثمان و منها ان الحق ینطق علی لسان عمر و قلبه و منها ان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم و منها ما ابطأ عنی جبرئیل الا انه ظننت بعث الی عمر و منها قال لو بعثت الی
فیکم عمر لبعث و منها ان بینی لمکابیده و بوقه و منها اذ الشاعر ینشد النبی ص شعرا اذ دخل عمر

فاشار النبی صلعم الی الشاعر عن السکت فلما خرج عمر فقال عد فعاد فدخل عمر فاشار النبی الیه بالسکوت
مرة ثانیة فلما خرج عمر قال الشاعر لرسول الله من هذا الرجل فقال عمر بن الخطاب و هو رجل لا یحب
الباطل ومنها قال رزنت بالنبی فرجحت و وزن عمر فرجح ثم رجح ومنها ان السکینة تنطق علی لسان
عمر ان الله ضرب بالحق علی لسان عمر وقلبه ومنها قال لو انزل من السماء فانجاه الا عمر ومنها قال
سراج اهل الجنة عمر ومنها قال ان الله یتجلی للخلایق یوم القیمة عامة ویتجلی لک یا ابابکر خاصة ومنها انه
قال حدثنی جبرئیل ان الله لما خلق الارواح اختار روح ابی بکر من بین الارواح ومنها قال امیر المؤمنین
من فضلنی علی ابو بکر و عمر جلدته حد المفتری ومنها ان اول ما یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب
وله شعاع کشعاع الشمس ومنها قال لما عرج بی الی السماء الدنیا ما مررت بسماء الا وجدت مکتوبا لا اله
الا الله محمد رسول الله ابا بکر زوجه ابنته قال من سب ابابکر و عمر قتل ومن سب عثمان و علیه
جلد منها وفی الصحیحین روی سعد بن ابی وقاص قال استاذن یعنی عمر رسول الله و عنده نسوة من
قریش یکلمنه عالیة اصواتهن فلما استاذن یتبدرن بالحجاب فدخل رسول الله یضحک فقال
اضحک الله سنک یا رسول الله قال عجبت من هولاء اللواتی کن عندی فلما سمع صوتک یتبدرن
بالحجاب قال عمر انت احق ان یهبن قال ای عدات انفسهن اتهبننی ولا تهبن رسول الله قلن نعم
انت اغلظ و افظ فقال رسول الله والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان قط سالکا فجا الا سلک
فجا غیر فجک ومنها روی ابن اثیر فی جامع الاصول من الصحیح الترمذی قال لما خرج رسول الله
فی بعض مغازیه فلما انصرف جائت جویریه سوداء فقالت انی کنت نذرت ان ردک الله
سالما ان اضرب بین یدیک الدف و اتغنی فقال لها ان کنت نذرت فاضربی والا فلا فقالت
نذرت فجعلت تضرب و زاد رزین و تقول طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر
علینا ثم اتفقا فدخل ابو بکر و هی تضرب ثم دخل عثمان و هی تضرب ثم دخل علی ع و هی تضرب ثم
دخل عمر القت الدف تحت استها و قعدت علیه فقال رسول الله ان الشیطان لیخاف منک
یا عمر انی کنت جالسا و هی تضرب ثم دخل عثمان و هی تضرب فلما دخلت انت یا عمر القت الدف
و جلست علیها ومنها من الصحیح الترمذی عن عایشة قالت کان رسول الله جالسا فسمعنا لغطا

او صوت صبیان فقام رسول الله فاذا حبشیة تزفن والصبیان حولها فقال یا عایشة تعالی فانظری
فوضعت لحیی علی منکب رسول الله فجعلت انظر الیها ما بین المنکب الی راسه فقال لی اما شبعت
قالت فجعلت اقول لا لانظر منزلتی عنده اذ اطلع عمر قالت فارفض الناس عنها قالت
فقال رسول الله انی لانظر الی شیاطین الجن والانس قد فروا من عمر قالت فرجعت
تم الموضوعات المذکورة عن احادیثها **باب چهارم** در احوال خیر آل حضرت امام
حسن مجتبی کنیت آنحضرت ابو القاسم و ابو محمد مشهورتر است و القاب آنحضرت سید و سبط
و امین و حجت و بر و تقی و اثیر و قایم و وزیر و زکی و مجتبی و زاهد است و نام مبارک او حسن است
و در توریة شوفر و در توریه لغت جبلی شبر که معرب از شبر است و در کتاب زهره بلغة
ترکیه معدا را و در انجیل هابین و در کتاب زندیک رای و در کتاب با شکل بهتر و در
کتاب انکلیون زینت و در صحیفه آسمانی راید و در روایت دیگر مهدی و در کتاب یونانیان
قوسموس و نقش نگین آنحضرت العزة لله و بروایت دیگر الحمد لله ولادت آنحضرت
در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان و بروایت دیگر روز شنبه پانزدهم همین ماه و ا بعد
و بعد از هجرت بدو سال یا سه سال و احوال آنحضرت که مدت حیات بر اشتاد و یگانه ظاهر است
بیست حج پیاده کرده و در اکثر سفرهای مبارکش آبله و ورم میکرد و دو مرتبه ضیاع و عقار خود را
از مواشی و نقد و جنس موهبات بخود با قارب و عشایر خود و فقرا و بیوه زنان با آنکه نعلینی که
در پا داشت تایی را داد و تایی را نگاه داشت و همیشه قایم اللیل و اکثر ایام صایم النهار بود
و میانه خود و خدا هرگز کاری نکرد که موجب خجالت او باشد و آنچه در صفین از شجاعت با معویه
کرد معلوم است که قریب به پنجاه هزار کس را بدست مبارک خود بجهنم فرستاد و در روز جمل شتر
عایشه را پی کرد و شکست بر لشکر عایشه و طلحه انداخت و از تواضع و فروتنی آنحضرت آنکه بود
که روزی رسید در مکانی که جماعتی از فقرا و درویشان که اکثر ایشان معلول و صاحب جذام
و برص بودند آنحضرت را تکلیف کردند یا ابن رسول الله اگر ابا نمیکنی چند لقمه نان خشک پاره
گرد کرده ایم چه شود بضیافت ما بیایی و با ما موافقت کنی در خوردن آن ملاذ انام با ایشان

واحوال حضرت امام حسن مجتبی

از اشتر فرود آمد و در کنار زنبیل ایشان نشست و در خوردن با ایشان خورانید و همه را مخلع گردانید
و از درهم و دینار ایشان را غنی و بی نیاز ساخت و در صفات و در کمال که با امیر المؤمنین ع بود با برادر
رسول خدا و انبیا و علوم الهی با منصب امامت همه با وی بود خلافت آنحضرت شش ماه بود
و بعضی گویند نه ماه و اهل سیر و تواریخ بر آنند که چون عمر بن الخطاب در اکثر جنگ که لشکر می
فرستاد و شکست میخوردند در حرب یزدجرد ابن شهریار و تسخیر صفهان التماس نمود بحضرت
امیر المؤمنین ع حضرت امام حسن ع را همراه لشکر سعد ابی وقاص کرده بود و سپه سالار است از
اینجهة است که علمای صفهان را مفتوح العنوة میدانند و آنحضرت تا ری و شهریار آمده تشریف
برده است و در حین مراجعت بقم آمده است و از قم بسمت اردستان بقریه کهنگ از قرار
آنولایت تشریف برده است و از آنجا بسمت قهپایه و ولایتیست از نائین صفهان نزول اجلال فرمود
و در صفهان زمینی است در خارج شهر قریب بزاینده رود مشهور بلبان الارض چون آنحضرت
تشریف آورد آن زمین بفرمان الهی با آنحضرت سخن گفت که یا ابن رسول الله در صفهان سحره
یهود بسیارند عوذه بخوانید و داخل شهر شوید و در صفهان در مسجد جامع کبیر نماز گذارده و در قریه
برزان صفهان نماز شام گذارده اند و در کتاب صفهان نوشته است که اول مسجدی که در صفهان
بنا کردند مسجد شعیای ع پیغمبر بود در حوالی قد امام زاده اسمعیل واقعست و ابو العباس مهدی او را بنا
کرده و بعد از آن الب ارسلان او را تعمیر کرد و در این مسجد نماز گذارده نه مسجد کبیر در همه اقوال
و صحت او نوعی هست احوالات آنحضرت بعد از شهادت شاه ولایت پناه چون بسریر
خلافت متمکن گردید اهل کوفه و شام آنچه خواستند با او عداوت کردند و فاجران امت خاذلین
عصمت و ولایت را با دلیغا دادند و دلخوانه و سراپرده او را در قصر بیض مداین بغارت بردند
آنگه باین راضی نشدند آنرا بر واند خواستند ردا از گردن مبارکش بر داشتند و گلیم از زیر پایش
کشیدند و خنجر بر ران مبارکش زدند و مکرر او را زهر دادند و از کمی اعوان و قلت انصار و نفاق
در سال چهل و یکم هجرت با معویه صلح کرد و دست از سلطنت برداشت و آمد بمدینه مشرفه و در آنجا
ساکن شد و ابو الفرج اصفهانی از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت چهل و هشت سال

از مرحله زندگانی طی کرد شهادت آنحضرت در اواخر ماه صفر واقع شد و بعضی گفته اند هفتم
آنماه و بعضی دوشنبه بیست و هشتم در سال چهل و نهم هجرت گفته اند بعضی گویند عمر شریف
آنحضرت در آن وقت چهل و هفت سال رسیده بود و بعضی چهل و نه گفته اند و رحلت آن
حضرت را در سال پنجاه گفته اند و در پنجاه و یکم نیز گفته اند از هجرت عدد اولاد امجاد آنحضرت
سیصد زن کرده بود و طلاق گفته بود و امیر و اعیان عرب دختران خود را برای شرف
با آنحضرت تزویج میکردند آنحضرت باین سبب اینهمه زن کرده بود و حضرت امیر المؤمنین ع بمنبر فرمودند
که دیگر زن بحسن مدهید که بسیار طلاق میگوید و کمال الدین طلحه شافعی از علمای انساب تصحیح
کرده است که عدد اولاد آنحضرت پانزده نفر بودند حسن مثنی و عمر و حسین و عبد الله و اسمعیل
و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابو بکر و قاسم و زید میگویند که عقب اولاد از زید و حسن
بهم رسید و باقی اولاد فرزندان نداشتند یکدختر داشت ام الحسن و ابن خشاب از علمای
انساب میگوید که آنحضرت پانزده پسر داشت و یکدختر نامهای ایشان عبد الله و قاسم
و حسن و زید و عمر و عبد الله و عبد الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ام الحسن فاطمه که والده
ماجده امام محمد باقر بود و شیخ مفید ره گفته است که زید بن الحسن و دو خواهر و ام الحسن و ام
الحسین مادر ایشان ام بشر دختر ابی مسعود عقبة بن عمر بن ثعلبه خزرجیه است و حسن بن حسن مادرش خوله
بنت منظور فزاریه است و عمر و برادران او قاسم و عبد الله مادر ایشان ام اسحق بنت طلحة بن
عبید الله تیمی است و ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه و رقیه دختران آنحضرت از مادرهای متفرقه
و بروایتی شیخ ام سلمه و ام عبد الله و رقیه و فاطمه داخل اولاد او نیند و در کتاب بنظر رسید
و حافظ عبد العزیز الاخضر الجنابذی میگوید که اولاد کرام ذکور امام حسن ع حسن است و زید و
محمد و عمر و عبد الله و ابو بکر و عبد الرحمن و حسین و محمد و عبد الله و طلحه و دختران او ام
الحسن و ام الخیر و ام عبد الله و میگوید تکرار در اسمی و این اسامی گمان اینست که از زیادتی نساخ
باشد قاتل آنحضرت زوجه آنحضرت جعده بنت اشعث بن قیس و او در مدینه مشهوره باسم او
نفرموده معویه و وساطت مروان بن حکم الماس سوده با آنحضرت داد و مزار کثیر الانوارش

در احوال خیر مآل حضرت سید الشهدا

در قبرستان بقیع نزد عم بزرگوارش عباس قرار یافت سلام الله علی الحسن المجتبی و ابیه علی المرتضی و امه
فاطمة الزهراء واخیه الحسین الشهید بکربلا **باب پنجم** در احوال خیر مآل حضرت سید الشهدا
و امام السعدا ابی عبد الله الحسین ع کنیت آنحضرت ابو علی است و ابو عبد الله مشهور است و القاب
آنحضرت رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط و نور و سعید و رشید و شهید و مظلوم
است و نام مبارک او حسین است بنام پسر حضرت هرون و در توریة قبل است و در کتاب
زبور هیشا و بلغهٔ عبری شبیر است که معرب از شبیر است و در انجیل فرنگان هوشنگ و در
هندوان اعظم تارا و در کتاب براهمه لندکش و در کتاب زند پخت و در کتاب انکلیون تمرا
و در کتاب پاتکل مسعود و در کتاب زمزم از تصنیفات زردشت حبیب و در صحیفهٔ آسمانی
آمر و بروایت دیگر ناصر و در کتاب اقلیدس افتخار و در کتاب طرقم سعادت یار اسم
قاتل آنحضرت در توریة در سفر محمد لسنت با اولاد پیغمبر آخر الزمان که نازل شده بمعنی
یزید است و شمور شمر حرامزاده است و بن زاد ابن زیاد و بروایت دیگر بد بخت از قریش
که در پیشانی او اثر جهنت و در کتاب لاتیغا و سایر کتب فرنگان مسطور است که حق تعالی برگزید
بنی اسرائیل را از میان خلایق و شرف داد بر همه مردمان و ایشان را ساکن کرد ابند در زمین
مقدس خلیل و ناصریه از بسکه ایشان فساد در زمین کردند و پیغمبران را کشتند و تهمت زدند بیوع
ناصری و مادر او مریم خدا ایشان را ذلیل کرد ابند و ارض مقدسه را بر ایشان حرام کرد ابند
و بعد از ایشان عرب را در میان خلق برگزید و از میان عرب قریش را و ایشان بد بختی آل
او را اختیار کردند تا فرزند پیغمبر خود حسین را کشتند و بد بختی ایشان زایل نمیشود تا روز قیامت
و در کتاب نزول نوشته است که خار شدند و خاری ایشان بر طرف نمیشود و آن کسانی که
حسین را زدند تو بد بزرگ خورد که از فرزندان و زنان بزرگست می کشند یزدان لباس لعنت
بر ایشان پوشانید که هرگز کنده نخواهد شد و ایشان را خلاصی از دوزخ نخواهد شد در جاماسب
نامه نوشته است که آنچه بنی اسرائیل با یحیی پیغمبر کردند امت محمد عربی البطحی با فرزندان او خواهند کرد
و یکی فرزندان او را در زمین ماریه با نواع عذاب میکشند و عیال او را با سیری میبرند و بهم اهل

او را حصه کنند خدا بخت النصر دیگر را بر این قوم بگمارد تا دمار از ایشان برآورد و امان از ایشان
قبول نکند و کشندگان ایشان را به بدترین پاداش بسزا برساند مؤلف گوید که بخت النصر در اینجا
مختار است زیرا که در سایر کتب کبران معلوم میشود که از قوم ایشان یزدان شخصی برانگیزد بر ایشان
که ذرهٔ رحم در دل او نباشد و چون بخت النصر باشد در سطوت و انتقام از ایشان بکشد ولادت
آنحضرت در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان و بعضی روز سه شنبه گفته اند و در توقیع حضرت صاحب الامر
که بقاسم بن علا همدانی نوشته پنجشنبه سیم ماه و اتفاقند در آخر ماه ربیع الاول سال سیم هجرت نیز
گفته اند و این قول متروکست و نقش نگین آنحضرت ان الله بالغ امره و بروایت دیگر الحمد لله
و بروایت دیگر عدت للقاء الله بوده و دوست و دشمن اتفاق دارند بفضیلت و بزرگواری آن
حضرت از کثرت عبادت و زهد و تقوی و طهارت و عفت و حیا و ادب و ورع و سخاوت و
عدالت و شجاعت و علم و کمال و استعداد و از شجاعت آنحضرت آنچه در کربلا کرده در حالت تشنگی
کرده کسی نکرده ده هزار و هشتصد نفر و بروایت دیگر از مسعودی هزار و نهصد و پنجاه نفر را بدار
البوار رساند غیرت آنحضرت بمرتبهٔ بود که با هفتاد و دو نفر آنچه مشهور است از انصار و موالیان
با بیست و دو هزار سواره و پیاده از فاجران اهل قبله جهاد کردند و بروایت دیگر سی هزار کس و بروایت
دیگر از اعثم بن کوفی و ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی جامع حکایت خروج مختار بن ابی عبیده ثقفی صد و
بیست و دو هزار پیاده بودند و در این قول توقف بسیار میرود باعتبار صحت خبر اما چنین گفته اند
و از ایشان ترسیدند و پروا نکرده تن را بخواری داد و گردن را باطاعت پسر مرجانهٔ لعین ننهاد
تا بدرجهٔ شهادت سرافراز شد عدد اصحاب و اسامی عسکر سعادت اثر او را بعضی از علما نود یا
از هفتاد و دو نفر ذکر کرده اند اما آنچه مشهور است است که پنجاه نفر از موالیان و پانزده نفر از
برادران و عم زادگان و هفت نفر از غلامان بودند سوای حر بن یزید ریاحی و علی پسرش که هفتاد
و چهار باشند بیان اسامی بترتیب حرب اول حر بود و پسرش بعد از آن زهیر بن حسان
اسدی و عروه غلام حر و عبد الله بن عمر و کلبی و بریر بن حصین همدانی و وهب بن عبد الله
مذحجی و بریح ابن عبد الله هلالی و حر برا آزاد کرده ابو ذر غفاری و عابر بن عابس و حجاج بن مسروق

مؤذن امام و حارث بن سریع و مالک بن عبد الله و مسلم بن عوسجه رحمة الله و پسر او هلال رافع بجلی و
عبد الرحمن عبد الله زنی و یحیی بن سلیم مازنی و عبد الرحمن بن عروه غفاری و مالک بن انس کاهلی و زیاد
ابن مهاجر کندی و هلال بن حجاج و نافع بن هلال بن مالک و عمرو بن مطاع جعفی و قیس بن عتبه و
حبیب بن مظاهر رحمه الله و هاشم بن عتبه ابی وقاص و عقل غلام امام زین العابدین و حنظلة بن سعد
عجلی شامی و یزید بن زیاد شعشعی و زهیر بن قیس البجلی و سعید بن عبد الله حنفی و جناده بن حارث و عمرو بن
قرظه و ابو ثمامه صیداوی و عطیة بن دحاد و محمد بن انس و فیروزان غلام عبد الله بن امام حسن و شوذب
غلام عابس و عبد الله بن عروه غفاری و زیاد شعثا و سیف بن حارث و ابو عمرو نهشلی و اقارب برادران
آنحضرت فضل بن علی و عبد الله بن مسلم بن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و جعفر و عبد الرحمن بن عقیل و محمد بن
عقیل و عبد الله بن عقیل و محمد بن عبد الله بن جعفر طیار و عون بن جعفر طیار و عبد الله بن حسن ع و
اسعد بن ابی جانه و قاسم بن حسن و ابو بکر و عمر و عثمان و جعفر و عباس و علی اکبر سلام الله علیهم اجمعین عدد
شهدا و اهل بیت در آن معرکه خلاف است اکثر بیست و هشت نفر گفته اند هفت نفر از اولاد عقیل بن
ابیطالب اول مسلم در کوفه شهید شد و جعفر بن عقیل با عبد الله برادرش و محمد و عبد الله پسران مسلم
و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد پسر ابی سعد بن عقیل و بعضی عون و محمد پسران عقیل را زیاد کرده اند و سه
نفر از فرزندان جعفر طیار و نه نفر از فرزندان امیر المؤمنین ع را نقل کرده اند حضرت سید
الشهدا و عباس و پسر او محمد و عمر و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبد الله اصغر و در ابو بکر خلافی کرده اند و بجای او
فضل را نقل کرده اند و چهار نفر از فرزندان امام حسن ابو بکر و قاسم و عبد الله و بشر و بجای بشر
عمر نیز گفته اند و از فرزندان امام حسین ع آنچه مشهور است علی اکبر و عبد الله که در کنار پدر شهید شدند
و مردم او را علی اصغر را میخوانند و بعضی ابراهیم و محمد و حمزه و علی دیگر و جعفر و عمر و زید گفته اند ابو
الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین گفته که آنچه معلوم است شهادت ایشان در آن معرکه از فرزندان
ابو طالب بیست و دو نفرند و ابن نما از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که هفده نفر از فرزندان
فاطمه بنت اسد در آن صحرا شهید شدند و از زیارتی که از ناحیه مقدسه بیرون آمده از فرزندان امام
حسین ع علی و عبد الله مذکور است و از فرزندان امیر المؤمنین ع عبد الله و عباس و جعفر و عثمان و عون

و محمد و از فرزندان امام حسن ع ابو بکر و عبد الله و قاسم از فرزندان عبد الله جعفر و عون و محمد از
فرزندان عقیل جعفر و عبد الرحمن از فرزندان مسلم عبد الله و ابو عبد الله و محمد بن سعید بن
عقیل و ایشان هیجده نفر میشوند و شصت و چهار نفر از شهدا دیگر و در آن زیارت باسم مذکورند
و سلم در روضة الشهدا مذکور است ابراهیم و محمد که حارث بن عروه کوفی در کنار فرات شهید
کرد بنحوی که شنیده احادیث آن بنظر نرسید و ظاهر اصلی نداشته باشد اما در کتب مجالس لفاتن
است و حکایت دامادی قاسم نیز ظاهر نمیشود و در کربلا روز حرب سیزده سال داشته و بالغ نموده است
کارزار کرد تا شهید شد اما در طرق مخالفین حکایت دامادی قاسم هست آن معصوم بکربلا
در بلا بحکم کلمه حصار مینماید کفره فجره اهل قبله یعنی شامیان و کوفیان و مشرکان عرب در
آن روز که آنحضرت را محاصره نمودند هزار و نهصد زخم بروی زدند و همه در پیش روی آنحضرت
بود و جراحات نمایان او هفتاد و دو زخم بود و زخم نیزه سی و سه زخم بود و زخم شمشیر
سی و نه و تتمه زخم تیر و سنگ بود و چون کار آنحضرت تنگ کردند از آن کافران ده نفر
عازم قتل او شدند محمد و اسحق پسران اشعث و بطریق دیگر قیس و اشعث بودند و محمد اول
نیست بلکه در کربلا بدعای آنحضرت در همان روز بعذاب الهی واصل شد و دیگر شبث بن
ربعی و خولی بن یزید اصبحی و سنان بن انس و ابو الحتوف و حرملة بن کاهل اسدی و ذی
الجوشن شمر لعین و ابو الاشرس والی خراسان و حکیم بن طفیل ابو الحتوف ملعون تیری
بر پیشانی آنحضرت زد و ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم آنحضرت زد و زرعة بن شریک
ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد و حصین بن نمیر سکونی تیری بر دهان معجز بیان آنحضرت
زد و حرملة بن کاهل اسدی شمشیری بر بازوی آنحضرت زد و او را برو در انداخت و
شرحبیل بن ذی الکلاع اسب بر بدن مبارک آنحضرت دوانید و ابن اقفی و عبد الله بن
شداد جشمی و صایب بن مالک اشعری و بشر بن سوط همدانی و عبد الله بن اسید سلمی جهنی
و یحیی بن کعب و عروة بن قیس احمصی و قره برادرش و یزید بن رکاب قسم باد کان بر
باران کردند یکرتبه چهار هزار تیر بر بدن مبارک او دوانیدند لعنة الله علیهم و چون آنحضرت را

اند چشم سنان ملعون خواست پیش دستی کند که شمر حرامزاده کرد آنچه کرد و بدوازده ضربه سر
آنحضرت را جدا کرد و آنچه کرد اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین ع و شایعت و بایعت علی قتله
اللهم العنهم جمیعا کافرانی که اسباب آنحضرت را غارت کردند مالک بن هشیم کندی بود که کلاه
آنحضرت را برداشت و عبدالله اسد جهنی شمشیر امام را برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را
و جمیل بن مالک محاربی نیزه امام را برداشت و قراد بن مالک و عمرو بن خالد سپر امام را
برداشت و باهم منازعه کردند بحیر بن عوس ملعون عمامه آنحضرت را برداشت و عبدالرحمن
بن ابی یحیی نعال امام را برداشت و عبدالله بن قیس خولانی ردای آنحضرت را برداشت و عمر بن
منبع صیداوی انگشتر او را برداشت و زاهد بن رفاد و بجدل بن سلیم موزهای امام را برداشت
و قیس بن سعید لجام اسب امام را برداشت و قیس بن اشعث رکاب امام را برید و برداشت
ملاعینی که سنگ بر بدن مطهر آنحضرت زدند اسحق بن حویط بود و اخنس بن مرثد و حکیم و عامر پسران
طفیل و بکر بن عامر و بکر بن وابل و عمر بن منبع صیداوی بود و سالم بن خیثمه و منقذ و ناعم
پسران مره عبدی و هانی بن ثبیت قاتل علی اصغر و سعد بن حجر الاحجار و نوفل بن ارزق
و طعیمة بن عدی و طلحة بن ارقم و اسید بن مالک و یزید نهشلی و درید مولای عمر سعد علیهم
اللعنة و العذاب شهادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه عاشورای محرم سال شصت و
یکم هجرت واقع شد و عمر شریفش در آنوقت پنجاه و هشت سال بود و اثر خضاب سیاهی در
محاسن مبارک آنحضرت بود و چون آن ملاعین رفتند اهل غاضریه آمدند و بر آنحضرت
و جسدهای مکرم و بدنهای مطهر نماز کردند و جسد سید الشهدا را در آن مکان شریف که الحال
هست دفن کردند و علی بن الحسین یعنی ع اکبر را در پایین پای آنحضرت و سایر شهدا را در پایین
پای او در یک موضع دفن کردند و بحسب ظاهر چنین بود اما باعجاز حضرت امام زین العابدین ع
آمد و جسد مطهر آنحضرت را بلکه سایر شهدا را دفن کردند و اهل غاضریه گفتند که چون رفتیم که
ایشان را دفن کنیم قبرهای ایشان را کنده و ساخته دیدیم و مرغان سفید چند نزد ایشان را دفن
که بر دار کردند و در سر مبارک آنحضرت خلافست آنچه مشهور است این است که سید

الساجدین

الساجدین آورد و ببدن شریف پدر بزرگوارش ملحق ساخت و در روایتی در شام دفن
کردند الحال آن موضع مشهور است بمشهد الرأس و زیارت میکنند و بقولی آنکه آن ملعون سر را به
خانه خود به هند بنت ابی عبدالله عامر که سابقا زوجه آنحضرت بود غضب کرد و در شب ناپیدا
شد و حضرت جبرئیل برد و این قول بسیار قوی نیست و رفتن اهل بیت بشام و برگشتن و
آمدن بکوفه چهل روز مشهور است و بقولی شش ماه آنچه فقیر اعتقاد دارد شاید که از چهل
روز زیاده باشد زیرا که رفتن اهل بیت بکوفه و شام و ماندن در شام و سایر منازل
و برگشتن میشود و الله یعلم عدد لشکر کفار موافق ضبط ابو مخنف و بعضی از تواریخ صد و
بیست و دو هزار سواره و پیاده بودند که باین حرب مأمور شدند و متعاقب هم می آمدند
اگرچه در صحت این خبر ضعفی دارد و لیکن بیان کردن اولی است عدد لشکر کفار شقاوت
اثر هشتاد هزار سواره و چهل هزار بودند از پیاده از ملازمان دار الاماره بیست و دو
هزار سواره بودند و پیاده و امیر ایشان شمر ذی الجوشن و فرقه شبث بن ربعی و سنان رکاب و پسر
اشعث و ابو الاشرس و ضحاک بن قیس و سعد بن عبدالله بن ابی عمیر و راهب و قیس بن حبیب
بن حجاز صاحب رایت ضلالت معویه و قیس بن فاکهه بن نوفل و اسد بن مغیرة بن عاص
و سعید بن ارطاه و تماشائیان و معادیان ایشان و توشه برداران بحکم ایشان هشت هزار
سواره میرسیدند در میان ایشان دهات و محلات و استادان و صناف با ایشان بودند
اکثر اهل حرفه مثل نجار و آهنگر و کفش دوز و نعل بند و خباز بودند و کدخدایان محلات
کوفه از شاکریه و کندیه و خزنیه و مسجد بنی زهره و سوق اللیل و سوق الساعة و سوق البراثین
چون اشعث موصلی طباخ و شریق خباز و طرماح بن یزید صیرفی و یزید بن درهم خزنی و ابن عوجه
و حنظله بن زید و قیس بن جرهم و ابو الحسن سردار نکاریان همراه بودند و سی و سه هزار نفر از
مردم بوادی و قبایل اعراب بودند از عباده و ربیعه و حمیر و کنده و مطعون و مذحج و یربوع
و خزاعه و سنبط و کلب و از زندان و بصره هفتهزار کس بودند و سرکرده ایشان زید بن انجم
و اسعد بن جریح و قمیر بن قیس و علوان بن دران و داود بن ثابت و بشیر بن سعدان و حماد بن

عثمان و منذر بن فهد و ابن ابی آب خور و از مردم شام سی هزار کس بودند و سرکرده ایشان ربیعه بن
سودان بن حرث و قیس بن زعر و صخر بن طعیم و از خوارج دو هزار کس بودند و سردار ایشان
عثمان بن ثابت و حمل بن نافع بن ازرق و حکم بن ابی ورقه و زیاد بن حرقوص بجلی بوده دو
هزار کس از موصل و تکریت و رباط بودند و عمر بن سعد ولد الزنا امیر جیش بود یعنی سپه سالار
و حفص پسرش وزیر بود و سردار ساقه لشکر ابو الحتوف بود و سردار مقدمه لشکر ابو الاترش
بود و جویه ابن حرب جاسوس بود و ابو ایوب عنزی سرکرده ایشان از جماعت بیلداران
بود و شمر لعین نقیب لشکر بود و سرکرده چهار هزار سوار و یزید بن کاب سرکرده دو هزار
پیاده بود و شبث بن ربعی سرکرده چهار هزار سوار بود و قیم سرکرده دو هزار پیاده بود و زید
غلام عمر ملعون سردار کل پیادگان بود و اسحق بن اشعث ضابط غنیمت بود و عروة بن قیس
احمصی سردار دو هزار پیاده بود و حمدان بن مالک سردار دو هزار کس بود و عامر بن
طفیل سردار دو هزار پیاده بود و سنان لشکرنویس بود و ابو ظلیق شاعر مشرف دار
الحرب بود و زیاد بن فاور و شبل بن یزید چاوش بودند و خولی بن یزید علمدار بود و حرمله
کاهل علمدار پیادگان بود و منقذ بن مره عبدی و یزید بن ورقا قاصد فتح بودند و حجر بن
الابجار و رافع بن مالک نگهبانان آب فرات بودند و ابن جوشب ملعون سردار تیراندازان
بود و عمرو بن بلنع صیداوی سردار سنگ اندازان بود و محمد بن اشعث امیر الامراء لشکر بود
و قیس برادرش سردار دو هزار سوار لعن الله علیهم عدد اولاد امجاد آنحضرت شیخ مفید ره
گوید که عدد اولاد امام حسین ع از زنان او باین ترتیب است علی اکبر که کنیت او ابو محمد است
مادر او اسلامه شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار است آخرین ملوک عجم و علی بن الحسین الاوسط
که او سید العابدین است و علی اصغر شهید مادر او شهربانو است و بعضی گویند که علی اصغر نام
او عبد الله است مادر وی لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقیفه است و جعفر بن الحسین اولاد
از او نماند و شهید شد با عبد الله مذکور در دامن پدرش بتیرهای ابن لعین که بر گوش او زد
و زینب و سکینه و عبد الله را میگویند مادر ایشان رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبیه است

وفاطمه

وفاطمه مادر او ام اسحق بنت طلحة بن عبد الله تیمی است و محمد بن حسین با مادرش شهید شد
و آنچه از احادیث ظاهر میشود شهربانو در کربلا نبوده بلکه در واقعه کربلا در حیات نبود اما
از افواه و السنه ظاهر میشود که در حوالی طهران کوهیست شمیران نام دارد شهربانو در آنجا
مدفون است چون آنحضرت را شهید کردند بفرموده آنحضرت شهربانو بر اسب ذو الجناح سوار شد
بطی الارض باین ولایت آمد و در این کوه غیب شد و میگویند زنی که حامله بپسر باشد در آنجا
که شهربانو آسوده است داخل نمیتوانند شد اما حکایت سواری شهربانو بر ذو الجناح
بطریق مخالفان هست و آنچه مظنون فقیر است علی بن الحسین الاکبر سید الساجدین
در آنروز در کربلا بیست و دو ساله بود و آنکه شهید شد علی اوسط است و حضرت امام محمد
باقر ع پنجساله بود و در کربلا حاضر بود سلام الله علی الحسین و اصحابه ذکر وقایع بعد از شهادت
آنحضرت چون آن سعادت پناه ببال شهادت پرواز نمود در همان روز آفتاب کسوف
کرد و باد سیاه شد باد دهشت و زیدن گرفت که خلق بسیار از هیبت آن باد بترسیدند
و بمردند و در آنروز در آسمان شفق بهم رسید و چهل روز آسمان خاک سرخ و خون بارید
و در بیت المقدس و حوالی آن تا یکسال هر سنگ و کلوخی را که بر میداشتند در زیر او خون
تازه بود و ملائکه و جنیان و آسمانهای هفت گانه و زمین بر آنحضرت گریستند و وحوش و
سباع از بیابانها رمیدند و سر از چرا باز داشتند و طیور و مرغان از آشیانها افتادند
و از آنروز چند از آدمیان شده در ویرانها جا گرفتند و دریاها بتلاطم و امواج در آمدند
و ماهیان از دریاها بساحل افتادند و کوهها ناله بر داشتند و بتزلزل و اضطراب در آمدند و
و عرش عظیم الهی بلرزید و حاملان عرش و ملائکه روحانیان ملا اعلی و کروبیان عالم بالا و
فرشتگان صافان و رضوان جنان و مالک نیران و جبرئیل امین و روح القدس و کرام الکاتبین
همه بر این ماجرا گریستند و زمین بطپیدن در آمد و حقتعالی بر این امت غضب کرد و قیام
قائم آل محمد و ظهور آنحضرت را موقوف کرد بغیبت طولانی و فرشتگان و یزدان از
بنی آدم بترسیدند که چنین کاری کردند و ستارها بحرکت در آمدند و ارکان اسلام در هم شکستند

وقایع بعد از شهادت حضرت

واهل کوفه وشام بخدا ورسول کافر شدند ودریای غضب الهی بجوش آمد وجهنم بخروش آمد و
نعره زد وشیاطین از آدمیان گریزان شدند وبجهة این عمل شنیع شیطان در انزوا هزار
هزار مرتبه لعنت کرد بر دشمنان خانواده نبوت وخداوند جبار وقهار مختار بن ابی عبیده ثقفی
وابراهیم بن مالک را بر این فاجران گماشت تا دمار از ایشان برآورد وبه بدترین قصاص بعض
هریک را بسزای خود رسانیدند وسیصد وهشتاد وسه هزار کس را از اعوان وانصار بنی
امیه بدار البوار رسانیده وحقتعالی شبهای مردان ورحمهای زنان ایشان را عقیم گردانید
وبعد از آن کار روزگار دیگر زنان ایشان از آن ملاعین حامله نشدند وشیطان در
میان ایشان زنا بهم رسانید وشب وروز در بازارها وکوچهها می‌گشتند ومردم را بخود میخواندند
واکثر با یهود ونصاری در ساختند وبسیاری از ایشان در آنسال به علت بلاهای مبرم
ناگهان گرفتار شدند وخداوند عالم علت حوزه وجذام بر یزید ولد الزنا گماشت وعقربی در
شکم او بهم رسید که از حلق او بیرون آمد در اندک زمانی بعذاب الهی واصل شد واو را در میان
مزبله انداختند وهند زن یزید دختر عبدالله بن ابی عباس والی خراسان وحوزه در فرج او
بهم رسید وبعد از یزید پلید آنچه داشت باطبا داد وعلاج وی نشد وعاقبت محتاج لطلب شد
ودر گدائی بمرد ودر ران ابن زیاد علیه اللعنه ناسوری بهم رسید که از بوی گند او خلایق نفرت
میکردند وهر چند دوا کرد حاذق نشد وروز بروز بزرگ شد وکاوک کرد تا ابراهیم او را کشت واز
زندگی فارغ کرد وشرحبیل بن ذی الکلاع بدن او گر شد وروز بروز پوست می‌انداخت وگداها
ولی او نابان شد ومسلم ضباع دستهای او خشک شد بنوعی که آب ونان بر دهن او میگذاشتند
وسنجر بن ربیعه خروسی داشت روزی گرفت که دانه بروی دهد آنخروس منقار زد چشم او را کند
واز آن آزار بهاویه رفت ومالک بن هیثم کندی بعلت اسهال دم مبتلا شد تا بسقر رفت وعمر
سعد از دعای آنحضرت گندم ری را نخورد بلکه نان گندم نیز نتوانست خورد واز جوزهر مار سگ دید سیب
آزاری که بهم رسانیده بود عاقبت مختار او را بسرای جهنم نزد رفقای او همنشین کرد وهرکس دشنام
بآنحضرت داده بود لال شد وهرکس بی ادبی ببدن آنحضرت کرده بود یا سنگ انداخته بود شل

شد وهرکس بدن مبارک آنحضرت را دیده بود کور شد وجمع کثیری خناق کردند چون آب
دهان نجس خود را بر آنحضرت انداخته بودند وزید بن رقاد بچاه افتاد وهرکس بوهای خوش آنحضرت را
غارت کرده بود همه خون شد وبدبو ازنده آن بعلت جرب گرفتار شد وهرکس عطرهای آنحضرت را
بر خود مالید پیس شد وهر خانه که اموال آنحضرت داخل شده بود عاقبت مختار آنخانه را خراب
کرد وصاحبانش را بردار زد وعبدالله بن قیس خولانی به علت جرب گرفتار شد وچون سگ نالها
میکرد تا مرد وهرکس اسب بدن مبارک آنحضرت دوانیده بود بسهال الدم وبول الدم بهم رسانید
وبعضی مبطون شدند ودر میان نجاسات خود غلطیدند تا مردند ودر کربلا آب از مخالفان
آنحضرت طلبید عبدالله بن الحصین الازدی ندا کرد که یا حسین یک قطره آب نخواهی چشید تا آنکه تشنه
بمیری بالحکم مادرای پس آنحضرت او را نفرین کرد که خداوندا او را از تشنگی بکش وهرگز
او را سیراب مکن پس آن ملعون بوسته العطش مکیفت وسیراب نشد تا آنکه شکم او ترکید وبجهنم رفت
واسحق بن کعب دستهای او مانند دو چوب خشک شد ودر زمستان خون از دو میریخت و
عماره بن الولید بعلت تشنگی گرفتار شد ومرد وعمر بن یاسر مخزومی کارد بر خود زد وخود را
کشت واشعث خولانی از بام خانه بیفتاد ومرد وصخر بن زیاد دیوانه شد وخود را بچاه افکند وعبدالله
بن طلحه زمانی در مزبله افتاد ومرد وفهد بن حارث سکونی در بیت الخلا افتاد وبفجاءه مرد وفهد بن حارث
در اندرون خلا که افتاد شهون شد او را بیرون آوردند وجابر بن یزید عمامه آنحضرت را در سر بست
دیوانه شد واز بام خانه در مزبله افتاد ومرد وعمرو بن مسافر از بام خانه افتاد ومرد وجمل بن مالک
محاربی قریب بهزار سوراخ در بدن او بهم رسید وبمرد وطلحه بن یزید در رخت خواب سر او را
بریدند وصباح بن قرطه کرم در بدن او افتاد ومرد وجعونه بن حرب جامه آنحضرت را پوشیده
هماندم بمرض مبتلا شد ودر برگشتن از کربلا نیز بمقتل بسر ابو الخنوق آمد ومرد وبحر بن عمر جامه
آنحضرت را پوشید زمین گیر ودر نجاست خود میغلطید تا مرد ومرداس غلام عمر بجنب باصلاح میان
دو کس آمد کارد بر شکم او آمد وکشته شد وشخصی از بنی دارم در کربلا تیری بحنک آنحضرت زد
وحضرت آن حنک را بگرفت بجانب آسمان میریخت مبتلا شد بگرما وسرما شد واز شکم آتش

شعله می‌کشیدند و نیش از سر ما میلرزید در پیشش بخاری روشن کردند و در پیش رو باد میزدند
و یخ بر شکم می‌بست تا آنکه در ها ویه با معاویه ملاقات کرد و مردی زعفرانی از آنحضرت غارت
کرده بود چون کار در بر روی نهاد که پاره کند آتش از آن شعله میکشید و چون او را پاره کرد
آتش در پاره‌های او مشتعل بود و چون در دیگ افکند از آن دیگ بیرون می‌آمد و چون خواستند
بخورند از جدوار تلخ‌تر بود و در کربلا اسود بن رندداری با شتر با آنحضرت گفت از آسمان تیر
شهاب بر دو دیده‌های او آمد و کور شد یعقوب بن سلیمان گوید در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم
و به بلائی گرفتار شدم این رکعت که در آن وقت نور چراغ کم شد آن ملعون دست دراز کرد که
اصلاح کند آتش در دستش افتاد خواست خاموش کند بر ریش نحس او افتاد و بدن او
در گرفت و خود را با آب فرو کرد آتش در روی آب ایستاد هر وقت که سر از میان آب بیرون
می‌آورد آتش او را میگرفت و او باز سر فرو میبرد تا بدین نوع از راه آب با آتش افتاد و خیاطی
نیز این گفتگو را کرد و چنین سوخت و زید بن خولی اصبحی در خانه وی آتش افتاد و بسوخت با
آنچه داشت و شخصی تماشای سرها آمد و گفت خدا خوب مکافات اینها را داد و از آسمان
سنگی بر دهان او آمد بجهنم شد و چون سرهای کافران از امصار بمدینه مشرفه نزد امام زین
العابدین ع فرستاد ناگاه ماری پیدا شد و در میان سرهای کافران میگردید تا سر ابن
زیاد را پیدا کرد و در سوراخ بینی او رفت و از سوراخ دیگر بیرون آمد و پیوسته چنین میکرد
و عبدالله عروه خثعمی را به علت خوره مبتلا کرد و طبیب آمد که دهن او را باز کند حنک
او در فک او جدا شد و شریق بن زیاد عجمی از کربلا برگشت با کسی حرف نزد و چیزی نخورد
و بر و خوابید بروز سیم بجهنم رفت بکر بن هرون دیوانه شد و سر بصحرا نهاد و در کنار
آب خزینه شیری او را طعمه خود ساخت عمرو بن صبیح صیداوی تیرش در بدن او کار کرد
و در چشمهای او افتاد و از آنجا جوشید و بیرون آمد و در اندک زمانی او را کشت و سلامة
بن قلامه باز نش خوابیده از خواب جست سوزن سر آن زن بر گردن او رفت و سوراخ
کرد و خون رفت تا مرد و سعد بن حرلص دیوانه شد و کارد بر خود زد و خود را کشت عبیدالله

رباح

رباح قاضی گوید از نابینائی سؤال کردم از علت کوری او گفت من با نه نفر رفیق بودم در
کربلا شبی در خواب دیدم که حضرت رسول ص در صحرائی نشسته است غمگین و محزون و جامها
از دستهای خود بالا زده و حربه بدست مبارک خود داشت و نطعی در پیش آنحضرت افکنده
مرا کشان کشان نزد آنحضرت بردند و ملکی در بالای سر او ایستاده و شمشیری از آتش در دست
داشت و آن نه نفر رفیق مرا بقتل رسانید و آن شمشیر را که بر آن نه نفر زد آتش در آنها افتاد و
میسوختند و باز زنده میشدند چون آن حالت را دیدم بدو زانو در آمدم و گفتم السلام علیک یا
رسول الله جواب سلام را نداد ساعتی سر بزیر افکندم فرمود ای دشمن خدا هتک حرمت من کردی
و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیری نزدم و نیزه بکار نبردم و تیری
نینداختم حضرت فرمود راست گفتی ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سیاهی لشکر آنها را زیاد
کردی نزدیک بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون در پیش آنحضرت گذاشته بود پس فرمود
این خون فرزند من حسین است و از آن خون دو میل در چشم من کشید چون بیدار شدم
نابینا بودم غلامی از ابن زیاد در مسجد الحرام فخر و مباهات میکرد بشهادت امام حسین ع چون
بیرون آمد سنگی از آسمان بسر او آمد و بجهنم رفت مسلم گچکار گوید از عقب ابن زیاد داخل
قصر دار الاماره شدم چون داخل شدم آتشی در روی مشتعل شد و مضطرب گردید و رو بسوی
من کرد گفت دیدی گفتم بلی گفت بدیگری مگو و این حکایت در روزی بود که سرهای مبارک را
آوردند غلامی از آن ملعون در آن روز خنده میکرد و خوشحالی مینمود دیواری بر سر او
فرود آمد بجهنم رفت غلامی دیگر باز میخندید عقربی در وقت بول کردن ذکر او را گزید مرد غلام دیگر
بجاه افتاد مرد شخصی دو دست او را بریده بودند و روی او سیاه بود با ستار کعبه چسبیده
بود و میگفت خدایا بیامرز مرا امیدانم که نمی آمرزی مرا از سبب نومیدی پرسیدم گفت من
جمال آنحضرت بودم و مهربانی بسیار بمن میفرمود در کربلا خواستم که بند زیر جامه آنحضرت را
بربایم چون قیمت کلی داشت و هیچیک از نیکیهای آنحضرت را بیاد نیاوردم و بند را ربودم
خواب دیدم که رسول خدا با امام حسین است و آنحضرت شکوه مرا بحضرت رسالت میکند

حضرت دستهای مرا ببرید و چون بیدار شدم دستهای من قطع شده بود و رویم سیاه بود بروایت
دیگر هر دو چشم او کور بود بعضی کوری در استار کعبه چسبیده بود و میگفت خدایا بیامرز مرا و حال
میدانم که تو مرا نمی آمرزی مرا چون بیرون آمد سنگی بر سر او آمد و بجهنم رفت و در کربلا قریب
به سیصد نفر در آن روز زهرهٔ ایشان قصور کرده و مردند و هر کس گذارش بحر بکا افتاد و خندید
دردی گرفت که علاج نداشت و هر کس که بعنوان سیر آمد چون برگشت در اندک زمانی
روده و آلات و احشای او از اندرونش بیرون آمد و مرد و بعضی بغتةً مردند و هر کس عبث
سر زیاد کرده بود با اسلحه یا آذوقه زنان و پسران و دختران ایشان در اندک روزی
بزنا و لواطه گرفتار شدند بنحوی که اکثر ایشان گم شدند و بعضی در نزد زانیان و فاسقان ماندند
و علانیه زنا میکردند و ترک خانهای خود کردند و هر کس در کربلا شراب خورد به علت اسهال
الدم گرفتار و مبتلا شد و جگرش از حلق او بدر آمد و هر کس کف زده بود و خنده کرده بود
مفلوج شد و بعضی زمین گیر شدند و در نجاست خود مغلطیدند تا بجهنم واصل شدند و اگر کسی سنگ
انداز آن دستهای ایشان شل شد و هر کس تا سر آگنده بود حوزه بر دهان او افتاد و هر کس
آنحضرت را هجو کرده بود لال شد بشر بن سوط همدانی خاری بپای او رفت و کاوک
کرد تا مرد و چهارده نفر از جمال ابن زیاد را در همان روز شتر لگد زد و کشت و سیف بن
ربان اسب سر او را بدهن گرفت و کند و هانی بن ثبیت در برگشتن از کربلا خون از
حلق او آمد تا مرد و اکثر لشکر با تمام آب فرات تب کردند و فریاد عطش و تشنگی میزدند
و شکمهای ایشان باد کرد و بمردند ملعونی آب دهان بر آنحضرت انداخته بود بارص مبتلا شد و
افتاد جگرش از حلق برآمد نجاری با لشکر همراه بود تیشه بر پای خود زد و پای خود را قطع کرد
و نجاری اصلاح خیمه نمیر بن حصین میخکوبی میکرد و ستون خیمه بر سر او خورد و مرد و صد آدمی
نیز همراه بود بضعف بدن او خشک شد و یک چشم او کور شد و اکثر ایشان از آن کور شدند و
بجدل بن سلیم از اسب افتاد و مرد و بیست و سه کس دیگر در کناسهٔ کوفه از اسب افتادند و مردند و
حرقوص بن سعد را مار زد و مرد و مراز بن حکیم را نیز مار زد و مرد در حجانه و عامر نهشلی از عقب طفلی

بمرد و

میدوید که او را بگیرد بچاه افتاد و مرد و حفص بن یزید کندی زنش یاری داشت او را بجانب برد
و در همان شب و در همان شب که از کربلا برگشت او را به بدترین احوال کشت مؤلف گوید که
آن ملاعین قریب بچهار هزار کس بچنین حالات مختلفه بجهنم رفتند

باب ششم

در احوال خیر مآل حضرت سید الساجدین کنیت آنحضرت مشهور ابو محمد است و کنیت غیر
مشهور ابو الحسن بعضی گویند که کنیت آنحضرت ندارد و غالباً او را باسم یا بصفت یاد می کنند
و القاب آنحضرت سید الساجدین و زکی و سجاد و عباد و ذو الثفنات و زین العابدین
و در کشف الغمه مسطور است که وجه شهرت آنحضرت زین العابدین آن بود که شبی آن
حضرت در محراب خود به تهجد مشغول بود شیطان بصورت اژدهائی بروظاهر شد که
از عبادتش باز دارد دید پروائی نکرد آمد و انگشت پای مبارکش را بدندان گرفت
و الم تمام بآنحضرت رسانید چون آن نیز باعث قطع نماز نشد خائب و خاسر شد و چون
آنحضرت از نماز فارغ شد دانست که او شیطان است فرمود که اخسأ یا ملعون و شیطان را
از خود راند پس آوازی برآمد که گوینده بگفت انت زین العابدین تا سه بار این لفظ را
شنید و کسی را ندید و در احادیث بسیار وارد است که روز قیامت منادی ندا کند از جانب
حق تعالی آنحضرت را که کجاست زین العابدین و نام مبارک او علی است و در صحیفهٔ آسمانی
فارط است و بروایتی بکر خاشع الله است و در توریة عرادلیبت و در انجیل عابد و در کتاب
زند خشنود زاده و در کتاب هندوان حراکه و در کتاب باثکل عالی و در کتاب یونانیان
امین و در کتاب گلوهین سید القوم و در صحف هرمس الفن یعنی اصلح و در کتاب حکاکان آیت
و نقش نگین آنحضرت الحمد لله العلی بود و بروایت امام محمد باقر العزة لله بود و بروایت
حضرت امام رضا خزی و شقی قاتل الحسین بن علی و بروایت زید فرزند آنحضرت حسبی الله
لکل غم بوده و بروایت دیگر ما توفیقی الا بالله پدر بزرگوارش حضرت امام حسین بود
مادرش شهربانو بنت یزدجرد شهریار و آنحضرت شاهزادهٔ عرب و عجم بود و در بعضی تواریخ
مسطور است که شهربانو دختر شیرویه بن پرویز است و این قول ضعیف است و در کتاب

داد نکب هرمز حکیم میگوید که دولت عجم تمام شده به یزدجرد و دختر او شاه زنان به بندگی
عربان درآمد و او را اسیر کردند اما نزد وجان باد دارد در حالتی که پیلا یعنی امیر
المؤمنین ؑ او را به پسر خود داد و دولت مرده فارسیان باز زنده شود از فرزندان
او بهرام خواهد بود یعنی مهدی ؑ که ظهور کند و دولت عجم باز گردد همچنانکه در اول دنیا
دولت با ایشان بود لیکن این امام خلایق باشد و فرشتگان با او بیند و بفرمان او
و در همه جا گردند و همه مجوس اتفاق دارند که حضرت مهدی ؑ از جانب مادرش منتهی
بشود بشهربانو و ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه بقولی روز پنجشنبه پانزدهم
شهر جمادی الثانی و بعضی هم نهم شهر شعبان گفته اند و بعضی روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان
در سال سی و هشتم هجرت بعضی گفته اند سی و هشتم شیخ شهید روز پنجم شهر شعبان گفته پس از
شهادت امیر المؤمنین ؑ به دو سال و بعضی گویند با امیر المؤمنین ؑ دو سال بود و با امام حسن ؑ
دو سال و بعد از آنجناب با پدر بزرگوارش ده سال بود و امامت آنحضرت سی و پنج سال
بود و در این مدت از وضوی ظهر نماز صبح را ادا میکرد که شب بیدار بود هر وقت که طعام
نزد آنحضرت حاضر کردند واقعه کربلا را بخاطر آورده چندان میگریست که آب دیدهای
آنجناب طعام را مخلوط با آب میکرد تا اینکه یکی از آزادکردهای آنحضرت عرض کرد فدای تو شوم
یا ابن رسول الله میترسم که خود را هلاک کنی و گناه کار شوی حضرت فرمود که انما اشکوا بثی و
حزنی الی الله و اعلم مالا یعلمون یعنی شکایت میکنم درد و اندوه خود را بخدا و من میدانم
آنچه شما نمیدانید پس فرمود که هیچوقت بخاطر نمی آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر
آنکه گریه در گلوی من میگردد و گریه کنندگان دیگر یعنی از آنحضرت شش نفر دیگر بودند حضرت
آدم از برای ترک اولی و فراق بهشت سیصد سال گریست و بعضی دویست سال گفته اند
و حضرت نوح از جفای امت و تمرد کردن ایشان مدتهای مدید گریست و حضرت یعقوب
و یوسف مدت چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت یحیی از ترس جهنم میگریست
و حضرت فاطمه از فراق پدر بزرگوار و جفای امت چندان گریست که اهل مدینه تنگ آمدند

دا انحضرت را ذوی الثفنات بجهة این میگفتند که پیشانی مبارک آنحضرت و زانوهایش از کثرت سجده
و عبادت مثل کف پای شتر پینه کرده بود و گاه بود که پوست پیشانی او که بسیار بلند میشد
و پینه میکرد بمقراض میبریدند سخاوت آنحضرت مشهور است که چون حضرت با فرمّ او را
غسل میدادند پشت مبارک او مثل پای شتر پینه کرده بود از بسکه در شبها آرد و گندم و زر
و جامه بدوش برداشته بود بخانهٔ فقیران و اهل مدینه میبرد و شبی که آنحضرت را دفن میکردند اکثر
اهل مدینه و بقولی هفتصد نفر و بقولی چهار هزار نفر میشام خوابیدند که ما محتاج اینها از آن
حضرت می آورده و در آن شب دانستند که آنحضرت برای ایشان طعام می آوردند و حلم او
بمرتبه بود که خادمی کاسهٔ آش گرمی بر سر آنحضرت ریخت و او را در معرض عتاب و مؤاخذه
در نیاورد و آزاد ساخت و علوم الهی و میراث انبیا و منصب جلیل القدر امامت با وی بود
عدد اولاد آنحضرت یازده فرزند داشت و محمد مکنی بابی جعفر و هو باقر علوم الاولین و الآخرین
و الانبیاء و المرسلین با در او ام عبدالله بنت حسن بن علی و زید صاحب خروج در ادر ایشان
ام ولد است اما احوالات زید بدانکه اهل کوفه جمله منافق بودند و دعوی تشیع میکردند و با
حضرت امیر المؤمنین ؑ و حسین آن ماجرا کردند که شنیده اید و این ملاعین دشمن بنی امیه نیز
بودند هر چند خواستند که ایشان خروج کنند نتوانستند و رئیسی نداشتند آخر تلبیس کردند و پیش
یکی از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بمعروف واجب است و این ظلم که بنی
امیه کرده اند و ما را از خلق برآوردند و این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر
خروج نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب رؤسای خود خوردند و غرض ایشان آن بود که
بقیهٔ اهل بیت رسالت را برطرف کنند جمله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت
کرد و زید از برادران دیگر اتقی و اورع و اشجع بود و همیشه در فکر انتقام جدش بود که از
دشمنان بکشد و از آنجهة بعضی را توهم آن شده که او امامت را دعوی میکند و این ظن از آن
جمع غلط بود چه مرتبهٔ برادر خود را میدانست که مستحق خلافت حقیقی امام محمد باقر است روزی
خبر آوردند بهشام بن عبدالملک که زید می آید اکنون اهل مجلس خود را گفت تا پهلوی هم نشستند

چون زید باید جای خود را نه بیند چون زید آمد آنرا دید و گفت از خدا بپرهیز که هیچ چیز از
تقوی بهتر نیست هشام گفت تو خود را مستحق خلافت میدانی و آرزوی آن داری و آن
بتو نمیرسد که مادر تو کنیز بود زید گفت اسمعیل پیغمبر خدا بود مادرش کنیز بود و مرتبه نبوت از
مرتبه خلافت بزرگتر است و کسیکه جدش رسول الله و پدرش علی بن ابیطالب است کنیز بودن
مادر او باو نقصانی نمیرساند هشام از مجلس برخواست و حکم کرد که زید در مجلس شهر او نباشد
او دل آزرده بیرون آمد با خود گفت هر که از تیزی شمشیر اکراه کند ذلیل باید گردد چون بکوفه
رسید جمع کثیری با او بیعت کردند و در حبیب السیر مسطور است که عدد اهل بیعت بچهل هزار کس
رسیده بودند و از زید بن علی مرویست که گفت من اراد الجهاد فالی و من اراد العلم فالی ابن اخی
جعفر هر که اراده قتال دارد نزد من بیاید و هر کس علم میخواهد نزد پسر برادرم جعفر رود و
زیدیه از آنجهة میگویند که امام باید بشمشیر خروج کند چون حضرت صادق بخانه نشست و خروج نکرد
امام نیست و حضرت صادق ع فرمود که رحم الله عمی زید لو ظفر لوفی یعنی خدا رحم کند بر عم من زید
که اگر بر دشمن ظفر می یافت حق را بحقدار میرسانید و چون خبر کدورت زید بحضرت رسید
بسیار گریست ابو خالد واسطی روایت نموده که آنحضرت مبلغ هزار دینار بمن تسلیم نموده که آنرا
بعیال اطفال آنجمع دهم که ثبات قدم ورزیدند و با زید کشته شدند من آن مبلغ را رسانیدم
و در سبب جدا شدن از زید وجوه مختلفه مذکور است صاحب حبیب السیر گفته که ظن شیعیان کوفه
آن بود که خروج زید باجازه امام جعفر است برو جمع شدند و چون دیدند و شنیدند که امام
او را از خروج منع نموده از او برگردیدند زید فرمود رفضونا یعنی ترک ما کردند آنجمع هم وا
گذاشتند و آنها که با زید بودند ناقصان عهد را رفضه نام نهادند و بعضی گفته اند که چون
آنقوم با او بیعت کردند روزی با او گفتند که ما ترا رفض کردیم یعنی ترک متابعت و معاونت
تو نمودیم زید گفت بروید که شما رفضه اید تمام رفضه شدند و نام شیعه او زیدیه در بعضی از کتب
مذکور است که سایلی از او پرسید در حق ب ع چه میگوئی او در جواب ساکت شد و چون در
وقت جنگ تیر بر پیشانی مبارکش زدند گفت این سایل غرب دع هما فاما فی هذا المقام و اهل

سنت

سنت کلام زید را چنین فهمیده اند یعنی گویا شد اگر پسر سید تا مانده اند من ب ع را دوست
میداشتم کار من اینجا رسید که شیعه ترک من کردند و رفض من نمودند و شیعه میگویند که کلام زید
همان اشاره است بمعنی اول و بروایت دیگر آنکه حضرت صادق مکرر با او گفته بود که مبادا خروج
کنی که میدانم کاری بمیان آید و ترا بکشند و بکناسه کوفه بردار کشند و کوفیان با تو یاری
نخواهند کرد و این کار تمام نمیشود و از ما نیست تا آنکه قائم ما ظهور کند و از اولاد عباس است
صاحب ردای صفر یعنی زرد و اشاره بمنصور دوانقی نموده بود در حین خروج محمد و ابراهیم
پسران عبدالله بن الحسن پسران مردان زید را نگذاشتند و او را بر این داشتند پس بیست
هزار کس از آن مردان سواره و پیاده با وی قسم خوردند و چون زید خروج کرد و با لشکر بدر مسجد
جامع کوفه رسید جمله زید را بگذاشتند و گریختند مگر قلیلی یکی از آن جمع پرسید که چرا نقض عهد
کردید گفتند امام جعفر امام است و او اذن نداد بزید این را می شنید قوم را مخاطب ساخته
گفت یا قوم رفضتمونی حکایت سایل در باب ب ع در اینجا واقع یکی از اکابر گفته که حسین بن
علی را در سقیفه بنی ساعده شهید کردند که روزی که ب ع را اخ کردند زید این کنایه را گفته که کشته
شدن من نیز از آثار مرتبه آن رخ است بهر تقدیر زید در اول ماه صفر سنه اثنی و عشرین و مایه
خروج کرد و بعضی از شیعیان که عدد ایشان به پانصد میرسید با مخالفان که در غایت
کثرت بودند پای ثبات فشرده با شصت و هفت نفر شربت شهادت چشیده و موالیان در
حفیه دفنش نمودند و بعد از چند روز سبعی بسیار از قبرش خبر یافتند و جسدش را از خاک بدر
آوردند و سر مبارکش را بنزد هشام فرستادند و جثه اش بردار کردند و چون برهنه بود از قرب
و منزلتی که داشت در درگاه الهی عنکبوت آمده در طرفة العین تار دهان در پیش و پس او
تنید تا عورتش از نظر مردم مستور گردید و حضرت صادق ع در هنگامیکه او مصلوب بود
در کناسه دعا عاقبت او را سوختند و خاکسترش را بباد دادند و بعد از او یحیی بن زید در ایام
حکومت ولید بن یزید بجانب خراسان رفته با هفتصد نفر خروج کرد و بعز شهادت سرافراز
شد و او نیز بحلیه فضل و علم و سخاوت و شجاعت اتصاف داشت و بعد از یحیی محمد و ابراهیم

پسران عبدالله بن امام حسن ع را با امامت بر داشتند و ایشان نیز مقتول و مصلوب شدند و بعد از ایشان
محمد نام که صاحب طالقان بود در رسید و او را در ایام معتصم عباسی اسیر کرده در حبس وفات
یافت و دیگر کسی از زیدیه خروج نکرد الا در یمن و سایر فرقهای زیدیه امامت را مخصوص
فرزندان فاطمه میدانند بشرط آنکه فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج بسیف
کند و سایر فرقهای زیدیه اند و در اصول اشاعره اند و در فروع بعضی شافعی و بعضی حنفی اند
خواه از اولاد حسین خواه از حسن باشد و بعضی از ایشان ثلثه را خلیفه میدانند و بعضی
از ایشان عثمان را طرح میکنند و او را خلیفه نمیدانند و بعضی سب ثلثه میکنند و ایشان این
چند فرقه اند جارودیه و ایشان را سرحوبیه نیز میگویند و ابوالجارود زیاد بن منذر رئیس
ایشان است و از اصحاب حضرت باقر و از رواة حدیث است و در نزد آنحضرت خبر میخواند
و احادیث می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در آخر مرتد شد
و کور هم بود و حضرت باقر ع او را سرحوب خواندی و سرحوب نام شیطانی است و مسکن او
در دریاست و ابوالجارود و اصحابش میگویند رسول خدا نص خلافت کرد بعلی بصفت نه
بتسمیه و این نص خفی بود نه جلی یعنی روشن نبود و بعد رسول امام علی بود و کافر بودند خلق
که دیگری را نصب کردند و قومی از ایشان گویند رسول خدا چنانچه بر علی نص کرد بر امام حسن و امام حسین
نص کرد و فضیل رسان و ابو خالد واسطی گویند هر که بر علی تقدم کرد کافر شد و هر که علم از
حسین یاد گرفت علم رسول بود و قومی از ایشان گویند که علم مشترک میان ایشان و دیگران
عوام شاید که در میان عوام قومی باشند که علمشان زیاده از اولاد علی باشد و گویند امامت
بنص از علی بحسن رسید و او نص بحسین ع داد و هر که از اولاد ایشان بسیف خروج کند امام است
و خلفای ثلثه را لعنت میکنند جریریه از زیدیه اند و ایشان را سلیمانیه نیز گویند ایشان نیز اعتقاد دارند
که امامت شوری بود و هر کس را که مسلمانان اختیار کنند منعقد شود و امامت مفضول بر فاضل
درست بود و شیخین با امامت مخطی بودند و گویند عثمان کافر شد به بدعتهای خود و چون رد
شیخین را تبرا میکنند و قلیلی از ایشان تولا میکنند و در اصول معتزله اند تبریه از زیدیه اند

و ایشان را صالحیه نیز خوانند و از اتباع کثیر بن الابتر اند گویند علی بعد از رسول خدا افضل ترین
خلق بود و امامت حق وی بود اما او چون ترک کرد امامت بر شیخین درست شد و صحابه
مخطی بودند که او را ترک کردند و تولای شیخین دارند و عثمان را دوست ندارند اما بدهم نمیگویند
و گویند اموات را رجعت بود و پیش از قیامت و در اصول معتزله اند و در فروع با نواصب
متفق اند و نزد ایشان قیاس و استحسان دلیل شرعی باشد و استغفر و بعد جمیع ائمه را تا قائم
گمراه دانند و گویند هر که زید را امام نداند کافر باشد و جهاد را واجب ندانند و عصمت را
شرط ندانند در امامت و امامت فاسق و فاجر را درست دانند انتهی و دیگر از فرزندان
آنحضرت عبدالله است متولی صدقات رسول بود و او مرد ثقه فاضل محدث و صاحب
تقوی و ورع بود و عمر که نام برده شد متولی صدقات امیرالمؤمنین ع بود با سخاوت
و ورع و عظیم الشان بود و از سخنان اوست المفرط فی حبنا کالمفرط فی بغضنا و باید که
مردمان حق خویشی و قرابت ما را برسول الله رعایت نمایند و مرتبه و مقام که ما راست
از برای ما نکنند که حق تعالی ما را بانجاه ما میگردد و بفضل و رحمت خود ما را مینوازد و حسین بن
علی مرد خدا ترس گوشه گیر و متقی و مستجاب الدعوه بود و در کشف الغمه از او روایت
کرده اند که گفت ابراهیم بن هشام مخزومی را والی مدینه کرده بودند و او هر جمعه مردم را
در مسجد رسول الله جمع میکرد و بر منبر میرفت و امیرالمؤمنین را از هر چه که بخود دشنامی لایق بود
از سب و شتم یاد میکرد روزی در اثنای آنکه بشغل خود مشغول بودم من بمنبر رسول تسلیم
و بخدای تعالی نالیدم از آنکه تاب شنیدن آنچه آن ملعون میگفت نداشتم دیدم منبر رسول
الله شکافته شد و مرد سفید پوش نورانی برآمده گفت یا ابا عبدالله میشنوی که این سگ
چه میگوید گفتم بلی میشنوم و از او در رنجم گفت چشم بگشا و قدرت الهی را ببین چون نگاه
کردم دیدم که ابراهیم از منبر جدا شده بلند شد و چنان نقش بر زمین بست که فریاد از
آنها برخواست و با هزار سالها برابر شد و من شکر الهی را بجا آورده شادمانه بخانه رفتم
و حسن بن علی فاضل جلیل القدر بود در کتاب خود نصوص بسند صحیح نقل شده که گفت در

در حضور من مردی از پدرم پرسید که عدد ائمه و اوصیا چند است او فرمود که دوازده است
و دست مبارک بر دوش برادرم نهاد و گفت سبعة من صلب هذا یعنی هفت نفر از پشت
این پدید خواهد آمد و حسین اصغر و عبد الرّحمن و سلیمان مادر ایشان امّ ولد است فاطمه و
علیه و ام کلثوم مادر ایشان نیز ام ولد است و علی که کوچکترین فرزندان حضرت است
و خدیجه مادر او ام ولد است وفات آنحضرت در هجدهم ماه محرم سال نود و چهارم هجری
واقع شد و شیخ طوسی بیست و پنجم محرم این سال گفته است و بعضی سال نود و پنج گفته اند
و کفعمی بیست و دوم محرم این سال گفته که بدار البقا رحلت کرده بزهر ولید بن عبد الملک و ابن
بابویه و جمعی این اعتقاد دارند و بعضی نیز هشام بن عبد الملک گفته اند و عمر شریفش را پنجاه و
هفت و هشت و نه گفته اند و مزار کثیر الانوارش در بقیع نزد عم بزرگوارش عباس بن
عبد المطلب قرار یافت **باب هشتم** در احوال خیر مآل حضرت باقر کنیت آنحضرت
ابو جعفر است و القاب شاکر و باقر و هادی نام او محمد است و نام مبارک آنحضرت
در صحیفه آسمانی ناشر است و بروایت دیگر قانت لله و ساجد لله و بروایت دیگر شاکر
و در توریه الغفور و در انجیل فرنکان باکر بکاف عجمی در کتاب زند ایزدوان و در انجیل
ارامنه دردر و در کتاب هندوان ساخب و در کتاب انکلیون وارث و در کتاب
کندرال بلاذو و در کتاب قومرزه نما و در کتاب بربلیو میو عادل و در کتاب ماکل نور
الله و در کتاب بلیناس العالم لسرّ الله و در کتاب ترتم افضل رنگ روی مبارکش
گندم گون قامت عزیزش معتدل و بسیار مرطوب بنحویکه در حرکت کردن دست
بدوش غلامان میانداخت و راه میرفت شاعرش کمیت و دربانش جابر جعفی بود و
معاصرینش از بنی امیّه عمر بن عبد العزیز و ولید و زید و ابراهیم و نقش نگین آنحضرت
بروایت حمیری لا تذرنی فردا و بروایت دیگر العزّة لله و بروایت دیگر العزة لله جمیعا
بود و ثعلبی که از مفسّرین عظیم الشأن عامّه است نقش نگین آنحضرت را گفته است ظنّی بالله
حسن و بالنبیّ المؤتمن و بالوصیّ ذو المنن و بالحسین و الحسن و در کتب علمای یونان حبش و زنگ مذکور است

که خلیفه

که خلیفه پنجم از فرزندان تبرک دریای علم است و علمهای نهانی پیغمبران و احوالات پیغمبران و حوادث
آینده و دوران را از خدا باو سپرده است مسیح و مادر او وصیت کرده اند که هرگاه زمان او را
دریابید سلام مرا باو برسانید و بگویید گوارا باد بر تو دریاهای آب حیات علم را که از گذشته
و آینده بتو داده اند و آنچه خواهید از غوامض مشکلات از او بپرسید و در همان کتاب
مسطور است که کتابی از پادریان و رهبانان شام بما رسیده است که از امام پنجم مسلمانان
سرکین راهب بن عبد الیشوع بن ناوذ بن فاهث سی هزار مسئله از او پرسیده از
مشکلات مسائل توریه و انجیل و صحف همه را جواب شافی شنیده است و گفته است که
این مسائل را کسی نمیداند بغیر پیغمبران یا اوصیای ایشان بحقّ مسیح و حواریین قسم که چنین است
ولادت باسعادت در روز جمعه یا سه شنبه پنجم ماه مبارک رجب و بعضی گویند روز
دوشنبه ماه صفر سال پنجاه و هفتم هجرت در مدینه مشرّفه واقع شد و آنحضرت اول علوی بود
که از دو علوی بهم رسیده و متفق علیه خاصه و عامه است که جابر بن عبد الله انصاری رضی الله
عنه از آخرین صحابه بخدمت آنحضرت رسید و سلام و پیغام حضرت رسالت صلعم را بآنحضرت
رسانید و اهل سنت بر این اتفاق دارند که حضرت پیغمبر فرمود که یا جابر بخدمت فرزندم محمد تو
خواهی رسید سلام مرا باو برسان پدر بزرگوارش حضرت سید الساجدین است و مادرش
فاطمه مکنّی بامّ عبد الله بنت امام حسن است معجزات و خوارق عادات او بسیار است اکثر
علوم و کمالات با امیر المؤمنین و پدران بزرگوارش بوده همه با وی بود و با منصب جلیل آن
امامت و علمای اهل سنت و سایر ملل و نحل و تصدیق بزرگواری او نموده اند و در اکثر کتب
مخالفین فضیلت و بزرگواری آنحضرت را نوشته اند که هنوز در میان است عدد اولاد
پسر داشت و یک دختر پسر حضرت امام جعفر و عبد الله و ابراهیم و دختر ام سلمه ثعلبی در تفسیر
خود گوید که او را اولاد امجادش هفت نفر بودند ابو عبد الله جعفر مادر ایشان ام فروه بنت
قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و عبد الله مادر ایشان امّ حکیم بنت اسعد بن مغیره
ثقفیه است و علی و زینب و ام سلمه مادر ایشان امّ ولد است و وفات آنحضرت و سبب آن

در احادیث معتبره مذکور است که زید بن حسن بن علی بن ابیطالب با او فاف میراث رسول خدا
با او نزاع و مجادله میکرد و میگفت فرزند حسن اولیست و بزرگترست از اولاد امام حسین و زید
گریبان آنحضرت را گرفت و کارد بر او کشید و میخواست آنحضرت را بکشد و کارد همراه برداشت
و حضرت را بنزد قاضی برد برای میراث داد عای او قاف بعد از آنکه زید داوری کرد
با آنحضرت جواب شافی شنید از قاضی رفت بشام نزد هشام بن عبدالملک مروان و در ع
چند و تهمت بسیار بر آنحضرت زد و فتنه بسیار کرد تا آن ملعون را مترصد قتل آنحضرت کرد
بر سر اسباب میراث رسول الله و قدری زر فرستاد بوالی مدینه که این زر را بآنحضرت بده
و میراث حضرت رسالت را از او بگیر و بفرست والی زر را برای آنحضرت فرستاد و اسباب
چند شیء میراث رسول را تعیین نموده بوالی داده والی برای هشام فرستاد زید که چیزها را
دید بنیاد تشنیع کرد و بهشام گفت که اینها میراث رسول خدا نیست هشام بوالی نوشت
که زرها را استدی و اینها را فرستادی که نه آن بود که من میخواستم والی گفت که آنچه
دیده ام فرستادم باز زید فتنه انگیزی کرد و آن ملعون تدبیری کرده و زین را زهر داد و زهر
در آن تعبیه کرد برای آنحضرت فرستاد و آنحضرت سوار شد و زهر در بدن مبارکش نفوذ
کرد و بسبب آن زهر از این جهان بیرون شد و بعد از چند روز زید را دردی عارض شد
و مخبط گردید و هذیان میگفت و نماز نمیکرد تا بعذاب الهی واصل شد و وقوع این شهادت
در روز دوشنبه هفتم ماه ذیحجة الحرام سال صد و چهارده هجری واقع شد و عمر شریفش پنجاه
و هفت سال بود در بقیع نزد جد بزرگوارش در مقبره عباس مدفون است اهل سنت هم قبر
مبارک او قسم میخورند و چون آنحضرت مرطوبی بود قبرش را شق کردند و لحد نساختند و آنحضرت را
دفن کردند **باب هشتم** در احوال خیر مآل حضرت امام المغارب والمشارق و حجة الله ناطق
جعفر بن محمد الصادق آنحضرت میانه بالا افروخته رو و سفید بدن و کشیده بینی و موهای او
سیاه بود و مجعد و بر خد رویش خال سیاهی بود شاعرش سید حمیری بود و دربانش مفضل
بن عمر کنیت آنحضرت ابو عبدالله است و القاب صابر و فاضل و صادق و طاهر و نام

مبارک آنحضرت جعفر است و در صحیفه آسمانی صادق است و بروایت دیگر صادق و بروایت
دیگر ناطق عن الله و بروایت دیگر نفاع و در توریة شمو عاد و در انجیل همه فرق نصاری صادق
و در کتاب زند و پازند اسم او و در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب بانکل راهبر حق
و در کتاب دانیال حق گو و در کتاب ذهرات و در کتاب والیس بربان و در کتاب
ازی سفیر عالم و در کتاب مارقین رستگو و در کتاب سفینا سفیر بحر الحقایق و نقش نگین آن
حضرت بروایتی اما مرضاء الله ولیّ و عصمنی من النار و بروایت دیگر ربّ عصمنی من
خلقه بود و معاصرینش از عباسیان ابوجعفر منصور دوانقی بود و مفاخر علیه اش صاحب
فصول مهمه که از اکابر مخالفین است گفته است نکاد تفوت عند الحساب تحریر انواعها
فهم الحفظ والکاتب یعنی خواننده و نویسنده از عهده تذکار و تعداد آن بر نمی آید و در زمان
آن حیران میشوند و ولادت با سعادتش بوافق مشهور در روز جمعه و بعضی دوشنبه هفدهم
ربیع الاول بعد از آنکه هشتاد و سه سال از هجرت گذشته بود در مدینه مشرفه واقع شد
و بعضی هشتاد دوم و هشتاد و ششم نیز گفته اند در ماه رجب و پدر بزرگوارش حضرت امام محمد
باقر ع و مادرش ام فروه دختر قاسم نقیه پسر محمد بن ابی بکر است و مذهب شیعه جعفریه
منسوب بآنحضرت است و اختلاف مذاهب و امامان چهار مذهب اهل سنت در زمان آنحضرت
و اندک زمانی بعد از او بهم رسید و در ایام منصور دوانقی خلیفه دویم از عباسیان نعمان
بن ثابت زوطائی کابلی که از بنی تمیم بود ملقب بابی حنیفه که سنیان او را امام اعظم میدانند
از تلامذه آنحضرت بود و آب وضوی آنحضرت را داشت و هر بیماری که میداد شفا می
یافت و منصور او را فریفته کرد بمال و جاه و اعتبار و آن بدبخت بعداوت با آنحضرت
ادعای قیاس و رای و اجتهاد و استحسان عقلی نموده فسادی بسیار آن بدبخت در دین داده
که خلق بسیاری را پیرو خود کرده و مذهب اهل سنت را ضبط عظیمی داده از اصول و فروع
و خودش زیدی مذهب بود و پنهان فتوی میداد که او خروج کند و واجبست نصرت زید
و او را امام میدانست و میگفت باید مال نزد او بردن و پنهان فتوی میداد که او خروج کند

و واجبست خروج بر این دزد متقلب که نام امامت و خلافت را بر خود بسته است یعنی دوانقی
دامثال آن از بنی امیه و مشهور است که زنی پیش ابوحنیفه آمد که تو فتوی دادی که پسرم
خروج کند بجنگ با محمد و ابراهیم پسران عبد الله ابن الحسن بر منصور خروج نمودند و پسرم کشته
شد ابوحنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم و همیشه ابوحنیفه در باب منصور و امثال آن
از بنی امیه و بنی عباس میگفت اگر اینها مسجدی بسازند و مرا امر کنند که آجر آنرا بشمارم هر آینه
نشمارم زیراکه ایشان فاسقند و فاسق اهل بیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را بجهة این
سخنان از نظر اعتبار انداخت و در زندان محبوس ساخت تا از دنیا رفت و همین باعث اعتبار
او شد نقل بجان نوای علی قوشچی و بعلم آخوند سعد اقسم که کشاف در تفسیر آیه کریمه لاینال عهدی
الظالمین گفته اند که این دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت
داشته کسی که اگر قاضی باشد و فاسق حکمش باطل است و اگر فاسق گواهی دهد گواهیش رد و دادست
واطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پیشنمازی نمیتواند کرد و از ابن عیینه منقول است
که او میگفت حق تعالی هرگز ظالم را دوست نمیدارد و امام نمیکند و چگونه جایز است که ظالم را امام
کند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هرگاه ظالم الضب کند ظلم بر ناصب بر
میگردد و بیضاوی در تفسیرش از انصاف بوعی داشته و ذکر کرده است که هر که یکوقتی ظالم
باشد صلاحیت امامت و نبوت ندارد و این آیه دلالت میکند بر آنکه پیغمبران باید
معصوم باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز میباید معصوم باشند پیش از
امامت و بحث کرده اند که دلالت یکی است هر چه در نبوت است در امامت همان است
پس بگواهی سه عادل باعتقاد شما زمخشری و بیضاوی و ابن عیینه و ابوحنیفه شاهد اصل
که مفتی دین شماست ثابت شد که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس شیخین شما مستحق
خلافت نباشند و اهلیت ندارند پس در روز قیامت چه جواب خواهید داد اما چند
کلمه از فتاوی ابوحنیفه را بیان مینماید اول آنکه وطی محارم مثل مادر و خواهر و دختر و غیر ایشان را
جایز میداند در حین ضرورت هرگاه جایلی از حریر بر ذکر بپیچد و این مذهب ثانی نقاش

وشتوبان است و منصوب را مباح کرده و دزد آنرا جایز میداند هرگاه از حالی گشته باشد
مثل آنکه شخصی گندم دزدید و آرد کرد یا شراب دزدید و سرکه کرد یا جامه دزدید و رنگ
کرد و القاب لاطی را موجب حد نمیداند و شر و خیر را از جانب خدا میداند و رضای او
در آن است و این طریقه مجوس است و بهلول در رد این مجاب ساخته گویند روزی ابوحنیفه
گفت که اگر امام جعفر صادق این سه چیز را اعتقاد داشت من بقول او کار میکردم اول آنکه میگوید
خیر از جانب خدا است و شر از افعال بنده و من میگویم بنده را اختیاری نیست خیر
و شر از خداست دوم آنکه میگوید شیطان در قیامت در آتش است و من میگویم آتش او را
نمیسوزاند چرا که جنس از جنس متاذی نمیشود که او مخلوق از آتش است سیم آنکه میگوید خدا
در دنیا و آخرت نتوان دید و من میگویم کسی که وجود داشته باشد چون نتوان دید
اگر در دنیا نه بینند در آخرت به بینند بهلول حاضر بود این را شنیده کلوخی برداشت و بر سر او زد
گفت هر سه مسئلات باطل شد و گریخت ابوحنیفه شکوه او را بخلیفه کرد خلیفه بهلول را
احضار کرد گفت چرا سنگ بر ابوحنیفه زدی گفت من نزدم ابوحنیفه گفت تو زدی بهلول
گفت من نزدم خدا زد باز گفت تو زدی بهلول گفت تو میگوئی شر از جانب خداست
و بنده را اختیاری نیست پس از من چه میخواهی و میگوئی جنس از جنس متاذی نمیشود
پس تو از خاکی و این کلوخ که بر تو زدم خاک بود پس چرا خاک ترا متاذی کرد و میگوئی
خدا را میتوان دید چرا که موجود است پس این دردی که در سر تو موجود است بمن بنما
تو میگوئی که درد میکند گو دردی که موجود است هرگاه درد را نتوان دید خدا را هم نتوان دید
و دیگر گفته پوست سگ از دباغت پاک میشود و بسم الله در نماز گفتن حرام است و این
مذهب خلاف و ارس و گرجیان است و دیگر گفته استنجا با آب جایز نیست و بر سرگین سگ
سجده کردن جایز است در نماز و این ملت یهودان است و دیگر گفته نبیذ و فوره حلال
است و این از سنتهای براهمه هندوان است و دیگر گفته بجای حمد و سوره دو برگ
سبز میتوان گفت و عمدا اگر باد در نماز رها کند نماز باطل نمیشود و این کفش منظور بود

مسیحیان است دیگر گفته اگر زیرا کسی در بغل او بخوابی و بعد از آن بسفر روی چون بعد از
مدتی مراجعت نمائی آن زن چندین فرزند بهم رساند همه فرزندان تو اند زیرا که ملائکه تعالی آب
پشت ترا آورده در شکم آن زن ریخته و آبستن شده و این مذهب ملحدان و دهریان است
دیگر گفته هر که دلوی عصائی دارد و پیاده تواند رفتن و حج بر او واجب است این مذهب قلندران است
دیگر علم خدا را باعث علت پیدا اند و او را قادر بالذات نمیدانند و این مذهب فلاسفه
یونانست دیگر گفته زن از مرد حجاب نکند و این برای زردشت و گبران است و از این قبیل
مسائل بسیار گفته شافعی گفته است که شراب بحرارت آتش حلال میشود و منی را گفته
پاکست و گفته یزید ملعون نیست و گفته چون قطرات بول از زمین برخیزد و بر ریش و جامه
بچکد استحاله است و پاک است و این مذهب علویان است دیگر گفته وطی غلام زرخرید
حلال است زیرا که بمنزله ملک میشود و این مذهب لوطیان است و جایز دانسته که
اگر کسی دختری از زنا داشته باشد و بخواهد محارمی که کافر باشند از مادر و خواهر و غیره و
ایشان را حلال دانسته هرگاه ایشان را اسیر کنند یا بخرند زیرا که بمنزله ملک یمین میشود و این
مذهب زنادقه و مجوس است و مالکی گفته صید بری حتی مار و موش و سوسمار همه حلال است و این
مذهب فرنگان است و حنبلی خوبتر گفته و درست در عالم بالا رفته

حنبلی گفتا خدا را جسم است و جان — می نشیند بر فراز آسمان
صورت امرد لیسر باشد خدا — تو گوئی که بود کفشش بپا
هر شب جمعه ز چرخ چارمین — پس فرود آید نشیند بر زمین
بر خری باشد سوار آنشهریار — لیک شهاگاه بر شتر سوار

ایضا

شافعی گفته که شطرنج بساط مدام — کج بنازید که جز راست نقش نموده امام
بوحنیفه به از آن گفته در باب شراب — که ز جوشیده بخور تا بود بر تو حرام
حنبلی گفت که گر زانکه لعم در بانی بسته بنگ — تناول کن و سر خوش بخرام
گر کنی بردی معشی چارم مالک — او ز مهر تو کند جایز بر وطی غلام
بنگ و می میخورد آن مسکین و میباز قمار — که مسلمانی از این چار امام است تمام

پس خلایق از مشرق و مغرب عالم رو بدرگاه دوانقی و باقی ملوک آل بنی عباس نهادند و

برسر

بر سر فقهای اربعه نهادند و کار بجائی رسید که هر کس نزد ابوحنیفه میرفت و یک مسئله
میپرسید از سرکار منصور یک اشرفی باو میدادند و هر کس از حضرت صادق ع اگر شیعه
بود و سؤال میکرد یک اشرفی میگرفتند و خلایق فتاوی این چهار هر کس که قریب
بهفتاد و هزار مسئله میرسید حق دانستند و امرا و سلاطین خلفا الخ نصر نمودند بر فتن
نزد فقهای اربعه و از برای صحت شیخین دلایل چند بهم رسانیدند و خلفای عوام الناس
را راغب بشیخین نمودند و از قیاس و رای و اجتهاد گو استدلال چند نمودند بر حقیقت
آنچه خلفای ثلثه و اصحاب سقیفه بنی ساعده کردند و همچنان گفتند حق کرده است آنچه معویه
با امیرالمؤمنین ع واقع ساخته در صفین و غیر مواضع از لعن کردن و جنگ کردن و غارت
کردن شیعیان و هزار کم پنجاه ماه تا سنه اکفش امویان بر حضرت امیر و اهل بیت او و تهمت
زدن بر حضرت فاطمه و نسبت بزنا دادن آنحضرت را و حلال دانستن کشتن امام حسین ع
و امام حسن را بزهر الماس و اذیت رسانیدن و بردن اموال او را بغارت و اسیر کردن
زنان و فرزندان او را و شهر بشهر گردانیدن و روز شهادت او را میمون و مبارک
گرفتن و عید کردن و خضاب کردن و سازها زدن و بدیدن یکدیگر رفتن و حق دانستن
آنچه اهل ظلم با اهل بیت نبوت کردن و حلال دانستن و جنگ کردن در حرم خدا و سوختن
کعبه و استار آنرا و خراب کردن و نجاسات ریختن در حرم و قتل عام در مدینه نمودن
در روز و مسلم بن عقبه مسجد آنحضرت را کندن و از اساس اول بزرگتر کردن و تغییر
دادن حجرالاسود را از مکان خود و حق دانستن آنچه کردند از اسمعیلیه و بنی امیه و آن
زنبر و بنی عباس و زیدیه و هر کس بعد من امیرالمؤمنین حق دانستن و همه فاجران بنی امیه
و سلاطین ایشانرا مؤمن و عادل دانستن و هر فرقه از مسلمانان را بغیر از شیعه از خوارج
و غلاه و مشبهه و مجسمه و تناسخیه از اهل بهشت دانستن و شیعیان اهل بیت رسالت را
کافر و رافضی خواندن و واجب القتل دانستن این چه حالتست که پیشه کرده اند خدا حکم کند
و بنی عباس از حضرت صادق ع تا امام حسن عسکری ع شهید کردند عدد اولاد امجاد آنحضرت

ده نفر بودند اسمعیل و عبد الله و امّ فروه و مادر ایشان فاطمه بنت حسن بن علیّ بن ابیطالب بود
و دیگر عبد الله صغیر که او را از شیر باز کرده بودند آزاده کرده آنحضرت مربّی او بوده
آن ملعون خنجری بر شکم آن طفل زد و او را کشت و حضرت با وجود تقیّه بر آن طفل نماز کرد و این
قول از زراره مرویست دیگر حضرت با بلال مواسیست و اسحق و محمد مادر ایشان امّ
ولد است و عباس و علی و فاطمه از مادران متفرقند اما اسمعیل فرزند بزرگتر آنحضرت است و
کنی بود بابو محمد و الملقب باعرج و آنحضرت او را بسیار دوست داشت و او را میبوسید
پیش از آنکه سرد شود و بعد از غسل هم میبوسید و او را بمردم عرض میکرد که او مرده است از
برای جماعتی که منکر شدند مردن او را و آنحضرت بر کفن او نوشت که اسمعیل یشهد ان
لا اله الا الله و هر شب دو رکعت نماز هدیه برای او میکرد و در رکعت اوّل انا انزلناه یکمرتبه
و در رکعت اول نیز انا اعطینا یکمرتبه و گروهی از شیعه اسمعیل را امام میدانند بقیاس آنکه
آنحضرت محبّت بسیار باو داشت گفتند البته او امام است و اسمعیل بسیار وجیه و صاحب
جمال بود و اسمعیلیه دو طایفه شدند طایفهٔ امامت باسمعیل ختم کردند و طایفهٔ دیگر بامامت
محمد قایلند باطنیه گویند و حمدان قرامطه رئیس ایشان است او گوید که امام هفت است
علی و حسن و حسین و عابد و باقر و صادق و اسمعیل مذکور و باطنیه گویند اسمعیل زنده است و در
آخر الزمان باز آید و مهدی اوست بدانکه عبد الله بن میمون قداح واضع این مذهبست
و ملازم حضرت صادق ع بود و خدمت اسمعیل نیز کردی و چون در دل بغض حضرت صادق ع
را زهر داد مرزبان بن عبد الله میمون محمد بن اسمعیل را برداشت و بمصر رفت و چون محمد بن
اسمعیل بمصر رفت وفات یافت او را کنیزی بود حامله آن کنیز را بکشت و کنیز خود را
بجای او نشاند و چون کنیزک پسری بزاید او را از ندقه بیاموخت و گفت این پسر محمد بن
اسمعیل است چون بزرگ شد گفت این امام است و قومی از ملوک عجم تابع وی شدند و خلق
بسیار بضلالت افتادند و از نسل این پسر ملوک مصر و اسکندریه شدند و مغرب زمین را بگرفتند
و اولاد او در عالم پراکنده شدند و هر یک از سلاطین ملقب بخطابی بودند مثل مهدی و راغب

و قایم و فایح و حاکم و عالم بدین ترتیب تا زمان مستنصر عباسی و خلفای عباسیه با ایشان در
بنا فتنه و مکرر لشکر فرستادند و شکست خوردند تا آنکه حسن صباح قصد ملازمت او کرد و داماد
از اولاد اسمعیل و حسن نیز این مذهب را اختیار کردند و بعد از حسن نسل ملوک مصر منقطع شد
و عقب اسمعیل از او دو پسر بود محمد و علی و از اسمعیل ثانی است و جعفر شاعر و علی بن محمد
اولاد او در دمشق و عراق عرب بسیار شدند و نسل اسمعیل عاقبت در آن ولایت منقرض
شد اما در ایران سادات سادات آنکوان از اولاد اسمعیل اند که بعضی از مردم حیدر آباد
من اعمال سند و بعضی از دکن و جماعتی از سند بان که در اصفهان عطارند و بیله در و بعضی
ایشان را امام میدانند و خمس مال را سال بسال از حیدر آباد و سایر بلاد ایران بانکوان نزد
ایشان میبرند مذهب اسمعیلیه ایشان ملحد شدند و از دین بدر رفتند و چندین فرقه شدند قرامطه
و خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره و صباحیه و باطنیه گویند که هر چیز را از احادیث و قرآن ظاهری
و باطنی هست ظاهر بمنزلهٔ پوست و باطن بمنزلهٔ مغز و این آیه را دلیل سازند که باطنه فیه الرحمة
و ظاهره من قبله العذاب و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم و نه قادر و نه عاجز و نه جاهل
و نه متکلم و نه کور و نه شنوا و نه کر و در جمیع صفات معانی او را چنین کنند باین طریقه که
یاد کردیم گویند عیسی را پدر نبود یعنی از پدر تعلیمی نداشت که علم را از او فرا گرفته باشد و او
علم از نقیبان آموخته بود که در زمان وی بودند و از معلم صادق و آنچه گفته اند که عیسی
مرده را زنده میکرد یعنی دلهای مردم را بعلم زنده میکرد و خلق را براه راست میخواند و گویند
هیچ تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارتست از آن که مولی خود را خواهند
و یاد کنند و زکوة آن بود که هر چه از نوشتن عبارات یاد باشد بر وی ایشان رسانی و روزه
عبارتست از آنکه صمت اختیار کنی و حرف نزنی و اذان و اقامت نماز آن بود که خلق را
بطاعت مقتدا خوانی و بعضی از ایشان گویند که روزه نهار است با آنکه هر چه معتقد کنند
خواموشی و علیه معتقد البطلی و هر چه او کند از خواص زنده آنرا حق دانی و گویند حج
عبارتست از قصد کردن امام خود و هر که را قدرت آن باشد در رفتن لازم است که برود

وگویند محرمات عبارتست از قومی که ایشانرا دشمن باید داشت وازایشان بیزار باید بود و لعنت
بر ایشان باید کرد وگویند فرایض وطاعات عبارتست از قومی بود که ولا ودوستی ایشان
واجب بود وگویند خدا آنچه در قران گفت اذ قال للانسان اکفر دشمن علی را میخواهد و
گویند خدا یکی از ملوک اسمعیلیه را برسالت فرستاد نزد ایشان پیش از بعثت وظهور اسلام
ونام وی شروی بن داود است واو بهتر از انبیا بود وگویند وضو عبارت است از پاس
دین که ایشان نهاده اند ونماز عبارت بود از ناطق فصیحی که حرف زند وگویند آنچه
گفت خدا که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر بدین صلوات ناطقی را میخواهد که خلق را نهی
کند او برای آنکه صلوة ظاهر فعل بود ونهی ظاهر فعل صورت نبندد وگویند قیامت وحشر ونشر
وسؤال برزخ وبهشت ودوزخ نیست وگویند حال آدمی مثل گیاه باشد که خشک گردد وبریزد
ودیگر سبز نشود وگویند صفات باری تعالی ومعرفتش بمعلم صادق حاصل شود وچون عقل
کفایت باشد در معرفت بامام نباشد از این قسم زندقه بسیار گفته اند اما بعد از فوت اسمعیل
عبد الله که برادر بزرگتر بود از فرزندان آنحضرت اما در نزد پدر قدر ومنزلت نداشت برابر
اسمعیل وبخلاف آنحضرت در اکثر چیزها میل داشت وپاهای بزرگ داشت واورا افطح میگفتند
وفطحیه از شیعه منسوب باویند ودر ایام حیات آنحضرت محشور میشد باطایفه حشویه ومیل
میکرد بمذهب مرجئه ودعوی امامت میکرد بعد از آنحضرت وحجت بر این گرفت که من پسر
بزرگترم وجماعتی از جهال شیعه متابعت وی کردند واسحق بن جعفر ملقب بود بمؤتمن از
اهل فضل وصلاح بود وبامامت برادرش امام موسی کاظم ع قایل بود واز پدرش حدیث بنص
بر امامت برادرش روایت نموده ومحمد بن جعفر ملقب بود بمامون که اورا از غایت حسن
وجمال محمد دیباج میگفتند سخی وشجاع بود ودر مدت عمر یکروز صایم بود ویکروز افطار میکرد و
میگویند رای زیدیه داشت در خروج کردن بشمشیر وبر مامون خروج کرد وبسیاری از زیدیه
وجارودیه بر وگرد آمدند ومامون عیسی جلودی را بالشکری بجنگ او فرستاد وبعد از کشش و
کوشش بسیار گرفتار شد وچون نظر مامونش بردند از او عفو نمود واحسان ومحبت بسیار

خدا اجات

باو نموده واو بمامون تکبر میکرد ودرشتی مینمود ومامون از او گذرانید وبدین او رفت تا آنکه
در خراسان برحمت حق رفت وعلی بن جعفر که اورا علی عارضی میگویند ونسب او بعریض است و
ثقه وعظیم الشان است واز کودکی از پدر مانده واز برادر خود موسی بن جعفر علم آموخته بود
ومتابعت برادر خود مینمود واحادیث بسیار از علمای شیعه ازو نقل شده وکتاب او از اصول
اربعماة است عقب آنحضرت از پنج پسر است امام موسی کاظم وعلی عریضی ومحمد مامون واسمعیل
واسحق مؤتمن واین اسحق در صورت وهیأت باحضرت رسالت ص شباهت تمام داشت و
نشر حدیث میکرد واورا سه پسر بود محمد وحسن وحسین واولاد او منقرض شده اند و
بسیار نه محمد دیباج عقب او از سه پسر بود یکی حسین واولاد او منقرض شده اند دوم قاسم
وبنو الشبیه از اولاد اویند وبنی الطباره بمصر وبنو العروس وبنو الحواره هم از اولاد قاسم اند
وعلی عارضی اولاد اورا عریضیون گویند وعقب او از چهار پسر است محمد واحمد وحسن [illegible] ناووسیه
طایفه اند از واقفیه که بامام جعفر قایلند وبامامت باقی ائمه قایل نمیشوند ووجه تسمیه ناووسیه
آنست که ایشان اتباع مردی اند که اورا ناووس میگویند وبعضی میگویند نام قریه است
ناووس انجرفه بعض نیز استعمال میکنند وناووسیه بعضی بالوهیت آنحضرت قایلند وبعضی
گویند آنحضرت نمرده است ونمیرد تا ظاهر شود وظاهر گرداند حق را واو قائم آل محمد است واو قائم
دوزنی است از ناووسی گوید که امیر المؤمنین مرد ودر زمین از برای او شکافته شد که برگردد که بر
عدل وداد کند وفات آنحضرت سال صد وچهل وهشت هجری مشهور است در ماه شوال در پنجشنبه
وبعضی گویند دوشنبه پانزدهم رجب در مدینه مشرفه وعمر شریف آنحضرت شصت وهشت
سال بوده است وبعضی شصت گفته اند در کشف الغمه شصت ویکسال گفته اند با جد خود علی ع
بن الحسین بیست ویکسال وچند روز بود ودر روایت دیگر پانزده سال بود با پدر بزرگوار خود نوزده
سال بود وبعد از آنحضرت سی وچهار سال ماند وکلینی از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق
در هنگام وفات که سال صد وچهل هشت هجری بود شصت وپنجسال داشت وایام امامت آنحضرت
بعد از پدر سی وچهار سال بود در خلافت هشام بن عبد الملک و ولید بن یزید بن عبد الملک ومالک

ابراهیم بن ولید و ملک مروان حمار پس ابو مسلم مروزی در خراسان خروج کرد و در سال صد و سی و دو
عبد الله سفاح از بنی عباس خلیفه شد و چهار سال و هشت ماه ایام خلافت او بود و بعد از او منصور
دوانقی بیست و یکسال و یازده ماه پادشاهی کرد و در سال دوم پادشاهی و در روایت دیگر سال
دوم خلافت آن ملعون بانگور زهر آلود آنحضرت را شهید کرده تا بآبای کرام خود ملحق گردید و از
همه ائمه عمر شریف آنحضرت درازتر بود و مدفن شریف او در بقیع است باب نهم
در احوال خیر مآل حضرت کاظم ع کنیت آنحضرت ابو الحسن است و ابو ابراهیم مشهور است و غیر
مشهور ابو ابراهیم و ابو علی است و عبد صالح بلقب هم خطاب میکنند و القاب مشهوره آن
حضرت کاظم است و صالح و صابر و امین و نام مبارکش موسی است و موسی در لغت عبرانی آب
و مرکب است از دو حرف مو بمعنی آب است و سا بمعنی درخت و در توریه اسم او مود است و در صحیفه
آسمانی واثق بالله و محب فی الله است و بروایت دیگر محصی المحبین و المبغضین و قامع المفتنین
و بروایت دیگر امین و در کتاب ذو هر موسی و در انجیل بهمه نصاری کاظم و در کتاب زند سرخ
شبانان و در کتاب جاماسب نامه شالسنه و در کتاب انگلیون ملک و در کتاب باستل صدیلین
و در کتاب الانبیا ماجد و در کتاب یونانیان ناصح پدر آنحضرت صادق آل محمد است و مادرش
حمیده بربریه و نقش نگین آنحضرت درا او قریه است در حوالی مدینه مشرفه و ولادتش در روز یکشنبه
هفدهم شهر صفر و بعضی در بیست و پنجم ماه مذکور گفته اند در سال صد و بیست و هشت هجری و بعضی
بیست و نه گفته اند اولاد امجادش چنانچه بعضی از علمای انساب میگویند که عدد اولاد آنحضرت
این است علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبد الله و اسمعیل و عبید الله و عمر و
احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و عبد الرحمن و حمزه و قاسم و جعفر که جعفر بجای عمر میگویند و
ابی بکر و محمد میگویند در نسخه دیگر دیدم دختران خدیجه و ام فروه و علیه و ام عبد الله و زینب صغری
و ام القاسم و حکیمه و اسماء صغری و محموده و امامه و میمونه و فاطمه و رقیه و کلثم و عایشه و زینب و دوازده
پسر و هیجده دختر و میگویند مادر آنحضرت حمیده اندلسیه است نه بربریه است و شیخ مفید علیه الرحمه
گفته است که عدد اولاد آنحضرت سی و هفت پسر و دختر علی الرضا و ابراهیم از قبل مامون ملعون

مدنی حکومت یمن کرد و قادر ابن موسی در ایشان جد ایند و اسمعیل و جعفر و هرون و حسن و مادر
ایشان ام ولد بود و احمد بن اسحق هزار بنده آزاد کرد و محمد کثیر الصوم و الصلوة بود و خواب شبها
کمتر میکرد و اکثر اوقات بنماز و تضرع بود و حمزه مادر ایشان نیز ام ولد بود و عبد الله و اسحق
و عبید الله و زید در بصره خروج کرد و دعوی خلافت کرد و خانه بسیاری از عباسیان را آتش زد
سوخت و غارت کرد و حسن و فضل و فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه صغری و کلثم و ام جعفر
و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و حسنه و بریهه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثم و بروایت
دیگر آنحضرت را شصت فرزند بود و سی و هفت دختر و بیست و سه پسر و فرزندان وی بعضی
عقب دارند و بعضی عقب ندارند و اما آنچه عقب آنحضرت از سیزده پسر است عباس و هرون
و اسحق و اسمعیل و حسن و عبد الرحمن و عبید الله و حمزه و امام علی الرضا و ابراهیم مرتضی و محمد
عابد و جعفر امام جعفر را جواری گویند و اولاد او را جواریان و شجریون نیز خوانند و عقب جعفر
از دو پسر موسی و حسن است اما محمد عقب او از ابراهیم محال است و ابراهیم از سه پسر عقب بوده
محمد جابری و احمد نفطری و علی اما ابراهیم صغیر ملقب است بمرتضی عقب او از دو پسر است
موسی و جعفر و اما حمزة بن موسی را ابو القاسم کنیت است در بلاد عجم عقب او بسیار است
و عقب او از قاسم و حمزه صغیر است و عبید الله را عقب از سه پسر است ابو جعفر و ابراهیم و
ابو القاسم که در شیراز عضد الدوله دیلمی از نسل اوست و عبد الله بن موسی را عقب از
محمد است و موسی بن عبد الله و امام حسن بن موسی یک پسر داشت جعفر نام و حقیقت عقب او
معلوم نیست و بعضی گویند جعفر بن حسن را سه پسر بوده اولاد علی قرمی در قمی که مامون در
مرو بود و اسحق ملوسی پسر اوست و هرون بن موسی را گویند عقب نماند و ابن طباطبا
آورده که عقب او هرون است و عباس بن موسی عقب او در نهایت قلت است و عقب او
از قاسم بوده سبب شهادت آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود علی بن اسمعیل بن جعفر
بعضی گویند برادرش محمد که برادرزاده آنحضرت است و چنان بوده بود روزی هرون
الرشید از یحیی بن خالد برمکی وزیر خود پرسید که آیا میشناسی از آل ابیطالب کسی را که طلب نمایم

و بعضی از احوالات موسی بن جعفر را پرسیدم آنملعون گفت علی بن اسمعیل هست و او را نشان داد
پس یا م خلیفه نامه باو نوشت و او را طلبید چون حضرت بر این امر مطلع شد او را طلبید و فرمود
که اراده کجا داری گفت بغداد حضرت فرمود که چرا میروی گفت پریشان شده ام و
قرض بسیار دارم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم در خون من شریک نشوی و اولاد مرا
یتیم نگردانی باز گفت مرا وصیتی کن باز حضرت این وصیت را فرمود تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت
سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم نقره باو عطا کرد او برخاست و زر را گرفت و رفت
حضرت بخادمان خود فرمود که بخدا سوگند که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا یتیمی
خواهد انداخت گفتند یا ابن رسول الله با آنکه میدانید که او چنین کاری خواهد کرد نسبت باو
احسان مینمائید و این مال جزیل را باو می بخشید حضرت فرمود بلی زیرا که پدران من روایت
کرده اند از رسول خدا که چون کسی با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند و این کس قطع
احسان خود را از او نکند حقتعالی قطع رحم خود از او میکند و او را بعقوبت گرفتار میکند
چون علی بن اسمعیل ببغداد رسید یحیی بن برمکی ملعون او را بخانه برد و با او مواطبه کرد که
چون بمجلس هرون رود امری چند نسبت بعم خود بگوید که هرون بخشم آید پس او را نزد هرون
برد و چون براو داخل شد و سلام کرد گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده
باشند تو در این شهر خلیفه و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است و مردم از اطراف عالم برای او خراج
می آورند و خزانه بهم رسانیده است و سر نام دهی را بمبلغ سی هزار دینار بخرد و زر را حاضر کرده
بود صاحب ده گفت این زر را نمیخواهم از زر فلان موضع میخواهم فی الحال آن زر را پس فرستاد
و از همان زر که او طلبید سی هزار دینار را آورده باو داد پس هرون امر کرد که دویست
هزار دینار باو بدهند چون آن بدبخت بخانه برگشت درد بحلقش بهم رسید و در همان شب
بعذاب الهی واصل شد و از آن زرها منتفع نشد بروایت دیگر بعد از چند روز او را زحیری عارض
شد و جمیع احشاء و امعای او بزیر آمده و آن زر را بدهی حواله کرده بودند چون آن زر را برای
او آوردند در حالت نزع بود گفت چکنم مالی را که میگذارم و میمیرم و بشر لاحارث کالعقارب را

بظهور

بظهور رسانید و این جهازاد و ولع کرده مرد و زرها را بخانه خلیفه برگردانیدند و خسران
دنیا و آخرت را برای خود مهیا کرد و در همان سال که هرون ملعون که صد و هشتاد و نه
هجری بود برای استحکام خلافت اولاد خود عبدالله الملقب بمامون و قاسم مؤتمن و محمد
امین بگرفتن حضرت امام موسی اراده حج کرد و بهمه اشراف و علمای بزرگان و سالاران
نوشت در کل ممالک که بمکه حاضر شوید برای بیعت خلافت فرزندانش پس بمدینه آمد و آن
حضرت در روضه جد خود بود او را فرمود گرفتند و ببصره فرستاد و در حین گرفتاری امام
آنملعون میگفت یا رسول الله میدانم که این کیست و رتبه او را میدانم اما چکنم که ملک عقیم است
و خانه آنحضرت را کاویدند حصیری بود و شمشیری و یک قلیلی زر داشت و آنحضرت یکسال
در بصره در حبس بود عیسی بن جعفر بن منصور دوانقی برادرزاده آن ملعون بود او فرستاد
که من از این مرد که غیر نیکی دیگر چیزی نمی بینم او را الطلب یا رها کن و الا من دست از و
بر میدارم هرون آنحضرت را طلبید به بغداد و در حبس سندی بن شاهک لعنه الله
که داروغه بود مقید ساخت و مدت سیزده سال و بعضی سه سال گفته اند و بعد آنحضرت
را در حبس و زندان زهر دادند و وفات آنحضرت در اواخر ماه رجب سال صد و هشتاد و شش
گفته اند واقع شد و بروایت دیگر صد و نود در بغداد عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنجسال بود و بقیه
خلافت منصور متعرض وی نشده بعد از آن ده سال و کسری خلافت مهدی بود آن
حضرت را آنملعون بعراق طلبید و حبس کرد و بسبب مشاهده معجزات ترسید آنحضرت را مرخص
کرد بمدینه فرستاد و چون نوبت بهرون رسید در سال پنجم خلافت ناحق بوسوسه یحیی برمکی
وزیر خود آنحضرت را زهر داد و مزار کثیر الانوارش در مقابر قریش است در کنار شط بغداد
که الحال بقریه کاظمیه مشهور است و موسوم و آنچه قلندران میگویند که آنحضرت را در تربت
بغوای شیخ عبدالقادر گیلانی و در آب شط انداختند و چوپانی آمد و آنحضرت را بدر آورد
دفن کرد و قبر چوپان نیز در پهلوی آنحضرت است غلط است و اصلی ندارد و جهال شیعه در این زمان
حبسی غلو کردند و از غایت محبت بالوهیت آنحضرت قایل شدند و فرقه از شیعه با آنحضرت

يقتله بالعنب المسموم وكويند سكهٔ وليعهدى او اين است الله ربّنا ومحمد نبيّنا والمأمون امامنا
وعلى الرّضا هادينا ومرد ثقهٔ صالحى در مشهد مقدس نقل كرد كه در ايام ميرزا محسن متولّى شخصى
از مردمان وقتى در قلعهٔ كهنه در زمين مرو چند اشرفى يافته بود به عيار همين است و في معادن
يكى از آن بنام هشام بن عبد الملك وچند عدد بنام مأمون ضرب ونقش آن زر اين بود
الملك لله والدّين المأمون بالله امير المؤمنين خليفة الرضا امام المسلمين و شيخ بهائى عليه
الرحمه در كشكول نقل كرد كه مأمون فرمانى نوشت از براى آنحضرت و آخر وفا بعهد خود
ننمود واين است امر الامام المأمون بالله عبد الله بن رشيد بالله امير المؤمنين هرون بحضرت
الامام الزكى على بن موسى الرضا الملقب بهادى لدين الله والرّاضى بقضائه امير المؤمنين و سيّد
المسلمين وولاه بالامامة والخلافة فى حين حيوتى وبعد موتى يا على الرّضا فاقض ما انت قاض فى امور
دالى ومملكتى وخزائنى وضياعى وعقارى اماى وعبيدى معاشر ابى عباس اسمعوا واطيعوه
واجتنبوا من ترك العهد ونقض الميثاق فمن بدله من اولاد العباس فلعنة الله عليه وعليهم والسلام
عليك ايها الامام العادل ورحمة الله وبركاته ومحمد بن اسمعيل بخارى امام سنيان معاصر آنحضرت
بود كه احاديث كتاب صحيح را جمع ميكرد ومولد بخارى در شهر سبز است از ولايت سمرقند
وسيصد هزار محدث از براى او جمع شدند وعلماى آن بلده حسد بردند در وقتيكه در منبر
بود مسئلهٔ حدوث وقدم قرآن را از او پرسيدند زيرا كه سنيان خراسان وحنابله وقومى از شافعيان
واشاعره قرآن را قديم ميدانند وبخارى حادث ميدانست در جواب گفت خدا يتعالى وصف
كتاب خود را بمحدث كرده است علما كه اين را شنيدند بر او ريختند واز منبر كشيدند وخواستند
بكشند مريدان او را بدر بردند از آنجا گريخت ورفت بخارا ودر آنجا نيز دوازده هزار كس
بروى جمع شدند واين حالت روى داد از آنجا آمد به نيشابور وسيصد هزار محدث بروى جمع شدند
در آن حين حضرت امام رضا نزول اجلال در آنجا نموده باز بر سر حدوث وقدم قرآن با بخارى
حجت گرفتند وحالت سمرقند روى داد از آنجا گريخت به بغداد آمد ودر آنجا اعتبار بهم رسانيد
واز آنحضرت خوارق عادت ومعجزه بسيار بروز داده است وحال الحمد لله والمنة على عباده

در احوال حضرت امام رضا

قابل اند وائمه بعد را قابل نشد والله تعليم باب پنجم هم در احوال خير مآل حضرت امام
رضا ع كنيت آنحضرت ابو الحسن است والقاب رضا وصابر وفاضل ورضى ووفى وقرة
العين مؤمنين وغيظ الملحدين وسلطان الجن والانس وسلطان خراسان وحق تعالى
او را برضا موسوم ساخته وانكه اهل سنت ميگويند مأمون آنحضرت را مخاطب برضا ساخته
اصلى ندارد ونام مبارك او على است ودر توريه منير است ودر انجيل راضى ودر كتاب سقفنا
بلند مرتبه ودر كتاب زند يون كيارند ودر كتاب براهمه خوشنود ودر كتاب انكليون برگزيده
ودر كتاب يونانيان بطراليس شيا امام ودر كتاب قنطره مقتدى ودر كتاب توم فروق ودر
كتاب كندرال بزبكت ودر صحيفه هماى الرّاضى بالله والدّاعى الى الله وبروايتى ديگر
زين المؤمنين وبروايت ديگر حسبى الله بود وبروايتى نقش نگين او ما شاء الله لا حول ولا قوة
الا بالله بود وبروايت ديگر ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله بود وبروايتى ديگر حسبى الله بود
پدر بزرگوارش موسى بن جعفر بود ومادر او ام ولد وام البنين نام دارد وبروايتى ديگر نكتم دارد وبروايتى
وحميده نيز ميگويند وبروايتى خيزران مرسيه وبعضى شقرا نوبيه ميدانند كه از دى تعبير است
رنگ آنحضرت گندم گون وقامت معتدل وشاعرش دعبل خزاعى وخادمش ابو الصّلت
هروى بود دربانش محمد بن الفرات معاصرينش امين ومأمون بودند ولادت با سعادتش
در مدينهٔ مشرّفه روز پنجشنبه يازدهم ماه ربيع الاوّل سال صد وپنجاه وسه گفته اند وبعضى بپنجشنبه
يازدهم ذيقعده سال صد وچهل وهشت گفته اند بعد از وفات حضرت صادق به پنجسال
وكلينى ولادت او را در سال صد وچهل وهشت ذكر كرده است وبعضى يازدهم ماه ذيحجه
سال صد وپنجاه وسه گفته اند وشيخ طبرسى روز جمعه يازدهم ماه ذى القعده سال مذكور گفته
است وچون مأمون آنحضرت را وليعهد خود گردانيد شيعيان بشاشت وخرمى مينمودند
آنحضرت فرمود كه اين امرى كه شما مى پنداريد كه بمن رسيده است آخر ندارد وبمن نخواهد
رسيد من در جفر ديده ام وبعضى از علماى اهل جفر ميگويند كه آنحضرت اسم مبارك خود را بمأمون
بنام برده ونام او اين است ك ى ف ا م ر ا ل ر ض ا م ع ا ل م ا م ا م و ن وا استخراج او اين است كه

از غم دشمنان هیچ شب و روزی نیست که دو سه از کور و نبش کنند از شیعیان خود را استغاثه دهد
و فضیلت زیارت آنحضرت زیاده از آن است که بیان توان نمود یک طواف مرقد سلطان علی بن موسی الرضا
هفتاد هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است و در کتب اهل سنت بسیار جا واقع شده است عدد اولاد آنحضرت
پنج پسر بود و یک دختر پسر محمد تقی و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و عایشه و عقب آنحضرت از جواد علیه السلام است
و وفات آنحضرت مشهور در ماه صفر سال دویست و سه هجری است و بعضی چهاردهم صفر گفته‌اند
و بعضی آخر صفر و بعضی پنجشنبه پانزدهم ذیقعده گفته‌اند و کفعمی روز سه‌شنبه هفدهم شهر صفر گفته
و بروایت محمد بن سنان و دیگران سال دویست و دویم هجرت گفته‌اند و بعضی هفتم
ماه رمضان و بعضی بیست و پنجم ماه ذیقعده گفته‌اند و ابن بابویه از ابراهیم بن عباس
روایت کرده است که بیعت حضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم هجرت بود و در اول
سال دویست و دویم مأمون ام حبیبه دختر خود را بآنحضرت داد و در ماه رجب سال دویست و سیم
آنحضرت را بزهر شهید کردند و ابن بابویه گفته است صحیح است که وفات آنحضرت در روز
جمعه بیست و یکم ماه رمضان در سال دویست و سه هجرت و عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال
بود و بسند دیگر پنجاه و دو سال و بروایت دیگر با پدر بزرگوار خود بیست و نه سال بوده و ایام
امامتش بیست و چهار سال مرقد مطهرش در سناباد طوس از ولایت خراسان واقع شد
که الحال بمشهد مقدس معروفست و سابق برین قصبهٔ محقری بوده از پادشاهان دیالمه
و آل بویه تعمیر مزار کثیر الانوارش مینموده و لیکن بنای آبادی و وسعت این شهر را الجایتو
سلطان ملقب بسلطان محمد خدابنده ابن هلاکو خان از ملوک مغول گذاشته و اول
پادشاه شیعه است از ترکان چنگیزی که در ایران و توران و هرجائی که در زمان او بود
خطبه بنام شیعه اثنی عشری خوانده و در منبرها و منارها تبرأ دشمنان نمود بعد از و پسرش
نیز سلطان ابوسعید خان شیعه بود و بعد از او آبا خان پسرش نیز شیعه بود و از
زمان الجایتو سلطان محمد خدابنده تا بایام خروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان شیعه بوده‌اند
که تعمیر عمارات بقعهٔ متبرکه مینموده‌اند خصوصاً سلاطین صفاریه و دیالمه و آل سنجر و آل بویه

باب در احوال حضرت ابو جعفر

و غیره و بتجدید عمارات آنحضرت را امیر تیمور گورکان و امیر شاهرخ ولد او نمودند و اکثر ظاهر
میشود امیر تیمور نیز شیعه بوده والله یعلم **باب یازدهم** در احوال
خیر مآل حضرت جواد است کنیت آنحضرت ابو جعفر است و بعضی ابو علی نیز گفته‌اند
و این قول متروکست و القاب آنحضرت جواد است و مختار و منتخب و مرتضی و قانع
و عالم و نام مبارک او محمد است و در تورات هاد است و در انجیل جواد و در کتاب زند
فارسیان اسما و در کتاب ذهر اعظم و در کتاب فطره بکیزه و در کتاب زکیال مهر
اسبرا و در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب فرقف بر هنرکار و در کتاب الیس منتخب
و در صحیفه آسمانی مرغب فی الله و الذاب عن حرم الله و بروایت دیگر منزل اهل الجنة فی الدرجات
و بروایت دیگر فعال و نقش نگین آنحضرت نعم القادر الله بوده پدر آنحضرت علی الرضا
و مادرش ام ولد است و نام او سبیکه است و ریحانه و خیزران نیز گفته‌اند و مشهور است که نوبیه
است و بعضی گویند مریسیه است و از اهل بیت ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا است
حلیه مبارکش سفید است و قامت معتدل شاعر و مداحش عمر بن فرات بوده معاصرینش
از جبابره مأمون و معتصم بودند ولادت باسعادتش بالاتفاق در روز جمعه پانزدهم
رمضان یا نوزدهم سال صد و نود و پنج هجری در مدینه مشرفه واقع شد شیخ طوسی از
ابن عیاش روایت کرده دهم ماه مبارک رجب را و مأمون ام الفضل دختر خود را بعقد
آنحضرت در آورده و مأمون تا در حیات بود رعایت او را کما ینبغی بجا می‌آورد و احترام
او را زیاده از فرزندان خود مینمود چون پدر بزرگوارش را زهر داده بود باعتقاد خود
میخواست تلافی ما فات بکند و سن مبارک وی در وقت وفات والد بزرگوارش
نه ساله بود و بعضی هفت نیز گفته‌اند در هنگام شهادت والد بزرگوارش بعضی از شیعیان
از صغر سن در امامت آنحضرت تأملی داشتند تا آنکه علما و افاضل و بزرگان شیعه از اطراف
عالم متوجه حج گردیدند و بعد از فراغ از مناسک بخدمت آنحضرت رسیدند و از وفور مشاهدهٔ
معجزات و کرامات و کمالات اقرار بامامت آن منبع سعادت نمودند حتی آنکه کلینی ذکر کرده است

که در یک مجلس یا چند روز متوالی سی هزار مسئله از غوامض مسایل از آن معدن علم و فضایل
سؤال کردند و از همه جواب شافی شنیدند و اکثر در حضور مأمون بود و باین سبب
ام الفضل دختر خود را باو داد و در همان مجلس گفت یا ابا جعفر دختر مرا بزنی قبول بکنی اگر چه
جمعی از خویش ناخوش نیامد امام سر در پیش انداخت و عباسیان از حسد بردند مأمون گفت جعلت فداک
انی رضیت لنفسی ان ازوجک ابنتی ام الفضل پس حضرت امام این خطبه را ادا نمود که الحمد لله اقرارا
بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء من عترته
اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وتعالی وانکحوا
الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم
ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت عبد الله بن المأمون وقد بذل لها من الصداق
مهر جدته فاطمة بنت محمد و هو خمسمائة درهما جیادا فهل زوجته یا امیر المؤمنین بها علی الصداق المذکور
پس مأمون گفت نعم قد زوجتک یا ابا جعفر ام الفضل ابنتی علی الصداق فهل قبلت النکاح امام
فرمودند قد قبلت و رضیت به عدد اولاد امجادش امام علی متوکل و موسی و فاطمه و امامه
و بروایت دیگر حکیمه است و عقب آنحضرت از دو پسر بوده علی هادی و موسی مشهور بمبرقع در قم
وفات یافته و اولاد او را رضوی میگویند و عقب موسی از احمد است و نسابه دینوری
گوید محمد ابراهیم معقب است و انتساب بنی خوشش آب از اوست وفات آنحضرت سال
دویست و بیست هجری واقع شد بزهر المعتصم بالله ابو محمد اسحق بن هرون الرشید
و بقولی بزهر ام الفضل زنش در ماه ذی القعده آن سال مذکور و بعضی سه شنبه ماه ذی الحجه و
بعضی سه شنبه یازدهم شهر ذی القعده گفته اند عمر آنحضرت بیست و پنج سال و دو ماه و کسری بود
موافق مشهور و امامت او هفده سال و کسری بود و ابن شهر آشوب گوید وقت وفات
والد بزرگوارش هفت سال و چهار ماه و دو روز داشت و امامتش هجده سال کم بیست روز
بود و در کشف الغمه از طریق مخالفان نقل کرده آنکه وفات آنحضرت روز سه شنبه بیست
پنجم ماه مذکور واقع شد و محمد بن سنان گوید عمر شریف آنحضرت در سال صد و پنج هجری بود با پدر

خود

خود هفت سال و سه ماه زندگانی کرد وفات آنحضرت در روز سه شنبه ماه ذی الحجه سال
دویست و پنجاه و سه هجری واقع شد و بروایت دیگر در وقت وفات والد سه سال
و چند ماه و روز داشت و در کتاب دلایل حمیری مذکور است که عمر آنحضرت بیست و پنج سال
و سه ماه و دوازده روز بود و در روز سه شنبه ششم ماه ذیحجه سال دویست و پنج
هجرت وفات یافت و بعد از پدر نوزده سال و بیست و پنج روز زندگانی کرد و در بیست و
هشتم محرم یا در روز سه شنبه بیست و پنجم ذی الحجه مدفون شد در مقابر قریش نزد جد خویش
در بغداد والله یعلم **باب دوازدهم** در احوال خجسته مآل امام علی النقی
کنیت آنحضرت ابو الحسن ثالث است و فقیه و هادی را نیز بر آنحضرت اطلاق میکنند
و القاب آنحضرت نقی و نجیب و مرتضی و عالم و امین و مؤتمن و طیب و متوکل و عسکری است و
آنحضرت اول مشهور بمتوکل بود از و منع فرمودند و نام مبارک او علی است و در توریه
بطود است میرکارکاه و در کتاب باسکل حق بین و در کتاب انگلیون عزیز و در کتاب
هندوان عبد الکریم و در کتاب قبالا عبد الحمید و در کتاب لاغیناسجاغ ورو در کتاب
کلو بین عارف و در صحیفه آسمانی المکتفی بالله والوالی الی الله در روایت دیگر خاتم الشیعه
و مزوجهم حور العین و بروایت دیگر مؤتمن نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه الله ربی
و هو عصمتی من خلقه بود و بروایت دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود و والد ماجدش حضرت
جواد است و مادرش ثمانه مغربیه است و آنحضرت اسمر اللون بود و معتدل القامه شاعرش
عوفی دیلمی و دربانش عثمان بن سعید معاصرینش از خلفا واثق و معتز و مستعین و متوکل و منتصر
ولادت با سعادتش در مدینه مشرفه واقع شد در نیمه ماه ذیحجه سال دویست و دوازده
هجرت و جمع کثیری در سال دویست و چهارده گفته اند در مصباح شیخ بیست و هفتم
ذیحجه است بروایت ابن عیاش در دوم یا پنجم در روز سه شنبه ماه رجب واقع شد و
بروایت علی بن ابراهیم روز سیزدهم شهر رجب واقع شد عدد اولاد امجادش امام حسن
عسکری بود و حسین و محمد و جعفر الملقب بکذاب رند قمار باز طنبور نواز و یک دختر عالیه

عقب آنحضرت از جعفر است و او کنی بابی عبدالله و او را ابی کر نیز میگفتند صد و بیست فرزند
داشت و عقب او از شش فرزند است اسمعیل مشهور بحر نقا و طاهر و یحیی صوفی و هرون و
علی و ادریس اما ناصر و محمد و ابوالبقا از فرزندان ادریس است و ابوالغنایم دقاق و ابو
العلا دلاله از اولاد طاهر اند و ابوالفتح نسابه از نسل یحیی صوفی اند و عقاب وی در مصر
و سادات صید از بلاد شام از اولاد هرون بن جعفر اند و محمد بازک اولاد او را بازک گویند
از نسل علی بن جعفر است و اعقاب او ادریس بن جعفر را قواسم نسبت بجد ایشان قاسم بن
ادریس و فات مد و در بنی کعب مواجد هم از قاسمند شهادت آنحضرت باتفاق در
دویست و پنجاه و چهار یا پنج و اتفقند در روز وفات او دوشنبه سیم ماه رجب بوده و بروایت
ابن خشاب بیست و پنجم ماه جمادی الآخر و بروایت دیگر بیست و هفتم ماه مذکور و در آن
وقت سن مبارکش چهل سال بود یا چهل و یکسال و چند ماه نیز گفته اند و در هنگام وفات
والد بزرگوارش شش سال و پنجاه تقریبا داشت و مدت امامت آنحضرت سی سال و
کسری بود از انجمله یکسال و نه ماه در ایام حکومت واثق عباسی بود و چهارده سال و نه ماه
در حکومت متوکل و شش ماه در حکومت پسرش منتصر و سه سال و نه ماه در پادشاهی پسر
برادر متوکل مستعین و تتمه در خلافت معتز بن متوکل آنحضرت را بزهر شهید کردند و بعضی نسبت
این امر را بمعتز میدهند و بمستعین هم نسبت میدهند و در این قول توقف دارند و مرقد مطهرش
در سامره است

باب سیزدهم در احوال خیر مآل امام حسن الملقب بعسکری رنگ
روی مبارکش گندم گون بوده چون آفتاب میدرخشید معاصرینش از عباسیان معتز
بود و معتمد و دربانش عثمان بن سعید بود و حاجزش و شاعرش ابن رومی بود و کنیت او ابو
محمد است و فقیه و رجل را برآنحضرت اطلاق میکنند و گاهی مخاطب بابن رضا نموده اند
و القاب آنحضرت زکی و عسکری و خالص و سراج است و نام مبارک او حسن است و در
توریه تولیفیس و در کتاب زبر قبل و در انجیل داودی زنیت و در کتاب یونانیان لا
و در کتاب اشکل معظم رای و در کتاب هندوان و در کتاب جوک تارا و در کتاب

انکلیون راه نما و در صحیفه آسمانی مؤمن بالله و مرشد الی الله و بروایت دیگر سراج اهل الجنة
و بروایت دیگر علام و در کتاب فرنگان مصفا و نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه
سبحان من له مقالید السموات و الأرض و بروایت کفعمی ان الله شهید ولادت با
سعادت آنحضرت در مدینه واقع شد در روز جمعه هشتم ربیع الثانی و بعضی هم شهر مذکور
گفته اند و بعضی چهارم همین ماه گفته اند در سال دویست و سی و دو و نقل کرده اند شیخ
مفید در ماه ربیع الاول دویست و سی نقل کرده بطریق دیگر بیست و سیم ماه ربیع الآخر
سنه اثنین و ثلاثین و مائتین بوده والد امجدش امام علی النقی است و مادرش ام ولد است
نام او حدیثه بود و بعضی سوسن گفته اند و بعضی غزاله و بعضی سلیل و لده جلیل القدرش
حضرت صاحب الامر بود شهادتش بزهر معتمد عباسی در روز یکشنبه ماه ربیع الاول
و بعضی ربیع الآخر سال دویست و شصت هجری گفته اند در سامره در همانجا که عقب پدر
بزرگوارش مدفون است عمر شریفش بیست و هشت سال و بعضی نه گفته اند

باب چهاردهم در احوال خیر مآل حضرت قائم اوصیا قائم آل محمد بدانکه جمیع طوایف
امم از بنی آدم خاصه اهل کتاب که عبارت از یهود و مجوس باشد با نصاری و کافران
حربی و مرتاضان هندوان و براهمه و جوکیان و ساسانیان و اهل خطا و چرد خان با
چین و حکمای یونان و فلاسفه و ذو فسطانیه و اهل نجوم و تناسخ و جمهور صفا و دو
سه فرقه مذهب مسلمانان بتخصیص فاطمیه متبان بوجود شریف امام زمان قایلند الا
قلیلی از نصاری فرقه از فرنگان در خصوصیات آن اختلاف کرده اند که در مقام
آن بیان میشود و کنیت آن حضرت ابوالقاسم است و نام مبارک او محمد است و حرام است
در ایام غیبت آنحضرت را بنام مبارک یا لقب یا کنیت یاد کنند بلکه اتفاق شیعه است که او را
بلقب یاد کنند مثل صاحب الامر و صاحب الزمان و صاحب ناحیه و غایب و منتظر و غریم و حجت
قائم و مهدی و منصور و خلف صالح و نام او را مجمعا نخوانند بلکه سر ده خوانند و نویسند در
این قول توقف نیست که جهت حیثیت و نام مبارک آنحضرت در بسیار جاها در قرآن هست

در احوال خیر آل
حضرت قائم

که حقتعالی بپیغمبر خطاب فرموده مثل نجم و عصر و فجر که در اول سور قرآنی بلفظ قسم واقع شده
و در سوره بقره عینت مراد آنحضرت است و در صحف ابراهیم صاحب و در زبور سیزدهم
قائم و در توریة بلغة ترکوم فیدموا و در توریة عبرانی ماشیع و در انجیل مهید آخر و در کتاب فرزندان
مسیح الزمان و در کتاب مزامیر زردشت سروش ایزد و در کتاب اسپاق که تفسیر آن زند و پا
زند است بهرام و بروهت یکر بندیزدان که تفسیر آن عبدالله است و در کتاب های شیتان مهدی
و در کتاب ارماطس شماطیل و در کتاب هزار مانه هندوان لندیطارا و در کتاب جاودان خرد در
کتاب نصاری خسرو و در کتاب ارژی پیغمبر میزان الحق و در کتاب برزین آذر فارسیان پرویز و در لغت
فرنگ الامان که ما جار میگویند فیروز و در کتاب قبروس و میان فردوس الاکبر و در صحیفه اسمای حسنی
کلمة الحق و لسان الصدق و در کتاب کندرال صمصام الاکبر و کبران عجم کیقباد دوم و در کشکول شیخ
بهایی بملا میگوید که فارسیان او را ایزد شناس و ایزد نشان میگویند و در کتاب پاتکل راه نماست
و در کتاب ماربافتن زند فریس و در کتاب شاکمونی استاده و خداشناس و در کتاب بجتا بدر کوهما
و در کتاب بید براهمه منصور و در کتاب کندرال فرنگان خجسته و در کتاب لهومواقائم و در کتاب شیبای
پیغمبر فرخنده و در کتاب ذوهر بقیة الله و در کتاب انکلیون برهان الله و در کتاب قنطره قاطع النقش
نگین آنحضرت انا حجة الله و خاصته است حلیه مبارکش عرض و خوش رو و معتدل القامه و کشیده بینی
و کشاده پیشانی و بر خد راست مبارکش خال سیاهی دارد و دربانش محمد بن عثمان بود و معاصرینش معتمد عباسی
احوالات آنحضرت از طرق براهمه هندوان بدانکه صاحب کتاب پاتکل که از کتب اعظم کفرهٔ هند است در ایام تمام
عالم گوید که عمر دنیا چهار طور است و آن کتاب در لغة تیلنگی که از لغت هند و است و هر طوری چهار کور
و هر کوری چهار دور و هر دوری چهار هزار که این سیصد و هشتاد و چهار هزار سال باشد چون دوره تمام
شود دنیا کهنه تر شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا گردد از فرزند که پیشوای جهان که یکی
پیشوای ناموس آخر الزمان است که مراد ناموس پیغمبر باشد و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگتر که پیش
نام دارد و پیش نام حضرت امیر المومنین و نام صاحب انجمکت بزبان هندی راه نماست بحق پادشاه
شود و خلیفه رام حق باشد که در لغت ایشان بمعنی خدا است و آن پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و نوح جعفر

حکم برند و او را معجزه بسیار باشد و هر که پناه باو برد و دین پدران او را اختیار نماید سرخرو باشد در
نزد کرام و دولت او بسیار کشیده شود و او عرش از فرزندان ناموس اکبر زیاده باشد و آخر دنیا باو تمام
شود و از ساحل دریای محیط و سراندیپ و قبر بابا آدم و جبال القمر و شمال جبل الزهره تا سیف البحر اقیانوس را
مسخر گرداند و بتخانه سومنات را خراب کند و تا میان کابل و بتخانه او را خراب کند و جگرنات بفرمان
او بسخن آید و بخاک افتد پس او را بشکند و بدریای اعظم اندازد و هر بتی که در جهان باشد بشکند و شا
کمودی که باعتقاد کفرهٔ هند پیغمبر صاحب کتابست و گویند بر اهل ختا و ختن مبعوث شده و مولد او در
شهر کیکوس است و گوید که دولت دنیا و حکومت آن بفرزند سید خلایق دو جهان کشن بزرگوار تمام
شود و کشن بلغت ایشان نام مبارک حضرت رسالتست و او باشد که بر کوههای مشرق و مغرب
دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند از سودان
که زیر خط استوا است تا عرض تسعین که زیر قطب شمال است و ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم که
مراد کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یکی شود و نام او استاده و خداشناس است
و در کتاب ناسک که یکی از صاحب شریعتان کفرهٔ هند است و اعتقاد ناسک و اتباع او آنست
که آدمی همچو گیاه میرویند و خشک میشوند و از هم میریزند و گوید دور دنیا تمام شود پادشاهی
که در آخر الزمان باشد که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و او فرزند پیغمبر آخر الزمان باشد
و خوم و هستی باو باشد و آنچه در دریاها و زمینها و کوهها باشد همه را بدر آورد و از آسمانها
و زمینها خبر دهد و در کتاب دید که براهمهٔ آسمانی میدانند ماهی شور که نام یکی از صاحب
شریعتان کفرهٔ هند است و اتباع او گویند ماهی شور را کسی نزاید و هرگز نمیرد و زن
و فرزند دارد و در جزیره یاقوت میباشد باعتقاد ایشان و گوید وجود از سه قسمت آفتاب
و ماه و آتش او در باب خدای دنیا که پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلق باشد
و نام او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود در آورد و او همه کس از مومن و کافر را
بشناسد پس هرچه از خدا طلب کند دهد و صاحب کتاب وشن که کفرهٔ هند او را پیغمبر صاحب
کتاب میدانند و مترجم آن کتاب امیرالمومنین که بلغت ایشان نام آنحضرت کنکر است و نام

آن کتاب فاروق است در نزد جوکی بوده است و بخدمت آنحضرت رسیده بود و آنچه درویشان
و مرتاضان را ضرور است از عبادت و زهد و ترک و تجرید و قاعدهٔ زندگانی همه در آنجاست تا خدا
شناسی بجا آورند چون در تفسیر کتاب و شن میگوید که در اواخر دنیا بکسی بگرود که خدا او را دوست
دارد از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد خلق را زنده کند بحکم جاتن که خدا است
و تباه کاران را زنده کند و در دینها اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبران پایمال کرده باشند همه را
بسوزاند و عالم را نو کند و هر بدی را سزا دهد و ملک گردد دولت او ست که عبارت از چهار هزار سال
باشد و پاره از مزخرفات جوکرا نقل کرده بود از قول دانای بهمن هندوان از تنجیم بار ربی نقالی
و در تاریخ و در بیان بود این اقوال را از کتب براهمه که معتقد ایشان بوده نوشته شده و براهمه
صاحبان این کتاب را پیغمبر میدانند و در کتاب ادنک میگوید که بعد از آنکه مسلمانی بهم رسد در
آخر الزمان و اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی حاکمان و ریای زاهدان
و بی دیانتی امینان و حسد حسودان برطرف شود و دنیا مملو شود از ظلم و ستم و اسلام برطرف
شود و جز نام از دین نماند و پادشاهان ظالم و بی رحم شوند و رعیت بی رحم و بی انصاف شوند و در جزای
یکدیگر کوشند و عالم را کفر و ضلالت بگیرد و دست قدرت الهی بدر آید و جانشین آخر ممتاطا
که محمد باشد ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و بگردد همه جا و بسیار کسان را بکشد و خلایق را
هدایت کند و آن در حالتی باشد که ترکان امیر مسلمانان باشند و غرض و راستی از کسی قبول
نکنند والله یعلم اقوال مجوس خذلهم الله ایشان نیز کتابی دارند که آن را آسمانی میدانند و زردشت را
نبی میدانند و این زردشت پسر پورشسب است و مادر او دغدو نام دارد و از نسل فریدون است
گویند حکیمی بود از شاگردان افلاطون حکیم چون علم بیاموخت در حدود گیلان در کوهی منزوی
شد و آذوقه در آنجا جمع کرد و در آنجا رفت و بعضی گویند خود را بهانه مردن ساخته و زیر زمینی
ساخته پر آذوقه کرد چون او را بجنازه گذاردند و از آنجا بدان زیر زمین شد و بریاضت مشغول
گردید و کتابی ساخته و او را زند نام نهاد و بعضی گویند که چون شنیده بود از کتب انبیای سابق و حکما
ایشان که خداوند عالم با پیغمبری که در شجره که آتش داشته باشد سخن گوید که مراد موسی باشد او بوسیله

آرزو

آرزو میکرد تا آنکه شیطان در آتشکده با او سخن میگفت که منم خدا و ترا پیغمبر کردم برو بسوی قوم و زند
لغت شیطان است آنچه میگفت زردشت مینوشت و چون سی سال از پادشاهی گشتاسب رفت
دعوت نبوت کرد گشتاسب علما را جمع کرد ایشان از وی معجزه خواستند زردشت گفت تا مس بگدازند
و در سر او ریزند چنان کردند چون او دارویی ساخته بود و بر خود مالیده بود که دفع ضرر آتش میکرد گشتاسب
و اسفندیار و پشوتن تبعیت وی در آمدند اما بهمن او را گرفته در زندان کرد روزی بهمن خود سواره
از در زندان میگذشت ناگاه چهار دست و پای اسب بهمن بشکمش چسبید و بهم افتاد بهمن بترسید
و دین زردشت را قبول کرد و بعضی گویند در سال سیم حکومت گشتاسب پیدا شد و او خادم یکی
از ملاحده فلسطین بود و بسبب آنکه دروغ و خیانتی که از او صادر شده بود او را اخراج کردند و او سرگردان
بود و عاقبت به آذربایجان آمد دین مجوسی احداث کرد تا آنکه رستم بن زال و اولاد و اعوان او ایمان
نیاوردند بزردشت و فریب او را نخوردند و رستم اسلام اختیار کرده بود و قبلکه گنجیر داد و ابن بزد سلیمان
برسالت فرستاد و عاقبت گنجیر و از ذکر بحث و بجانب مصطفی رفت و بدعای آنحضرت در برف
کشته شد و گویند گنجیر عجم قبل از سلطنت گشتاسب آتش را عبادت نمیکردند و شریک حق تعالی
و برزخ میان خالق و مخلوق نمیدانستند بلکه مکانی چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و آتش از
آسمان میآمد بفرمان خدا و قربانیها را میسوخت و این علامت قبول قربانی بود و اگر نمیسوخت
قبول نبود و همچنانکه در ایام حضرت آدم و ایام موسی این قاعده بود و بعضی گویند زردشت از بنی اسرائیل
بوده و نام اصلی او ابراهیم است و شاگرد یکی از انبیا بوده است و بعضی از شاگردان ارمیا گویند
و علم نجوم خوب میدانست و مدتی مسافرت کرد و با حکمای شام و روم و هند صحبت داشت و از
ایشان نیرنجات و طلسمات آموخت و کتابی ساخت بلغت فرس قدیم و آن را استاغ نام نهاد
هیچکس آن را نمیفهمید با وجود جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس بود بعضی او را پیغمبر میدانند
یعنی آن کتاب را میدانند و زردشت مدعی آن بود کتاب خدا را کسی نمیفهمند و میدانند که
پیغمبر خدا و بعد از آن آن را تفسیری کرد و زند نام نهاد و آن تفسیر را تفسیر دیگر کرد مسمی به پازند و
آخر الامر به بلخ رفت و گشتاسب را بدین خود دعوت کرد و معجزه ادعائش بدست کردن بود

و کشتاسب هفت آتشکده عظیم در ایران بنا کرد و هر یک از اینها خادمان بسیار و وظیفه قرار داد
اول آذرگشسب آتشکده بلخ است دیگر نوبهار آتشکده حوالی قزوین و نوذر آتشکده ما زمین اصفهان
و رام برزین آتشکده فارس و درخش آتشکده خراسان درخش آتشکده کرمان و خود بسوز
آتشکده آذربایجان و کتاب زند و پازند برغم پارسیان لوحی بر زردشت نازل شده و
آنرا نوشتند دوازده هزار پوست گاو منقش بطلا و لاجورد و در قلعه اصطخر مدفون ساختند و بعضی گویند
در زمان نوشیروان حکم او منسوخ شده و آنچه از احادیث ظاهر میشود جاماسب پیغمبر ایشان بوده و
کتاب ایشان اصلی نداشته و نام آن کتاب گوست است لیکن گبران آن کتاب را سوختند و پیغمبر خود را
کشتند و اینکه الحال در میان است و مجوس دارند شبیه آن کتابست و بعضی گویند زردشت
بزبان سریانی نام او ابراهیم است و نام این کتاب صحف است و در روایت دیگر برزین و آذر
و زردشت پیشوایان ملت آنحضرت بودند و بعضی گویند گبران کتاب خود را بعد از حضرت ابراهیم
منحرف کردند و بعضی همین کتاب را صحف میدانند و بعضی زند و پازند را و یک از صحف میدانند
غرض زند و پازندی که الحال در میان است و سایر کتب گبران همه نامی ائمه معصومین و احوالات ایشان
هست و گبران گویند که نه تاریخ کتاب است زردشت بر بیست و یک نسک قرار داده و اسم — که اصل آن
نسک اینست اول فرنگان دیگر وندیداد و نیشت و ادرنگ جبراو و دال مینوفرد خورده و شاد خشت
و خشت و زند و پازند و کانوزه و کوشش و توری و سیرسور و سعد رکس و دی زامیاد و اسم ابراهیم را
پهلوی بچندین طریق میخوانند اول زرمان و دیگر وزدان و زرمان بزرگ و ابراهیم و زردشت و ابرام
و ابرهیم و ابرهیم و ابراهم و برهسیم و براهام و اسم زردشت را نیز بچندین طریق خوانده اند زرادشت
زردشت زرد هوش زرتشت زرانشت زرودشت و کتبی که معتمد علیه ایشان است در آن
احوالات حضرت قائم ع بوده ایراد مینماید هرچند مجوس از راه عناد منکر حقیقت آن دینند اما چون
از اخبار و وقایع آینده بوده است انبیاء عظام و حکما و موبدان و دانشمندان ایشان بحقیقت
آن خبر داده اند و در کتب خود ضبط و جمع نموده اند کتاب گومسپ جوسپ سپنز آفنست و آن کتاب
از اوست و اصل این کتاب معدوم است و در احادیث معتبره وارد شده است که اصل آن کتاب

دوازده هزار پوست گاو نقش و نوشته بودند از آن کتاب چند ورقه در کتاب آزاد بخت نوشته
بودند بیان نمود کتاب جاویدان از تصنیف هوشنگ الملک که مجوس او را پیغمبر میدانند کتاب بیان
فرهنگ که از مه آباد اولین عجم است برغم ایشان و دساتیر و نامه آبادیان میگویند کتاب ارژنگ
زندقه مانی نقاش که در زمان اردشیر بابکان بوده و اصح آنکه در زمان شاپور بن اردشیر بوده
و ابن مقنع خراسان ترجمه نموده و نام شرح آن کتاب را هیل هندسه گذاشته است کتاب انکلوس
بوقا حکیم رومی بکتاب صد در احکام دین زردشت صد فصل دارد کتاب سنه آباد حکمت عملی و علمی کتاب
دساتیر مه آباد آدبان گویند آسمانیست کتاب آراهن در بروخت که نام او ماد بست در زمان اردشیر
بابکان بوده و پارسیان گویند پیغمبر است کتاب دلیساک مزدک که در ایام قباد بوده و در اثبات
دین خود مذهب آتش پرستی بیان کرده کتاب ترجم از تصنیفات جاماسب کتاب مرم از تصنیفات
زردشت که او را اسپاه میگویند کتاب قسطا و قسطنطین که تصانیف ساخته در دین آتش پرستی
کتاب شارستان که از تصنیفات فرزانه بهرام که یکی از حکما و دانایان عجم است و در این کتب
باقوال مختلفه و الفاظ مشکله بیان احوال آنحضرت نموده اند که ظهور و خروج خواهد کرد و بتصریح
بامنعی جاماسب حکیم در کتاب فرهنگ الملوک که اسرار العجم نیز میگویند و از کتاب مخزنه مجوس
است بلکه او را بمنزله انبیا که صحف باشد میدانند و باصطلاح گبران جاماسب نامه میگویند و احکام
زیج و حوادث و وقایع گذشته و آینده در آنجا ثبت است و این کتاب را وزیر جلیل القدر گرمان
برای قیصر فرستاد و نه جزو بود که بپوست نوشته بودند و اکثر خطوط آن شبیه بخطوط یونانی و معنی
و داودی و بخط فارسی بود و شیخ آن بعضی مندرس بود و ظاهر میشد که در زمان شاپور ذو الاکتاف
نوشته بودند تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده بلکه نامی شنیده اند جاماسب
در آن کتاب از زبان زردشت نقل میکند و فصل گاهنبارها و گاهنبار اگر شش بود بسیست
که باصطلاح ایشان یزدان عالم را آفریده و هر روز را گاه میگفتند و گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد
و آن چهل و دو روز باشد که روز پانزدهم اردیبهشت ماه قدیم است گویند که یزدان از این روز تا چهل روز
از مینو آسمانها را تمام رسانید و گاه گاهنبار دوم مدیوشم نام دارد و آن شصت روز باشد که یازدهم

برباره قدیم است گویند که یزدان از این روز شصت با هفتاد روز از و بیش آبرا بنام کرد و کاه کاهنبار سیم
سهیم نام دارد و آن شصت و روزی است که بیست و یکم شهریور ماه قدیم باشد گویند از این روز تا هفتاد و
پنج روز از و بیش خاک را تمام کرد و کاهنبار چهارم ایام سرم نام دارد و آن شصت روز است که بیست و ششم مهر ماه
قدیم است گویند که یزدان از آن روز تا سی روز از و بیش نباتات و اشجار را تمام کرد و کاهنبار ششم همسپدم نام
دارد و آن آهنود روز است که اول روز خمسه مسترقه قدیم باشد که گویند که از این روز تا هشتاد روز حیوانات
آفریده و حیوانات شصت و بیست و هشتاد و دو نوع صد و هفتاد چرنده و صد و ده نوع پرنده و از این روز تا
هفتاد و پنج روز از و بیش حضرت آدم کرد که بزعم ایشان کیومرث است و در آخر این فصل احوالات ایشان مذکور گو
بکه چند بن نوشته و در چه زمان بهم میرسد و دین ایشان چیست و در کجا باشد و بهر حیر پیغمبر ایشان می آید و از آ
با ایشان بجه جنم میکند تا پیغمبر باو بیکویند این پیغمبر عرب آخر باشد که درمیان کوهها یکه پیدا شود و دو
شتر سوار و قوم او بیشتر شتر سواران باشند و با بندگان چیزی خورد و بر دوش بندگان نشیند و او را
سایه نباشد و از پشت سر مثل پیش بوده به بیند و دین او اشرف دینها باشد و کتاب او باطل کرده اند هر کتاب
آسمانی را و دولت تازیک عجم را برباد دهد و دین مجوسی را و پهلوی را برطرف کند و نارسیده و آتشکده ها را خراب
کند و تمام شود در روزگار جمشید ادیان و کیان و پیشدادیان و ساسانیان و از فرزند دختران پیغمبر که چون نشسته
جهان شاه زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که جانشین آخر آن باشد در میان
تکه و دولت او با قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود و آسمان جفت شود و زمین
با آب فرو شده و کوهها برطرف شود پس اهرمن کلان که ضد یزدان و بنده عاصی و نستاو را بکیرد
و در حبس کند و سمندغ و فرج و چاپل و قنفد و میشان اهرمن را بکیرد و شناسند که عبارت از ملائکه
است با و فرود آید و خلائق را ایزدان خوانند و نام مذهب او برهان قاطع باشد و حق باشد و در
او حاضر شوند لشبر و سروش و آسمان که عبارت از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل باشد و نازل شود با بهرام
و فرشته موکل اسپا فراز و فرج را در ملک موکل بر زبان و بهمن موکل بر گاوان و گوسفندان و اردی ملک
موکل بر آتش و روان بخش که روح القدس باشد و زنده گرداند خلق را از بدان و نیکان و نیکانرا
جزا دهد و بدان را سزا دهد و زنده شوند از خوبان و پیغمبران و بسیار چون لهراسپ پدر خضر و مهراس پدر

الیاس و الفواس پدر ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر جمشاسب که سلیمان است و ارسطو افلاطونی و سام
بن افریدون که نوح است و شماسون و سولان و شموئیل و شاد دل و بلیناس و جاماسب از پیغمبران زنده شود
و زنده شود و عابد بن شالخ و حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقا مغرب است که بدعای
سفیان غاشیه و از بدان کیبنی و دشمنان خدا و کافران را زنده گردانند شود و پسر اکه هرمز و دهشتاد
با ربع و فرج بسوزانند که فرعون و قارون باشند و زنده گردانند هامان وزیر فرعون را و او را بسوزانند و
گردانند سامری که اسرائیلیان را گمراه کرد و او را بسوزانند و از چاه دماوند بدر آورد ضحاک علوانی را
و دیوان مظالم بجند و زنده گردانند شماس را که دین پهلوی را برهم زند و آتش پیشرنگ خالی کرد
برزخ میانه خالق و خلق است و زنده گردانند صد و دم قاضی شهر لوط را و قاضی توسا یا
محمد نصارى را و زنده گردانند و باغ اهرمن را که عمل اغلام را درمیان قوم لوط بهم رسانید و زنده گرد
ربودان را که از اکابر فرس است و این باشد که یزدان اشخاص بسیار دارد
که احداث نموده اند و زنده گردانند سپیده رنگ طبع را اله میدانند و زنده گردانند صاحب را
که او ستاره پرستی را وضع نمود و زنده گردانند را که او اصل و مبدء را میدانند نور ظلمت و
جامع که سبب امتزاج و اختلاف است و زنده گردانند گون بکاف عجمی را که او اصل وجود را از
میداند آب و آتش و خاک و هر سه را قدیم میداند و همه ایشان را بسوزانند و از پادشاهان اقوام
حبشی زنده کند و بکشند که نعشها در دین گرده باشند و خوبان بندگان یزدان بسیار کشته باشند و
نگان جغرافی است که این پادشاهی که جا است گویند بنی عباس و امویان و سلاطین چون این طایفه با
و خوبان بندگان مرادشیعیان باشد دیگر زنده کند رستم بن زال را در مند مینا و باشد و را
زنده کرد اند و دیوان همه را بکشند و همه را بکشند و بسوزانند و با دواکو ید که خاکستر ایشان را در دریای محیط
بریزد و همه صاحبان اهرمن و بت کار را بکشند و نام این پادشاه بهرام باشد از خویشان جهان شاه زنان
که او دختر سین باشد و سین نام محمد است بلغت پهلوی و ظهور او در آخر دنیا باشد و عمر هفت کرکس
باشد و چون خروج کند عمر او سی قرن باشد آن زمان که تازیان فارسیان غلبه کنند و شهرهای ایشان را
بکیرند و شهرهای عمان خراب شود و اگر بدست سلطان تازیک در آید و جنگ کند و دو را بکشند

دجال پلید را میگوید او کور میباشد خرسوار که دعوی خدائی کند و از کوته که کمک از چین باشد و از بخت
المقدس همه را بهرام بگیرد و کشتاسب را هر سه را زنده کند و بدار کشد و با او خواهد بود صاحب
که عیسی باشد و اسکندر ابن داراب با او باشد و او را افرنگ بفرستد و رستم را بمصر بفرستد و سپه
بزرگی که بدران آن پادشاه باشد برود و قسطنطنیه را بگیرد و هندوستان را بگیرد و علمای ایمان و مسلمانرا
در آنجا برپا کند و عصای سرخ نشان انها بود از که موسی باشد با او باشد و هر جا را چون اشاره کند
کنز بگشاید و اختر و دیهیم سلیمان با او باشد و سلیمان پیغمبر نیست از اسرائیلیان جن و انس و دیوان و مرغان
و درندگان در فرمان او خواهند بود و این بهرام بنای او از فرزندان زردان بزرگ که حضرت
ابراهیم است خواهد بود و اوست ایزد گشسب یعنی خداپرست و تاک بزرگ یعنی صاحبان خرد و بت
و بزرگی مثل جشاسب و اوست کیارند یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرگ جبار و شبرویه یعنی شکوه
مند که دیو دین یعنی شیطان از او بگیرد و کیهان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است یعنی
بهتر از همه پادشاهان و از فرزند دختر سین است و در مدت اند که پانصد قرن باشد او دو بار این
امامت و پیشوائی کنند و برود تا بغداد و بنه که دار الملک فیلقوس است و در ساحل بحر قصابوس
خیمه زند که آخر زمین دنیا است و همه جهان را یک دین کند و کیش کبری و دین زردشتی را و آئین
و کیانی بماند در دنیا و پیغمبران خدا و ساسانیدان و موبدان و حکیمان و یزدان و دیوان و مرغان
و همه اصناف جانوران و ابرها و بادها و مردان سفید روبان در خدمت او باشند و از مغرب که گردد
و داخل ظلمات گردد و جزیره لسنا را خراب کند و اسرافیل صاحب صور نزد او آید تا اینجا بود کلام
جاماسب و تتمه کتاب بود و در جزوهای دیگر احوالات ملوک اسلام بود از ترکان و عجمان و عباسیان
و وقایع هر سال که رسیده و تغییر و تبدیل پادشاهان و منقرض شدن ها پس این کتاب استخراج وقایع
در بعضی از دورها که مراد فصل باشد بطریق صفحه جفر است و چون از اسرار علوم مخفیه است اظهار کردن
بقیه احوالات آینده و گذشته زبان کوتاه میکرداند مصرع اگر دم میزنی سر میرود بر باد دین
اقوال یهودان لعنهم الله میگویند که حق است و مهدی آخر الزمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان
میگویند از فرزندان اسمعیل است غلط است او از فرزندان اسحق است دلیل بر آنکه در کتابهای نوشته

که حضرت داود دین نشا یازده پسر داشت یکی از آنها سلیمان بود که پادشاه جن و انس بود در اول
دنیا و برادری داشت ماشیح که بلقب عربی مهدی باشد و او پادشاه شود و در آخر الزمان پیدا
میشود و مهدی همین ماشیح مذکور است و حقتعالی این امار را در توریة بحضرت موسی خبر داده و بسایر
انبیا خبر داده اند اما یهود دروغ میگویند غیر توریة را خوانده است همچنین نیست که ایشان
میگویند و در سفر انبیا این اقوال در توریة نیست بلکه در آنجا نوشته است که ماشیح از فرزندان
موعود است یعنی محمد و او از اولاد اسماعیل است و شالوست یعنی اسمعیل و یهود بوجود حضرت
مسیح قایلند که از آسمان نزول میکند و بعضی از یهود مسیح را فطامه میدانند که دجال باشد و قایلند
که ماشیح فطامه را خواهد کشت در حالتی که دعوی خدائی کند و بعضی یهود فطامه را خدا میدانند
مقالات نصاری که مراد عیسویانند اصل ایشان سه فرقه اند ملکائی و نسطوری و یعقوبی و بعضی لوا
فرقه چهارم گرفته اند و فرق ایشان بوجود آنحضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند در انجیل و کتابها
ما نیست اما شنیده ایم از علما و بزرگان خود که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و قایل هستند که حضرت
عیسی خواهد آمد و دجال را خواهد کشت و با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد و یعقوبی و نسطوری
قایل نیستند اما داودی از فرقه یعقوبیه و جمعی از فرنگان پرتگالیه قایلند و همچنین داودی
حضرت عیسی قایلند نه بالوهیت و نبابت او پیغمبرها قایلند و میگویند حق است و آن پیغمبر مبعوث
شد در عرب و عجم و اسرائیلیان مثل یهود میگویند پیغمبر موعود مهد نیست و خواهد آمد قایلند
که انجیل آسمانی نیست بخلاف همه نصاری که انجیل را آسمانی میدانند و داودی گویند ماهی
ظهور میکند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را میکشد و با دریان و کشیشان و خلیفهها و آنانی
که روغن بلبان بر پیشانی میمالند بر گاوها می بندند یا بعوض گاو بر خویشها می بندند که زمین را شخم
کنند و تخم بکارند و ایشان را باب عذاب کنند و دیگر جزیه از نصاری قبول نمیکند الا اسلام یا کشتن
و احوالات ائمه در انجیل داودی هست و اکثر دانایان گرجی و ارس و بلغار و حبش و زنگ و فرنگان
انگلیس و آلمان و پرتگال قایلند بوجود شریف آنحضرت و در کتاب ارمیای پیغمبر و کتاب زکریا و کلوم
و کتاب سنذره مسیحیان مسطور است که چون ماه از فاران طلوع کند دوازده دانه و شمار دشمنه باشد

که بعد از آن بجای او حکم براند و آن وقت دولت سبحان است و بهم خوردن دین ایشان و جزیه با ایشان
بدهند و خوار گردند و شهر قسطنطنیه را بگیرند و دوازدهم ایشان صاحب علم شود و علم بر قدس خلیل نصب کرده زند
و لشکر او تا بحر سوف خیمه زنند و یهود از او بگردد و بردار زنند و سبحانه را بزیر پای گذارد و خراب کند
و سیحان را و پایه را بکشد و هیکل دالیان را خراب کند و پادشاهان فرنگ را ذلیل کند و آفتاب به روی او
باشد و دجال از کوه کرملا برآید خر سوار که آن خر دراز و بزرگ چون کوه طور باشد و با صاحب جنگ کند
و از زمان آسیوس که مراد مسیح باشد و بروایتی دیگر ایشوع ناصری فرود آید و با نگ ناقوس در عالم گم شود
و زنجیرها در گردن سبحان کند القوم فکر خود کنند که جزا داده میشود و بردار کشیده میشوید از دو
لشکر دم بدر یعنی اسلام و راه گریز نخواهد بود بجز شمشیر ایشان و گردن نهادن اسلام را جمهور اهل سنت
اهل سنت قائلند بوجود آنحضرت و میگویند مهدی این امت حق است که ظهور میکند و لیکن بعضی از ایشان
او را امام مفترض الطاعه میدانند نه چنین است و از فرزندان رسول خداست و لیکن پادشاهی
خواهد بود که سرآمد همه پادشاهان باشد و بعضی از ایشان گویند هنوز متولد نشده است اما اکثر
علمای اهل سنت که ایشان اثبات کرده اند مثل ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتاب بیان
و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و خطیب دمشقی اسکندرانی و باقلانی و ابن ابی الشوارب
قاضی عباسی و احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول صاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة
و خوارزمی در کتاب اربعین و ظاهر قول محیی الدین حنبلی در کتاب فتوحات در فصول المهمه
ابو نعیم و ظاهر قول ثعلبی که از روسای مفسرین ایشان است تصریح نموده اند و گفته اند که متولد شده
و علاء الدین سمنانی که از اکابر اهل تصوف است و درویشان او را شیعه و سنیان او را از خود میدانند
او در کرده است قول شیعه و سنی را و بخلاف اجماع طرفین نقل کرده و در تصنیفات خود گفته
که جماعتی از اهل قبله که ایشان از رفض میگویند ایمان نزد ایشان آنست که اعتقاد کنند که محمد بن حسن
عسکری زنده است و مهدی است و بیرون خواهد آمد و خدا میدانند که آنگاه که او غایب شده در طریقه
ابدال درآمد و همچنان عمر زده یافت و قطب شد و نوزده سال قطب بود خدا میداند که او مرده است
و در مدینه رسول الله او را دفن کردند و درویشان نوربخشی با آنکه لاف تشیع میزنند علاء الدوله را

باز

باین اعتقاد پیر خود میدانند و قاضی دیگر با کشیش بتکده اسلامبول که در زمان سلطان محمد فاتح
قسطنطنیه بوده و سرآمد علمای اهل سنت روم است و حاشیه بر کشاف نوشته در تفسیر آیه کریمه فنسی
آدم فلن تجد له عزما میگوید که مراد از این آیه که حضرت آدم فراموش کرد حضرت صاحب الامر را اگر عزم
نداشت در اقرار کردن بوجود و ظهور آنحضرت و این آیه در باب خصوص مهدی است که میداند دخل مهدی که از
این آیه مراد مهدی است و بجزه رفضه و ترانته لهم صاحب الامر امام مفترض الطاعه میدانند و در این باب ضرر بسیار از برای
میدانم و لیکن بر من ثابت شده است که صاحب الامر چهار نفر از صحابه کبار را چون خلفای ثلثه و معویه را زنده کند
که امرای آنحضرت باشند و از پیشینیان چهار نفر را که مساعی جمیله در دین ظهور آورده باشند زنده میکند که ایشان را
تعلیم مسایل و فرایض نمایند و گمان دارم که فقهای اربعه باشند و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و از
شاگردان قاضی حزم ادعلی که پسر قائم مقام سلطان روم است که باصطلاح نایب باشد در باب این حکایت
گفته است که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد بر آنست که شیخین افضل خلق اند بعد رسول الله از کجا که
مهدی ایشان را زنده خواهد کرد و امیر الامرا خود خواهد گردانید پس مهدی افضل از شیخین باشد و کلام
او دال بر تشیع او میکند و مومنی از طایفه اورنابث که عسکر سلاطین روم اند و به تشیع در آن بلاد
معروف هستند در بغداد بفقیر گفت که در اسلامبول در زمان ایلدرم بایزید از ملوک آل عثمان در مسجدی
که الان مشهور است با صوفیه و سابق بر این بتکده و کلیسای اعظم نصاری روم بوده و این بتکده را
که در اسلام مسجد نمودند و دست بعمارت او نزدند شکسته شد و یکطرف آنرا از ته دریا بالا آورده اند بلکه نصف
این مسجد در روی دریاست و در دنیا از آن عظیم مسجدی نیست و در آنجا لوحی یافتند و در آن لوح سنگی
چند نقش بود بخط یونانی که هزار و دویست سال قبل از بعثت بودند و در زمان ارسطاطلس پادشاه یونان
که در زمان او کل مخدوم بهم رسید و در آن لوح نامهای چهارده معصوم ثبت بود و یک سطر در آخر آن لوح
تبرا از عمر و معویه بود که دشمنان اهل بیت بوده و در آنجا نوشته بود که در آخر الزمان از نسل او است
و از فرزندان دختر احمد است که مسیح با حواریین خواهند آمد تا در عسکر او داخل گردند در حالتی که دنیا مملو از
ظلم باشد او پر از عدالت کند و بعد از ترجمه بایزید خواند از رسوای سب عمر و معویه او را بایزید
اند [illegible] و مقالات غیر شیعه اثنی عشریه از غلات و خوارج و ناصبیه اهل اسلام در وجود آنحضرت

خلاف مذهب ما اسمعیلیه اسناد مهدویت را بمهدی از نژاد اسمعیل بن جعفر بن صادق میدهند
و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه مغرب بوده و بعضی از شیعه میگویند که حضرت صادق مهدی
این امت است و نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود بالشکر بسیار کیسانی گویند امام بعد از امام حسین محمد حنفیه است
و مهدی موعود او است و او زنده است و در کوه رضوان از کوههای یمن در کهف عقیق غایب شده است
و چون دجال بیاید او خروج کند و دجال را بکشد و جهان را از عدل و داد کند و قومی گویند محمد حنفیه جد است
و مختار و سبب شد که سید بن اسمعیل حمیری او را مهدی میدانند اما سید آمد بخدمت حضرت صادق
توبه کرد و دین او را فرا گرفت جارودیه از زیدیه گویند که محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی
ابن ابیطالب است و او زنده است و در آخر الزمان خروج میکند زیدیه گویند مهدی این است محمد بن ابو القاسم بن
عمر بن علی بن الحسین بود خداوند طالقان که معتصم عباسی باشد او را بگرفت و حبس کرد تا بمرد و عباسیان
این اسناد را بمهدی بن منصور دوانقی میدهند و او را هادی نیز میگفتند بطریه از شیعه این اسناد را
باولاد حسن بن امیر المؤمنین ع میدهند و بعضی از بطریه ابن الحنفیه را امام میدانند و بعضی از سفهای
شیعه و عباسیان قایل بودند که آنحضرت متولد شده و دو سال پیش از فوت پدر وفات یافت
و بعضی از عامه بر این رفته اند که هنوز متولد نشده است و بعضی گفته اند که یکسال پیش از فوت پدر فوت
شد و بعضی گفته اند متولد شده است و غیبت او از جانب خدا است که خلق را بضلالت اندازد تعالی الله
عن ذلک و بعضی گویند او خود غیبت اختیار کرد بدون سبب و جهتی و همین مفسده ضلالت لازم میاید شیعه
اثنی عشریه میگویند که غیبت آنحضرت بسبب کمی انصار و خوف از اعدا و از ظلم عمش جعفر کذاب و معتمد
عباسی خلیفه جور آن زمان و سایر دشمنان و هجوم عامه بجهت آنکه او را بگیرند و بکشند گریزان شده
از مردمان غیبت اختیار کرد اقوال العامه فی الغیبت اکثر قایل نیستند که غیبت اختیار کرده و میگویند
اگر غایب میبود در این مدت مدید میبایست پیدا شود و نمیباید اینقدر عمر داشته باشد اگر زنده بود بایستی
که کسی او را ببیند جواب آنستکه شما قایلید که بسیار کسی از پیغمبران و بدان در جهان زنده اند و عمرهای
طویل زیاده از چهار هزار سال و پنجهزار سال دارند پس آنحضرت اگر عمر طول داشته باشد و زنده باشند
بعید نیست و خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد و بعد از آن بدر آورد و سبب دیر ظاهر

مهدی

شدن

شدن بجهت مصالح چند است که خداوند عالم میداند و بس که خودش هم نمیداند و از پیغمبران کسی
که زنده است حضرت ادریس است و در بهشت دیگر حضرت عیسی است که زنده است و در آسمان
چهارم است دیگر حضرت خضر است که در بیابانها میباشد دیگر رجال الغیب اند که باعتقاد اهل تصوف
و غیره اکابر ایشان چهل نفرند از اقطاب که گرد جهان میگردند و هر کدام که بمیرند دیگری قطب میشود
و هر یک از این اقطاب عمرهای بسیار دارند و از مردودان ابلیس است و دیگر دجال بن صیاد بن صید است
و حمار او که مخلوق شده اند و زنده اند و خودش با خرش بیک روایت در جزیره از جزایر طبرستان است
میباشد که آن جزیره شصت فرسخ در شصت فرسخ میباشد و هر روز حق تعالی آن جزیره را علف میرسد
و آن خر میخورد و میگوید بسیر نشدم احوالات دجال خران با آل بدانکه دجال ساحر است کافر از
فرزندان آدم است نه از دیو و جن و در نهایت مهارت است در علم سحر و در زمان حضرت رسالت
متولد شده است از عبد الله عمر روایت است که روزی رسول خدا ص چون از نماز صبح فارغ شد بر خواسته
برخاست و اصحاب در ملازمتش بودند تا بدهی که آنرا جوزدک میگفتند و بروایتی مجمع تشریف بردند تا
بدر خانه رسید و در را زد و پیرزنی برآمده گفت چه میخواهی یا ابا القاسم آنحضرت فرمود یا ام
عبد الله رخصت بده که عبد الله را ببینم پیرزن گفت او را چه میکنی که او دیوانه است کثیف
چیزیست بر جامه خود حدث میکند و حرفهای ناگفتنی میگوید رسول الله فرمود که چنین باشد
گفت پس در آئید چون داخل شدیم دیدیم که سر قطیفه برده خود بخود حرف میزند حضرت با او فرمود
چه می بینی گفت می بینم حقی و باطلی و تختی بر روی آب پس آنحضرت فرمود بگو اشهد ان لا اله الا
الله و انی رسول الله املون گفت بلی تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و تو با این امر از من
سزاوارتر نیستی و در روز دیگر در همان وقت آمده در بالای درختی دیدیم که چیزی میخواند
پیرزن گفت حرف نزن و از درخت بزیر آی که محمد آمده است پس ساکت شد و رسول الله فرمود اگر او
گفت و جهان جواب نشنید روز سیم که آمدیم در میان گوسفندان بود و آوازی میکرد چون آواز کلاغ
و گفتگو میکرد سابق گذشت رسول الله با او گفت خسأ و بعد از آن فرمود ترا مهلت داده اند بارزو
خود نخواهی رسید و آنچه مقرر شده از تو بفعل خواهد آمد و در هر سه روز آنحضرت با اصحاب خود

گفت خدا این را از رحمت خود دور کند و اگر او بمیرد من جزای او میدادم و در روز آخر فرمود که
حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاده که قوم او را از دجال نترسانیده باشد ولیکن او در این امت
ظاهر خواهد شد و او بیرون خواهد آمد بر خری سوار که میان هر دو گوشش یک میل راه باشد و
بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب همراه او سیر خواهد کرد و اکثر تابعان او زنان و
اعراب باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت بغیر از مکه و مدینه که قدمش بحرمین نخواهد رسید و انا ربکم
الاعلی خواهد گفت هر گاه امر او بر کسی مشتبه شود باید که بداند خدا اعور نیست و بر خر سوار نمی شود
و ابن بابویه بعد از نقل این حدیث گفت عجب است از مخالفین و اهل عناد که تصدیق این خبر مینمایند و از
بقای صاحب الامر و غیبتش در این مدت استبعاد میکنند و بطریق دیگر مرویست که روزی آنحضرت بدهی
که در دو فرسخی مدینه بود رسید فرمود ولادت دجال در این ده خواهد بود و نام پدرش صیاد است
و نام مادرش کاهنه هر دو یهودی بودند و یهود دجال را قطامه گویند و در روایت دیگر پدر دجال
داود نام دارد و مادرش میمونه و در روایت دیگر فاطمه و کنیت دجال ابو یوسف بود و یهود او را پیغمبر میدانستند
و چون ظهور میکند او را خدا میدانند و در روایت دیگر آنحضرت چون بمکان تولد او رسیدند فرمودند
این حکایت در روز جمعه بود و چهارشنبه وقت غروب آفتاب متولد شد چون بر زمین آمد فی
الحال نشست و حرفی زد و خود را وصف میکرد و هر چه کسی بخاطر میگرفت میگفت و ساعت بساعت
بزرگ میشد و یک چشمش مانند دانه انگور که بر سر آب آمده باشد بیرون آمده و یک چشمش ممسوخ بود
یعنی هموار و باطل و یا رویش هموار بود و ریش دراز داشت و او را دجال نام نهاد و دجال بمعنی
دروغگو و فریبنده است و در آن ایام عبد الله بن مسعود و محمد بن مسلم بآن ده رسیده بودند آشوب
و غوغا شنیدند از سبب آن پرسیدند حقیقت حکایت با ایشان گفتند بدرون خانه اش رفتند
دیدند که بر پیشانیش بخط صنع یزدانی نوشته که الکافر بالله و در روایت دیگر ک ا ف ر جدا نوشته بود
از آنجا بخدمت حضرت رسالت رفته کیفیت را چنانچه دیده بودند بعرض رسانیدند روز دیگر
آن سرور با ابن مسعود و عمر بآن ده تشریف بردند و بدر خانه دجال رسیدند عمر حلقه بر در زد مادر دجال
آمده ایشان را بدرون برد در وقت رفتن حضرت با رفیقان نیت نموده سوره الم و حم دخان از خاطر

کرد

گرفته تا دجال را امتحان کنند که چه میگوید چون داخل شدند دیدند که دجال بر تخت نشسته با دنی در دست
گرفته خود را باد میزد و لحظه بلحظه بزرگ میشد و با مردم از هر باب سخن میگفت حضرت رسالت فرمودند ای
دجال شهادت ده که من رسول خدایم دجال گفت بر رسالت از من اولی نیستی تو شهادت ده که من
رسول خدایم و بروایت دیگر گفت من خدایم رسول خدا فرمود قبحا لک یا ملعون یعنی هلاک شوی
ای دور افتاده از رحمت خدا مرتبه دیگر او را بشهادت دعوی فرمود جوابش هذیان گفت مرتبه
سیم گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله دجال همان بیهوده اول و دویم را جواب
داد چون حضرت از اسلام او مایوس شد آنچه در خاطر گرفته بود استفسار نمود دجال باستعجال گفت
الر او حم دخان حضرت مقدس نبوی گفت فاتلک الله پس عمر شمشیری بر سر دجال زد اصلا
در سر او کار نکرد و برگشت و بر سر عمر آمد و چهار انگشت در سر او نشست و خون بر سر و روی عمر
ریخت حضرت فرمود ای عمر تو نتوانی برای قضای خدا چاره نمائی بعد از آن دست مبارک
بر جراحت او گذاشته بصحت مبدل گشت چنانچه گویا هرگز جراحت نبود بعد از آنجا بیرون آمده
بمدینه عنان توجه مصروف داشتند و دجال بدفعال از غصه آن معدل کمال نعلین عدوان پوشیده
و عصای طغیان برگرفته بجانب مدینه رفت و چون خلایق آن هیئت عجیب را دیدند گروه انبوه
بر او جمع گردیدند دجال بسر کوهی دوید سنگی گران بر سر راه ایشان گذاشته و در میان آنکوه و عمر
عنان عزیمت بر تافته ترسان و گریزان بخدمت حضرت رسالت شتافته حقیقه را عرض نمود
حضرت برگشته بر سر آن کوه شد و دست بدعا برداشته گفت خدایا شر این ظالم بد فعال را از ما دفع
کن چه میدانی از امت من دفع کن فی الحال مرغی از مرغزار آسمان فرود آمده دجال را بچنگال
خود گرفته بهوا برد و هر چند تضرع و زاری و ابتهال کرد حضرت متوجه نشده آن مرغ دجال را بدریای
طبرستان رسانید و در جزیره انداخته و در آنجا محبوس ساخت و در کتاب صحاح المصابیح زهرة
الریاض ذکر کرده که تمیم داری روزی در خدمت حضرت آمد میگفت که ما سی کس بودیم در کشتی
بتلاطم امواج شکسته بتخته پاره چسپیده بجزیره افتادیم و بروایت دیگر کشتی ما یکماه در دریا
سرگردان شد آخر بجزیره رسیدیم در آنجا خری دیدیم آنقدر بزرگ که اگر پیش سرش بودی

دمش را ندیدی سرش مثل شتر و رویش مثل روی آدم و تنش چون پشت گاو و تمام بدنش کل کل
بقدر درهم گفتم سبحان الله هرگز حیوانی باین صورت ندیده‌ام آن خر بزبان آمد و گفت دجال
که سوار من است از من عجیب‌تر است گفتم کجاست گفت در این قصر رفتیم شخصی را دیدیم که بآن بزرگی
کسی ندیده بودیم یک چشمش ممسوخ بود بوجهی که ذره شکاف نداشت و چشم دیگرش چون ستاره
میدرخشید و در میان دو کتفش موی برآمده مثل نیزه و بر پیشانیش نوشته بود که کافر و با
او بزنجیر بود و دو دست راستش برگردن بغل بسته میان زمین و آسمان معلق ایستاده گفت
تمیم داری توئی گفتم بلی و احوال چند پرسید بعد از آن گفت محمد را دیده گفتم کدام محمد گفت نبی
تهامی عربی که تولدش در مکه بود بمدینه هجرت نموده صاحب لوا و شفاعت و حوض کوثر است
چون باو رسی تصدیق باو بکن و باو ایمان بیاور و این نصیحت که ترا کردم بهیچکس نکردم و بروایت
مصابیح پرسید عرب با او حرب کردند گفتم آری گفت بر چه قرار گرفت گفتم بسیاری از ایشان اطاعت
کردند گفت خیر ایشان در اینست بعد از آن گفت که نزدیکست که مرا اذن خروج بدهند و همه زمین را
در چهل روز بگردم بعد از آن الاغش را که نام او جساسه است طلبیده و بروایت دیگر پیش آمده و زانو
بزمین گذاشت و گفت این چند کس را بردار و در زمین ایشان فرود آور با آن سوار گشته بطرفة العین
بمدینه رسیدیم پس تمیم داری که نصرانی بود بخدمت حضرت رسالت آمد و ایمان آورد و در اخبار
آمده که سه سال پیش از خروج آن ملعون خدا تعالی در سال اول امر میفرماید که آسمان ثلث باران
نگاه دارد و زمین را فرماید که زرع و گیاه ثلث نروید و سال دوم آسمان و زمین هرکدام دو ثلث برکت
و رحمت را قطع کند و سال سیم یک قطره باران نبارد و یک برگ گیاه نروید و بعد از آن دجال
خروج نماید و ظاهر میشود که خروج آن ملعون پیش از ظهور آنحضرت باشد و در روایتی آنست که بهجده روز بعد
از ظهور حضرت خروج کند وقتی که خروج کند اول بر سر کوهی نشیند و بآواز بلند ندا کند که آوازش
بهزار فرسخ رسد و بار دیگر نعره زند که همه ابرار و اشرار بشنوند و سه روز و نیم و بروایتی دیگر چهل روز
بر سر آنکوه توقف کند تا اسباب ضلالتش مهیا شود و شیطان قاید و رهنما و همه کارهء او باشند
و بعد از آن از کوه بزیر آید و بر آن حمار سوار شود و مرویست که حمار دجال بدنش کل کل سرخ

وچهار دست و پایش تا زانو سیاه و از زانو تا سم سفید و در میان هر دو گوشش چهل میل فاصله
و در سایه گوش او چهل هزار کس راه روند و بلندیش از زمین هفت فرسخ و هر گامش یک میل
و در میان دو گوشش جمع کثیری بنشینند و بقولی این گامش چهار فرسخ است و آن ملعون
عصائی از نقره بدست گیرد که طولش یکفرسخ باشد و بجز از هر موی خرش آواز و نغمه سازی
تازه در کمال خوشی برآید و یک کوه بزرگ از طرف راستش با او همراه که بهر جا که رود روان شود که در نظر
باغی نماید در غایت آراستگی و نهایت پیراستگی پر از انواع نعمتها و میوه‌ها و از هر جانب نهرها جاری
که ارواح بینندگان از دیدن او پرواز کنند و این را بهشت نام کند و از جانب چپش کوه دیگر پر از آتش
و مار و عقرب و انواع حشرات الارض و اصناف عذاب باشد و آنرا دوزخ نام کند و به آواز
بلند فریاد کند که من خدای بزرگ و عظیم و پروردگار شمایم هرکس اطاعت من نکند بدوزخش اندازم
غرض در مدت چهل روز عالم را طی کند و جمع کثیری از حرامزادگان و یهودان بروی بگروند و همه جهان را
مسخر کند الا کعبه معظمه و مدینه مشرفه و بیت المقدس چون خواهد داخل شود بامر الهی ملائکه با حربه‌های
عذاب بر او حمله کنند چون نزدیک مکه معظمه رسد حضرت عیسی از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا
در زمین مقدسه در بالای کوهی که آنرا افیق میگویند در جامه مصری پوشیده باشد و هر دو دست خود را
بر بالهای دو فرشته نهاده عرق از روی مبارکش ریزان شود و نفسش بهر کافری که رسد بمیرد و پس
پیش حضرت صاحب الامر آید و آن وقت نماز باشد که روح الله بحضرت صاحب اقتدا کند و با
آنسرور متوجه حرب دجال شود با حربه که از آسمان آورده حمله کند و او بگریزد و خدا امر کند
زمین را که او را بگیرد و نگذارد که او برود و آنحضرت او را بکشد و در پناه هر درختی و هر دیواری
و کوهی اصحاب آن ملعون باشند آواز بلند کنند که در اینجاست بیائید و بکشید و بروایتی دیگر
آنست که حضرت مهدی رئیس اهل ضلالت را بجهنم فرستد و بروایت دیگر از آنحضرت منقولست
که قامت دجال سیصد گز است و آبله رو و ازرق است و بر پیشش دو شاخ است و دهنش بدبو
و ناخنهای پیوسته دارد و لشکرش هزار هزار و ششصد هزار کس خواهد بود و بحضرت خضر برخورد
و آنحضرت میگوید که تو دجال کافری و آنحضرت را شهید میکند تا سه مرتبه و حقتعالی او را زنده میکند و در

کتاب کمال الدین مذکور است که مضمون مختصری از آن اینست که در زمان دجّال رسول خدا متولد شده و رسول
الله باجماعتی سه مرتبه بخانه آن ملعون رفت و فرمود که اقرار بوحدانیت خدا و رسول او بیاور پس آن ملعون ابا نمود
راضی نشد پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبرانش احوال این ملعون را خبر داده هرگاه خروج کند دعوی
خدائی کند کور است و بدانید خدای شما کور نیست و بچشم نیست و چون خروج کند بر خری سوار باشد
که میان دو گوشش یک فرسخ باشد و اکثر تابعان دجّال اولاد زنا و یهودان و زنان صحرانشینان
باشند و یهودان بصورت سنگ مسلمانان را بکشند و اول یهودان بخدائی او اقرار کنند و بطریق
مخالفان آنکه عمر بعد از آنکه شمشیر بر دجّال زد برگشت و بر سر او نشست و بدجّال خبری رسید حضرت
رسالت مرغی را طلب فرمود که دجّال را بردارد و باصفهان بیندازد پس آن مرغ دجّال را باصفهان
انداخت در دهی که او را یهودیه میگویند و از آنجا خروج کند و یک چشم او کور است و چشم دیگرش در
میان پیشانی است و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که فرمود بیرون آید دجّال و بر خری
سرخ سوار است که مابین گوشهای او هفتاد گز است و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که
قحط باشد و هر گام حمارش یک میل باشد و تابعانش جماعتی اند که طیلسانهای سبز میپوشند و
گویا طیلسان سبز کسوت یهود است حضرت صاحب در بلاد شام در روز جمعه او را در عقبهٔ فیق
بقتل میرساند و بروایت شافعی بر دهی که آنرا لد گویند و از مضافات فلسطین او را بقتل میرساند
و در روایتی آنکه حضرت مسیح او را در روی صخرهٔ بیت المقدس ذبح نماید علامت ظهور دجّال در
کتاب خرایج از حضرت امیرالمؤمنین مرویست که روزی خطبه میخواندند و بعد از فراغ فرمود
سلونی قبل ان تفقدونی صعصعة بن صوحان قد راست کرد و پرسید که یا امیرالمؤمنین کی دجّال
بیرون خواهد آمد آنحضرت فرمود که این علمی است از اسرار مخفیات و شاید رخصت اظهار
آن نباشد اما آنرا نشانها و علامتهاست که همه متصل بهم است فوت کردن و سهل دانستن نماز و بر
طرف شدن امانت و رواج یافتن و حلال دانستن دروغ و افترا و فروختن دین بدنیا و قطع صله رحم نمودن
و ربا خوردن و تابع هوا شدن و مشورت کردن با زنان و سفها را امور عظیم فرمودن و خون ریختن را
سهل شمردن و علم ضعیف باشد و بظلم فخر کنند و امرا فاجر شوند و وزرا ظالم گردند و علما خیانت پیشه

نند

گردند و قرآن را برشوه نمایند و بعلانیه فجور نمایند و ظاهر شود شهادت دروغ و منارها بلند شود
و مسجدها کنگره دار گردد و مصحفها حلی و حلل بهم رسانند و بهتان شایع شود و دائم و طغیان رونق گیرد
و صفهای نماز در هم رفته و بهم پیوسته باشند اما دلها از هم متفرق و دور بود و نقض عهد را سهل
شمارند و خلف وعده را سهل گیرند و شریک باشند با زنان شوهران در تجارت بجهة حرص بدنیا
و آوازهای فاسقان بلند باشد و تکفیل مهمات و رئیس قوم رذل ترین ایشان باشد و از فجار و فساق
میترسیده باشند و بتقیه با ایشان سلوک کنند و تصدیق دروغ کذابان باید نمود و کاذب صادق باشد
و خاین امین زنان بمردان مانند شوند و مردان بزنان تشبه جویند مردان بمردان بمقاربت و زنان بزنان
رغبت نمایند زنان چون مردان بر زینها سوار شوند و در زینها گردند گواهی دهند بی آنکه از ایشان
گواهی طلبند گواهی راست را گوش نکنند و بقوت دهند بی آنکه از ایشان گواهی طلبند و عمل دنیا را
بر آخرت ترجیح دهند و خیار نمایند گرگان باشند پوست میش پوشیده دلها از مردار بدبوتر و از
صبر تلختر پس بر شماست که از آن فتنه دوری کنید و خود را از میان بکناری کشید چون حدیث طولانی بود
بهمین مطلب که ضرور بود اکتفا نمود دیگر از آن کسانی که میگویند زنده است ضحاک علوانی ماردوش است
که در چاه دماوند فریدون او را حبس کرده هنوز مقید و محبوس است کوگرد احمر از بخار دهان
آن مار است که بر دوشهای ضحاک است و آن کوگرد در قعر چاه است و کسی تواند که از حرارت دهان
آن مار بیرون آورد حقتعالی ضحاک را باین عذاب معذب ساخته دیگر هاروت و ماروت است که بشکل
بشر در چاه بابل معلق آویخته دیگر مسیحاست که سامری باشند گویند هنوز در دریا با بهنا میگردد چون
سنجی بود حقتعالی وحی فرستاد بحضرت موسی که او را بکش بعضی از ایشان بمسخ شدن او
قایلند که بصورت سگی است و تشنه در بیابانها میگردد و بعضی این سگ را در سمت ساوه در
رودخانه لط دیده اند دیگر سیمرغ است که عنقای مغرب است و بدعای حنظله بن صفوان غایب شده
دیگر آن شتریست که باعتقاد ایشان جنازه حضرت امیر بار اوست و هنوز در بیابانها میگردند
دیگر بچه ناقه صالح است که گویند هنوز در میان کوههای مکه و شام میباشد و ناله میکند و قافله حاج
که با آن راه میروند سازها میزنند نعره و آواز بر میدارند که مبادا ایشان صدای بچه ناقه صالح را

نشنوند که اگر بشنوند همه شتران بمیرند دیگر اکثر عقلا میگویند که قفنس عنقیست که هزار سال عمر میکند و چون
وقت مردنش شود هیمه بسیار جمع میکند و برروی آن می نشیند و ناله میکند و بال برهم میزند و آتش
از بال او بر هیمه می افتد و میسوزد ولادت با سعادت آنحضرت در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان
وبعضی ششم ماه مذکور گفته اند و در کشف الغمه از طریق مخالفان بیست و سیم ماه رمضان واقعه
در سال دویست و پنجاه و پنج یا شش هجری پدر بزرگوارش امام حسن عسکری است و مادرش ملیکه
دختر یشوعا پسر قیصر روم از نسل شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی ملقب
بنرجس خاتون وبعضی گویند مریم دختر زید علویه است و این قول در نهایت ضعف است در حین فات
والد بزرگوارش پنج ساله بود که برتبه بلند امامت سرافراز گردید احادیث ظهور آنحضرت که
از طرق عامه از صحاح سته ایشان استخراج شده که هریک از آن صحاح را اهل سنت بمنزله قران
میدانند بچند حدیث اکتفا میشود الاول نقل ابو هریره عن النبی صلعم انه قال لا یقوم الساعه حتی
یملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیه وجبل الدیلم ولو لم یبق لو المطول الله ذلک الیوم حتی یفتح
ها الثانی عن ابو هریره قال قلت لرسول الله لکل نبی وصی وسبطین فمن وصیک وسبطاک
فسکت ولم یرد علی جوابا فانصرفت حزینا فلما کان الظهر قال ادن یا ابا هریره منی فجعلت اقول اعوذ
بالله من غضب الله ورسوله قال ان الله بعث اربعة الآف نبی وکان لهم اربعة الآف سبط
فوالذی نفسی بیده انا خیر الانبیاء ووصیی خیر الاوصیاء وان سبطی خیر الاسباط ثم قال الحسن
والحسین سبطای من هذه الامه وان الاسباط کانوا من ولد یعقوب وکانوا اثنی عشر رجلا فان
الائمه بعدی اثنی عشر من اهل بیتی علی اولهم واوسطهم واخرهم محمد مهدی هذه الامه من تمسک
بعدی بهم فقد تمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله الثالث عن عمر بن الخطاب
قال سمعت ان رسول الله یقول الائمه بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین منها مهدی هذه الامه
من تمسک بعدی بهم استمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله الرابع عن ابی هریره قال
صلی بنا رسول الله صلوة الفجر ثم اقبل علینا فقال معاشر اصحابی من احبنا اهل البیت حشر معنا
ومن استمسک بالاوصیاء من بعدی فقد استمسک بالعروة الوثقی فقام الیه ابو ذر فقال یا رسول

الله

الله فکم الائمه بعدک قال عدد نقباء بنی اسرائیل فقال کلهم من اهل بیتک فقال کلهم من اهل بیتی و
المهدی منهم الخامس عن ابی امامه قال قال رسول الله لما عرج بی الی السماء رایت مکتوبا علی
ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ابن ابیطالب ونصرته بهم بعد الحسن
والحسین ورایت علیا علیا ثلث مرات ورایت محمدا محمدا وجعفرا وموسی والحسن والحجة اثنی عشر
مکتوبا بالنور فقلت من هولاء یا رب فقد قرئتهم فی فتور دیت یا محمد الائمه بعدک والاوصیاء من
ذریتک السادس عن عایشه قالت کان لنا مشربه وکان النبی اذا جاء جبرئیل لقیه فیها فلقیه
رسول الله مرة وامرنی ان لا یصعد الیه فدخل الحسین بن علی ولم اعلم حتی غشیهما فقال جبرئیل
من هذا فقال رسول الله ابنی فاخذه النبی فاجلسه علی فخذه فقال جبرئیل اما انه سیقتل قال رسول
الله الله اکبر ومن یقتله قال امتک قال رسول الله امتی قال نعم وان شئت اخبرتک عن
الارض التی یقتل بها فاشار جبرئیل الی الطف بالعراق واخذ تربة حمراء فاراه ایاها فقال هذا من
تربة مصرعه فبکی رسول الله فقال جبرئیل لا تبکی فسوف ینتقم الله منهم بقائمکم اهل البیت فقال
هو التاسع من صلب الحسین وسماه عبده علیا خاضع الله فاشع ثم یخرج من صلب علی ابنه وسماه
عبده محمدا قانتا لله ساجدا ثم یخرج من صلب محمد ابنه وسماه عبده جعفرا ناطقا عن الله صادقا فی
الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه عبده موسی واثق بالله محب فی الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه
عبده علی الراضی بالله وداعی الی الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه عبده محمد المرغب فی الله و
الذاب عن حرم الله ویخرج من صلبه ابنه وسماه عبده علیا المکتفی بالله والواثق الی الله ثم
یخرج من صلبه ابنه وسماه عبده حسنا مومن بالله مرشد الی الله ویخرج من صلبه ابنه کلمة الحق
ولسان الصدق ومظهر الحق وحجة الله علی بریته وغیبته فیظهر الله به الاسلام واهله ویخفی به
الکفرة واهله السابع من خوارزمی باسناده عن سعد بن بشر عن علی بن ابیطالب قال قال
رسول الله انا وارد کم وانت یا علی ساقی والحسن الرائد والحسین الامر وعلی بن الحسین الفارط
ومحمد بن علی الناشر وجعفر بن محمد السائق وموسی بن جعفر محصی المحبین والمبغضین وقامع المنافقین
وعلی بن موسی زین المومنین ومحمد بن علی منزل اهل الجنه فی درجاتهم وعلی بن محمد خطیب شیعته

ومزوجهم الحور العين و الحسن بن علي سراج اهل الجنة يستضيئون به والمهدي يشفعهم يوم القيمة حيث لا يؤذن
الا لمن يشاء ويرضى الثامن ما نقله ابو دردا والترمذي كل منهما بسنده يرفعه الى ابن ابي سعيد الخدري قال
سمعت رسول الله يقول المهدي منى اجلاء الجبهة اقنى الانف يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما
وجورا التاسع في كتاب كفاية الطالب من الدارقطني صاحب الجرح والتعديل قال اتيت
ابا سعيد الخدري فقلت له هل شهدت بدرا فقال نعم الا تحدثني بشيء سمعته من رسول الله في علي
وفضله قال بلى اخبرك ان رسول الله مرض مرضا نقه منها فدخلت فاطمة ع تعوده وانا جالس عن يمين رسول
الله فلما رأت رسول الله من الضعف خنقتها العبرة حتى بدت دموعها على خدها فقال لها رسول الله
ما يبكيك يا فاطمة قالت اخشى الضيعة يا رسول الله فقال يا فاطمة اما علمت ان الله اطلع على الارض
اطلاعة فاختار منها اباك ثم اطلع ثانية فاختار منها بعلك فاوحى الى فانكحته واتخذته وصيا اما علمت
انك بكرامة الله اباك زوجك اعلمهم علما واكثرهم حلما واقدمهم سلما فضحكت واستبشرت قال رسول الله
ان يزيدها مزيد الخير كله الذي قسم الله لمحمد وال محمد فقال لها يا فاطمة ولعلي ثمانية اضراس يعني مناقب ايمان بالله
ورسوله وحكمته وزوجته وسبطاه الحسن والحسين وامره بالمعروف يا فاطمة انا اهل البيت اعطينا
ست خصال لم يعطها احد من الاولين ولا يدركها احد من الاخرين خيرنا خير الانبياء وهو ابوك ووصينا
خير الاوصياء وهو بعلك وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة ابن ابوك ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناك
ومنا مهدي الامة قال ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي هكذا اخرجه الدارقطني صاحب
الجرح والتعديل العاشر ما اخرجه ابو [illegible] وبسنده في صحيحه يرفعه الى علي بن ابي طالب قال قال
رسول الله ع لو لم يبق من الدهر الا يوم واحد لبعث الله رجلا من اهل بيتي يملأ الارض عدلا كما
ملئت ظلما وجورا الحادي عشر ما رواه ايضا ابو داود في صحيحه يرفعه بسنده الى ام سلمة زوج
النبي قال سمعت رسول الله يقول المهدي من ولدي من عترة فاطمة الثاني عشر ما رواه القاضي ابو
محمد الحسين بن مسعود البغوي في كتابه المسمى بشرح السنة اخرجه الامامان البخاري ومسلم كل واحد
منهما بسنده في صحيحه ابو هريرة قال قال رسول الله لا تذهب الدنيا حتى يملك [illegible] كيف انتم اذا
نزل فيكم وامامكم منكم الثالث عشر ما اخرجه ابو داود والترمذي بسندهما في صحيحيهما يرفعه كل واحد منهما

بسنده الى عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله
ذلك اليوم حتى يبعث رجلا من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي واسم ابيه اسم ابي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت
ظلما وجورا الرابع عشر ومنها في رواية اخرى ان رسول الله قال يلي رجل من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي
هذا عن ابي داود والترمذي الخامس عشر ما نقله ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبي في تفسيره يرفعه بسنده الى
انس بن مالك قال قال رسول الله نحن ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة وانا وحمزة وجعفر وعلي والحسن
والحسين والمهدي السادس عشر ما نقله صاحب كتاب فصول المهمة وكشف الغمة عن ابي داود
انه قال قال رسول الله لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطئ اسمه اسمي قال ابن
طلحة وصاحب الفصول المهمة قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي من كتاب
البيان من اخبار صاحب الزمان من الدارقطني على كون المهدي حيا باقيا منذ غيبته الى الان و
الاجماع في بقائه كبقاء عيسى بن مريم والخضر والالياس من اولياء الله وبقاء الاعور الدجال
وابليس اللعين من اعداء الله وهؤلاء ثبت بقاؤهم بالكتاب والسنة واز اصحاب كبار كه
احاديث مهدي ع را ذكر كرده اند عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابو سعيد الخدري و
ابو ذر غفاري و سلمان الفارسي و سمرة و جابر بن عبد الله الانصاري و انس بن مالك و ابو هريره
و عمر بن الخطاب و زيد بن ثابت و زيد بن ارقم و ابو امامه و واثله بن اسقع و ابو ايوب انصاري
و عمار بن ياسر و حذيفه بن اسيد و عمران بن الحصين و سعد بن مالك و حذيفه بن اليمان و ابو قتاده
انصاري و از زنان حضرت فاطمه و ام سلمه و عايشه اند در جامع الاصول از صحيح بخاري و مسلم و ابي
داود و ترمذي از ابو هريره روايت كرده است كه رسول فرمود بحق خداوندي كه جانم در دست
قدرت اوست كه نزديكست كه نازل شود فرزند مريم كه حاكم و عادل باشد پس صليبهاي نصاري را
بشكند و خوكها را بكشد و جزيها را برطرف كند يعني از ايشان بغير از اسلام چيزي قبول نكند پس
گفت رسول خدا فرمود كه چگونه خواهد بود در وقتي كه نازل شود در ميان فرزند مريم و امام شما
از شما باشد و در صحيح از جابر مرويست كه رسول خدا فرمود كه پيوسته طايفه از امت من مقاتله
خواهند كرد و غالب خواهند بود تا روز قيامت پس فرمود كه فرود آيد عيسى بن مريم پس امير ايشان

خواهد بود گفت یا با تو نماز کنیم او گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را برگزیده است
و حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی که از اکابر اهل سنت است چهل حدیث در باب مهدی
جمع نموده است در کشف الغمه و فصول مهمه و غیره ذکر کرده‌اند بخلاف اینها بیان فیماید اول
ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی هادی از امت من خواهد بود و اگر
عمرش کوتاه باشد هفت سال و الا هشت سال و الا نه سال سلطنت خواهد کرد و در زمان او خلایق متنعم
نمایند که هیچ بدکار و نیکوکاری هرگز نکرده باشد از آسمان همیشه بارش خواهد بود و ذخیره
نخواهد کرد زمین هیچ علف و دانه را دوم بسند مذکور از آنحضرت منقول است که فرمود مملو خواهد
گشت زمین از ظلم و جور بعد از آنکه مردی از عترت من بر خواهد آمد و دنیا را پر از راستی کند
و عدل خواهد نمود و او مالک زمین خواهد بود هفت سال یا نه سال سیم بسند مذکور از آنحضرت
منقول است که قیامت قیام نخواهد نمود مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت
من که مملو سازد زمین را از عدل و داد چنانچه مملو شده باشد پیش از آن مدت هفت سال چهارم
زهری از علی بن الحسین از پدرش روایت نموده که رسول خدا روزی فاطمه را گفت المهدی
من ولدک پنجم علی بن هلال از پدرش نقل نموده که گفت بخدمت حضرت رسالت رسیدم در حالتی
که دنیا را وداع میفرمود دیدم که دخترش فاطمه بر بالینش نشسته بود و میگریست پس گریست
تا آواز گریه‌اش بلند شد و رسول خدا سر بطرف او برداشته فرمود ای حبیبه من فاطمه چه چیز ترا گریانیده
پس فاطمه گفت از ضایع شدن بعد از تو میترسم که خلق عالم ترا فراموش نمایند و با ما جور و ستم
روا دارند پس رسول خدا فرمود یا حبیبه مگر ندانستی که حقتعالی نگاه کرد نگاه کردنی
و اطلاع یافت اطلاع یافتنی که برگزید از جمیع اهل زمین پدر ترا و او را برانگیخت برسالت
و بعد از آن توجه دیگر فرمود و اختیار نمود از جمیع عالم شوهر ترا و بمن وحی نمود که ترا با او عقد کنم
ای فاطمه ما از اهل بیتیم که حقتعالی بما عطا کرده است هفت خصلت که پیش از ما بهیچکس نداده است
و بعد از ما بهیچکس نخواهد داد یکی آنکه مرا خاتم پیغمبران ساخته و من نزد حقتعالی خاتم النبیین
نام دارم و اکرم المرسلین و دوسترین جمیع مخلوقاتم نزد تو ام دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیا

و دوسترین

و دوسترین جمیع مخلوقاتست نزد حقتعالی و او شوهر تست و دیگر شهید ما بهترین شهیدان است
و دوسترین همه نزد حق جل و علا و او حمزة بن عبدالمطلب است که عم پدر تو و عم شوهر تست و
و دیگر آنکه دو سبط این امت از مااند که آن هر دو پسران تو حسن و حسین‌اند که بهترین و سید
و بهترین جوانان اهل بهشتند و بخدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که از این دو سبط خواهد بود
مهدی آخر الزمان این امت در آن وقت که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنها ظاهر گشته خلقان
بعضی بر بعضی مسلط شده نه هیچ بزرگی رحم نماید کودکی را و نه کوچکی رعایت تعظیم و توقیر بزرگان
نماید و در آنحال بر انگیزاند حقتعالی از این هر دو یکی را که قلعهای ضلالت و گمراهی را بگشاید
قفل از دلهای غفلت دارد و براه دین درآید چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه ای نور دیده
من محزون مباش و گریه مکن که حضرت عز و جل بتو از من و از همه کس رحیم‌تر است و مهربان‌تر بجهة
نزدیکی که ترا با من هست و بواسطه وقعی که ترا در دل من هست بتحقیق که تزویج نمود حقتعالی ترا
با زوج تو در حالی که حسبش عظیم‌تر و منصبش عزیزتر و بر رعیت رحیم‌تر و باحکام داناتر و در حکم
کردن عادل‌تر و با بیهامن از حقتعالی درخواسته ام که تو اول کسی باشی از اهل من که بمن ملحق
خواهند شد از اهل بیت ششم حذیفه از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گفت از آنحضرت
شنیدم که فرمود مهدی از ذهب بیرون خواهد آمد که آنرا کرعه گویند هفتم حذیفه روایت کند که آن
حضرت فرمود بدرستی که مهدی مردی خواهد بود از اولاد من که روی او درخشنده و نورانی باشد
همچو ستاره پر نور و درخشنده هشتم حذیفه از آنحضرت روایت کرده که فرمود مهدی از اولاد
فرزندان من خواهد بود که رنگ روی او رنگ مردم عرب باشد و جثه و جسم او مثل اولاد بنی اسرائیل
و بر طرف راست روی او خالی باشد که گوئی ستاره ایست نورانی پر سازد روی زمین را از
عدالت بعد از آنی که از ظلم و جور پر شده باشد و راضی باشند بخلافت او اهل زمین و اهل آسمان
و مرغان در میان زمین نهم ابوسعید از آنحضرت روایت نموده است که فرمود مهدی از ما و از اولاد
ما خواهد بود و از جمله علامتهای او بینی کشیده است و پیشانی نورانی دهم ابوسعید از آنحضرت
روایت کرده است که فرمود مهدی موعودی از ما و از اهل بیت است مردی خواهد بود از امت

من که او را ابی کشیده خوش اندام خوش نما بوده باشد و زمین را از عدل پر خواهد ساخت بعد از
آنکه پر از جور شده باشد یازدهم ابو امامه باهلی از آنحضرت روایت نموده که میان شما و اهل
روم چهار فتنه و مصالحه خواهد بود بر دست مردی که از اهل هرقل باشد بعمل خواهد آمد یکی از حضار
مجلس برخواست گفت یا رسول الله امام در آنروز که خواهد بود فرمود امام خلق مهدی خواهد بود
نورانی باشد و در طرف راست او خالی سیاه دو عبای قطوانیه که آن دو عباست در حوالی کوفه پوشیده
باشد و او را مشابهت برادران بنی اسرائیل باشد گنجها را از زمین بردارد و شهرهای شرک و کفر را
فتح نماید دوازدهم عبد الرحمن بن عوف از آنحضرت روایت نموده که فرمود مردی را بر میانگیزد حقتعالی
از عترت من و ذریه من از نشانهای فرق الثنایا یعنی دندانهای پیش او از هم جدا و اجلی الجبهه باشد
یعنی پیشانیش گشاده باشد و روی زمین را از عدل پر خواهد کرد و مال را در نزد او قدری نباشد و
هر کس بقدر استحقاق میدهد سیزدهم ابو امامه از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت روزی خطبه
میخواند پس در اثنا ذکر دجال را فرموده گفت که شهرها خود را بیرون خواهد انداخت چنانچه کوره
کثافت آهن را و آنروز را روز خلاص نام خواهد بود از آنمیان ام شریک برخواسته گفت یا رسول
الله در آنروز عرب در کجا خواهد بود و دجال ایشان چون میشود آنحضرت فرمود که اکثر ایشان
در آنروز در بیت المقدس باشند در مدینه از ایشان کمتر خواهد بود و امام خلق در آنوقت مهدیست
که او مرد صالح است از ذریه من چهاردهم ابو سعید خدری از آنحضرت روایت نموده که فرمود در زمان
خواهد آمد مهدی از امت من بر میانگیزاند برای مردمان حقتعالی ظاهر و باطن است پس در زمان
او نعمت و نعم خواهد کرد و زاید و چارپایان از آب و علف بسیار خواهد بود و زمین بیرون خواهد داد
روئیدنی که در شکم داشته باشد و عطا خواهد کرد مالها و زرها را بمردم چندانکه باید و شاید و کفر
در عهد او نماند پانزدهم ابن عمر روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی در
حالتیکه ابری در سر او سایه انداخته باشد و منادی در آن ابر ندا کند که این مهدی خلیفه حق
تعالی است زنهار که تابع او شوید و فرمان برید او را و مخالفت او جایز ندارید شانزدهم ابن عمر
از آنحضرت روایت نموده که فرمود مهدی بیرون خواهد آمد و بر سر او ملکی باشد که ندا

بکند

بکند که این مرد مهدیست در راه نماینده زنهار که تابع شوید او را هفدهم ابو سعید از آنحضرت روایت
نموده که فرمود بشارت میدهم بمهدی که مبعوث خواهد شد در امت در وقتی که اختلاف و شورش
در میان مردمان بسیار باشد و زمین را پر کند از عدالت و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور
و راضی خواهند بود از و ساکنان زمین و آسمان قسمت خواهد کرد مالها را بر مردمان بسویه یعنی
صاحب حقی را بحق خود رساند هجدهم ابن عمر گوید از آنحضرت شنیدم که میفرمود قیامت قایم نخواهد
کرد تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را که نام او نام من باشد مملو کند زمین را
از عدل و داد چنانکه مملو شده باشد از جور و ظلم نوزدهم از حذیفه یمانی مرویست که آنحضرت
فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یکروز که حقتعالی البته بر خواهد انگیخت در و یک مردی را که نام او نام
من باشد و خلق او بعینه خلق من باشد و کنیت او ابا عبد الله باشد بیستم از ابن عمر مرویست
که گفت رسول خدا فرمود که دنیا آخر نمیشود تا آنکه حقتعالی بر انگیزد مردی از اهل بیت من که موافق
باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من مملو سازد زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده
باشد از ظلم و جور بیست و یکم از ابو سعید خدری منقول است که آنحضرت فرمود باید که زمین از
ظلم و دشمنی پر شود بعد از آن که بیرون آید مردی از اهل بیت من و زمین را پر از عدل و راستی کند
چنانچه پر از ظلم و دشمنی شده باشد بیست و دوم زبیر عوام از آنحضرت روایت نموده که
گفت شنیدم از آنحضرت که گفت ظهور خواهد کرد مردی از اهل بیت من که موافق باشد
اسم او با اسم من و خلق او با خلق من زمین را از عدل و راستی پر کند بیست و سیم ابو سعید از آن
حضرت روایت نموده که فرمود بعد از این زمانه را اختلاف و انقطاعی بهم رسد و فتنها ظاهر شود در
آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنهها را برطرف کند و اختلافها را باتفاق بدل کند و او را
عطاها و بخششها موافق عدل و عدالت باشد بیست و چهارم ابو سعید خدری از آنحضرت روایت
کرده که فرمود بیرون می آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید بسنت من و نازل سازد حقتعالی
برکتهای خود را بجهت او و مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور
عمل کنند بهمین طریق هفت سال انسانی که بجهت او مقرر شده و نزول کند در بیت المقدس بیست و پنجم

ثوبان از آنحضرت روایت نموده که هرگاه دیدید که رایتها و علمهای سیاه از طرف خراسان می‌آید رو
با و کنید که خلیفه خدا مهدی در آنجاست بیست و ششم ابن عباس روایت نموده که در خدمت
آنحضرت بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند و چون چشم آنحضرت بر ایشان افتاد رنگ
مبارکش متغیر شده و آب در دیده‌های مبارکش گردانید پس ایشان گفتند یا رسول الله چرا
همیشه از شما چیزی می‌بینیم که مکروه میداریم آنحضرت فرمود بدرستیکه ما از اهل بیتیم که اختیار کرده
خدا آخرت را از برای ما و برگزیده است آنرا بجهة ما بدرستی که اهل بیت مرا بعد از من بلاها
و آزارها و محنتها خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند که با
ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند پس ایشان جهاد کنند و کار بر دشمنان تنگ گیرند
تا چون خواهند که حق را بایشان تسلیم نمایند قبول نکنند و حق را بمردی از اهل بیت من واگذارند که مملو
سازد زمین را از عدل چنانچه قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید کسی از شما که دریابد
آن قوم را بجانب ایشان شتابید و اگرچه رفتنش ممکن نباشد الا بسینه و زانو اگرچه راهش هم بروی
برف باشد بیست و هفتم حذیفه روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود وای این
از پادشاهان جباره که چگونه خواهند کشت و خواهند ترسانید کسانی را که اطاعت ایشان
نکنند مؤمن متقی در اشتغال بزبان با ایشان خواهد ساخت و بدل از ایشان گریزان خواهد
بود تا چون حقتعالی خواهد که بقدرت کامله خود باز اسلام را عزیز دارد و جباران را بشکند و نگونسار
کند و کار اسلام بعد از آنکه فاسد شده باشد بصلاح باز دارد پس خطاب نموده فرمود ای
حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا یک روز که البته حقتعالی دراز میکند آن روز را تا آنکه مالک
شود و حاکم شود بر دنیا مردی از اهل بیت من که فتنه‌های عظیم بر دست او جریان یابد تا اسلام ظاهر
شود و کفر برطرف گردد حقسبحانه و تعالی وعده نموده و وعده او خلاف نمیشود و حقتعالی سریع الحساب است
بیست و هشتم ابوسعید روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که بفرمود نعمتی خواهند کرد امت من در زمان
مهدی تا آنروز از اولاد آدم آنچنان نعمتی نکرده باشد آسمان بر ایشان باران پی در پی خواهد ریخت و زمین
در شکم خود هیچ روئیدنی نگاه ندارد بلکه همه را بیرون خواهد داد بیست و نهم انس بن مالک روایت کرده است

که گفت از رسول خدا شنیدم که ما از سادات اهل جنتیم و بعد از آن مجمل را مفصل نموده بر زبان معجز
بیان آورده که آن منم و برادرم علی و عمم حمزه سید الشهدا و پسر عمم جعفر طیار و دو سبطم
حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین سی‌ام ابوهریره روایت نموده که از آنحضرت شنیدم
که فرمود اگر باقی نماند از دنیا بغیر از شبی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من
و انتقام مظلوم از ظالم خواهد کشید سی و یکم ثوبان از آنحضرت روایت نموده که شنیدم فرمود در آخر
الزمان فتنه پیدا خواهد شد تا آنکه سه کس از یک پدر در سر خلافت کشته شود و بهیچیک نرسد بعد از آن
رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهادی کنند که هیچ قومی نکرده باشند در آنوقت خلیفه خدا مهدی
ظاهر شود هرگاه بشنوید که مهدی خروج کرده بشتابید و با او بیعت نمائید که او خلیفه الله مهدیست
سی و دوم ثوبان روایت نموده که آنحضرت فرمود که رایات سیاه از جانب مشرق پیدا شود که
گویا دلهای ایشان قلعه‌های آهن است کسی که بشنود که آن طایفه رو آورده اند باید بشتابد و بیعت
و متابعت ایشان نماید و اگر به رفتن بزانو باشد در روی برف سی و سیم در سند خود امیرالمؤمنین روایت
نموده که آنحضرت فرمود گفتم یا رسول الله از ما آیا آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما پس رسول الله فرمود
بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما حق تعالی چنانچه این دین را بما عطا کرده است ختم آن نیز بما خواهد بود چنانچه
مردمان بسبب ما از شرک کفر خلاصی یافتند ببرکت ما از فتنه و فساد نجات خواهند یافت و بسبب ما حقتعالی
الفت میدهد میان دلها بعد از آنکه در دوری افتاده باشند بجهة فتنه‌ها و فسادها چنانچه الفت و برادری
داد بسبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند با هم بجهة شرک سی و چهارم عبدالله بن مسعود روایت کرده
که آنحضرت فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب که البته حقتعالی دراز خواهد کرد آن شب را تا مالک
دنیا شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من زمین را
پر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و قسمت کند مالها را در میان مردم بسویه و برابر
و خواهد گردانید حقتعالی ببرکت او دلهای مردم را غنی و بیم فقر و درویشی را از دلها بدر خواهد کرد و او
مالک زمین خواهد بود تا هفت سال یا نه سال و چیزی در زندگی بعد از او نخواهد بود و عیش و نعمتی
خلق را خواهد بود که مثل آن ندیده و نشنیده باشند سی و پنجم ابوهریره از آنحضرت روایت کرده است

که گفت شنیدم که قیامت قیام نمیشود تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که قسطنطنیه را با جبل دیلم
را فتح نماید و اگر باقی نماند الا یک روز از دنیا که البته حقتعالی دراز گرداند آن روز را تا او بلاد شیرک و قسطنطنیه را
فتح نماید و از شرک اثری در روی زمین نماند سیم و ششم قیس بن جابر از پدرش نقل میکند که آنحضرت
فرمود زود باشد بعد از من خلفا بهم رسند و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره پس بیرون آید از اهل بیت
من مردی که مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد پیش از آن از ظلم و جور و سی و هفتم ابو سعید
روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که فرمود از ما خواهد بود آنکسی که نماز کند در پی سر او عیسی بن مریم بعد از آنکه او
خروج کند و عیسی از آسمان نزول کند سی و هشتم جابر از آنحضرت روایت کرده که شنیدم که نازل شود عیسی بن
مریم پس میگوید امیر قوم که مهدیست عیسی را که بیا با هم نماز کنیم پس عیسی میگوید بدرستیکه بعضی از شما بر بعضی امیر
و این از کرامتی است که حقتعالی باین امت کرامت کرده است در پی سر آنحضرت نماز میکند سی و نهم محمد بن ابراهیم از
جعفر منصور دوانقی از جدش عبد الله بن عباس نقل کرده که در خدمت آنحضرت بودم و شنیدم که فرمود ضایع نخواهد
و هلاک نخواهد شد قومی و امتی که من در اول و عیسی بن مریم در آخر و مهدی در وسط ایشان بوده باشیم چهلم
سلمان فارسی رضی الله عنه از آنحضرت روایت نموده که مهدی از فرزندان فاطمه است تم الاحادیث
و ائمه معصومین شیعیان را امر فرموده بصبر و انتظار فرج و دعا کردن از برای ظهور او عبادت شمرده اند
و بهتر دانسته اند زمان غیبت و حیرت را از زمان ادراک و ملازمت آنحضرت زیرا که فتنهای عظیم در ظهور آنحضرت
بهم رسد و خلق بسیار از دین بدر میروند و همچنین منع فرموده اند از پرسیدن علت غیبت آنحضرت که چرا
غیبت اختیار کرد و چرا غیبت او بطول کشید و چه فایده از غیبت متصور است بسند معتبر منقول است که حضرت
زکی خالص حسن عسکری ع نوشتند بشیخ علی بن بابویه قمی رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم یا ثقه
متکلم بخداوند عالم و ستایش مر خدایرا که پروردگار عالمیان است و عاقبت خیر از برای پرهیزکاران
است و آتش جهنم از برای ملحدان و سیل کنندگان از حق بباطل است و نیست عداوت
و دشمنی مگر بر ستمکاران و نیست خدائی مستحق عبودیت مگر آن خدائی که سزاوار پرستش و بندگی است
و بهتر آفرینندگان اما بعد بدرستی که ترا وصیت میکنم ایشیخ من و محل اعتماد من ابی الحسن علی قمی توفیق
دهد ترا خدا و برساند بخوشنودی خود و بگرداند از صلب تو فرزندی صالح و شایسته پرهیزکار

و ترسیدن از خدا و بپای داشتن نماز و دادن زکوة و اجبی بدرستیکه خدا تعالی قبول نمیکند از کسی
که زکوة ندهد وصیت میکنم ترا به بخشیدن گناهان و فرو خوردن خشم و غیظ و صله رحم کردن و
مواسات کردن اموال خود با برادران و سعی کردن در حوایج ایشان در دشواری و آسانی و حلم
نمودن نزد جهل و تفقه در امر معروف و نهی از منکر بدرستی که خدا تعالی بزرگ است و نیکو نسبت
میفرماید لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف و اصلاح بین الناس و اجتناب نمودن
از فواحش همه و بر تو باد بنماز شب و کسی که سبک شمارد و سبک گرداند نماز شب را از ما
نیست یعنی که ترک کند پس عمل کن در وصیت من و امر کن جمیع شیعه مرا تا آنکه عمل کنند و بر تو باد
بشکیبائی و صبر و انتظار کشیدن فرج پس بدرستیکه پیغمبر فرموده است بهترین اعمال امت انتظار
کشیدن فرج است و همه شیعیان ما در حزن و اندوه خواهند بود تا آنکه ظاهر شود فرزند من
که پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه مملو باشد از جور و ستم پس صبر کن ای ابو الحسن علی و امر کن جمیع
پیروان مرا بصبر بدرستیکه زمین از خداست بمیراث میدهد بکسی که میخواهد و عاقبت از پرهیزکاران است
و سلام بر تو باد و بر همه شیعیان ما و رحمت خدا و برکتهای او و هامی و کلای آنحضرت و جماعتی که
دیده بودند بسند صحیح مرویست که امام حسن عسکری آنحضرترا بخواص شیعیان خود مینمود و از آن
حضرت مسایل میپرسیدند و آنحضرت صریح در جواب ایشانرا میداد و مشکلات ایشانرا حل میکرد
تا مدت هفتاد و سه سال آنحضرت شیعیان توقیعات میفرستاد و کلای آنحضرت شیعیان میرسانید
و این هفتاد و سه سال را غیبت صغری میگویند و حال غیبت کبری آنحضرت است و کلای ثابت الوکاله
آنحضرت چهار نفر بودند و اول ایشان عثمان بن سعید عمریست که حضرت امام حسن عسکری او را وکیل
خود کرده اند و بعد از آن پسرش محمد وکیل بود و چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعتی بسیار
از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که بعد از
من وکیل حسین بن روح نوبختی است و چون وفات حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من
علی بن محمد سمری وکیل است و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علما و اکابر شیعه با و گفتند
که بکسی وصیت نما در جواب گفت لله الامر و هو بالغه و بکسی وصیت نکرد ایشانرا خبر داد

که بعد از من وکیل نخواهد بود و آن در سنه سیصد و بیست و نه هجری بود که وفات یافت و هر که بعد از
سمری دعوی وکالت نمود اکابر شیعه او را کافر میدانند و از اینجهة حکم بر کفر حسین بن منصور حلاج کرده اند
که ادعای وکالت میکرد و شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده که حلاج بقم آمد در میان عامیان و کم عقلان
وکالت حضرت صاحب الأمر مینمود تا اینکه علی بن بابویه قمی بوی آزار بسیار رسانیدند و او را از قم
اخراج نمودند و روایت کرده است علی بن عیسی اربلی وزیر در کتاب کشف الغمه از محمد بن ابی عبد الله
کوفی که جماعتی که بسوی ایشان از ناحیه مقدسه توقیعات بیرون می آمده است و بعضی وکلا بودند این است
از بغداد عمری بود و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهل اهواز محمد بن علی بن مهزیار
و از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و مرد اسدی شامی و از آذربایجان
قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و از غیر وکلا که آنحضرت را دیدند دلائل امامت آنحضرت
بر ایشان واضح شده از بغداد ابو القاسم بن ابو حلیس بود و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی
و هرون القزاز و ابو القاسم بن رئیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور الطباخ و مولای ابی الحسن و
احمد و محمد پسران او و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب الفراء و صاحب صره مختومه و حاجز و شا
و از بصره ابو الادیان و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و از دینور حسن بن هرون و احمد برادرش
و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد
بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و احمد بن اسحق و سعد بن عبد الله و از اهل ری قاسم بن موسی و
پسرش و پسر هرون و صاحب الحصاة و علی بن محمد و محمد بن یعقوب کلینی و ابو جعفر رفاء و از قزوین
مرداس و علی بن احمد و از فارس دو مرد بودند و اسم ایشان را بیان نکرده و از شهرزور ابن خال
دباز نیکوید از فارس مجروح و از مرو صاحب الف دینار و صاحب المال و رقعه البیضا و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و
از مصر صاحب المولدین و صاحب المال و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن الوجناء و از اهواز حصینی عدد
سیصد و سیزده تن که در خدمت آنحضرت حاضر میشوند اتفاق احادیث بسیار بلکه اجماعی شیعه است
که جمعی از بزرگان مؤمنان که مرده اند در زمان آنحضرت زنده میشوند و جمعی از خاصان شیعه که زنده اند

بخدمت آنحضرت حاضر میشوند و منکر این و منکر متعه و منکر حج تمتع مع طواف نساء کافر است در مذهب
شیعه و چهار تن از پیغمبران عیسی و ادریس و خضر و الیاس و بروایتی دیگر اسمعیل صادق الوعد پسر حزقیل
این پنج نفر حاضر میشوند و بروایات متواتره بسیار همه انبیا حاضر میشوند تا آدم و چهار تن از فرزندان
حسن بن علی و چهار تن از زنگه و مثل آن از بیت المقدس و دوازده کس از اهل شام و مثل آن از یمن و سه
نفر از آذربایجان و مانند آن از بنی عزوه و سه نفر از بغداد و چهار کس از بنی هاشم و دو نفر از بنی
هفت تن و چهار کس از اولاد عقیل و مثل آن از واسط و هفت از بصره و مثل آن از دیلمان
و مانند آن از گیلان و هفت نفر و دوازده تن از طالقان و مثل آن از کوهستان و شش نفر
از ناحیه بصره و چهارده تن از جرجان و مانند آن از ری و دوازده تن از قم و سیزده تن از نواحی
و یک کس از اصفهان و چهار کس از کرمان و سه نفر از موالید و سه نفر از مرو و
از هند و سه نفر از غزنین و سه نفر از ماوراء النهر و سه نفر از حبشه و دوازده تن از کوفه و چهار نفر
از نیشابور دوازده تن از سبزوار و هشت نفر از طوس و ناحیه آن و سه نفر از دامغان و چهار
نفر از کوه پایه و چهار نفر از مصر و هشت نفر و دو نفر از طبرستان و سه نفر از حلب و چهار نفر
از کوشش که اینجمله سیصد و سیزده تن باشند که از میان رختخواب خود گم شوند و بخدمت حضرت
حاضر شوند و بروایت دیگر آنجماعت زنده شوند و در خدمت آنحضرت روند سلمان فارسی و مقداد
و اسود و ابوذر و عمار و مالک اشتر و محمد حنفیه و ابو دجانه انصاری و حذیفة بن یمانی و جابر
و سایر صحابه عظام از جمله سیصد و سیزده تن اند مکان آنحضرت در ایام غیبت بطریقی که از آنان
و در اکثر کتب ایشان است که نام قریه که صاحب الامر ساکن است کرعه است و بطریقی دیگر
دو شهر در مشرق و مغرب است که ماوراء الاقلیم است و نام یکی جابلسا است و نام دیگری جابلقا
و در کتاب نزهة الناظر مسطور است که امروز مکان حضرت صاحب الامر در جزیره ایست از جزایر
مغرب که آنرا خضرا خوانند و هر یک از اولاد ذکور آنحضرت طاهر و قاسم و هاشم و ابراهیم و
عبد الرحمن سلام الله علیهم در جزیره از جزایر حاکمند و نام آن جزایر انبت ناعمه امبارکه صافیه
و صافیه و نودیه و مسکن آنحضرت در جزیره است که آنرا کابله میگویند و در ذخیره آنحضرت از زنان

اولیاست و دو انگشتر در دست مبارک است یکی از حسن بن علی و نقشش آن اتی و اثق
برحمة الله است و یکی از حضرت امام حسین است نقش آن انا مستجیر بالله امان اینجا نقل است و مؤید
این قول است آنکه شهری هست حریم نام سید صالحی شیعه از مردم آن ولایت گفت که ما در که بودیم
و شخصی را دیدیم که در بازار مشی میکرد و زری در دست داشت و میخواست که چیزی بخرد کسی آن زر را
نمیگرفت بدو گفتم ترا چه حالت است گفت چند درهم دارم کسی از من نمیگیرد چون گفتم بمن بنمای
چون نگاه کردم سکه آن این بود الله ربنا و محمد نبینا و المهدی امامنا پرسیدم تو از کجایی
گفت از بلاد مغربم در میان دریای خضر ما را پادشاهی است مهدی نام و این سکه بنام مبارک
اوست که عمر بسیار دارد من گفتم که کیست این مهدی و از کدام طایفه است انگشت بلب گزید
و گفت حرف مزن اگر تو شیعه میدانی که کیست من از آن دراهم الله نعیم نه بود باده ستدم و دراهم
شامی در عوض دادم و چون بولایت آمدم هر یک برسم تبرک از من بردند و فرنگی جدید الاسلام که
طبیب بود میگفت من در اکثر جزایر دریای اخضر سیاحت و تجارت میکردم بجوالی اکثر جزیره که
میرسیدم در میان دیده بان نظر میکردم شهری میدیدم عظیم و وسیع و همه اهل آن شهرها عریان بودند
و در کنار دریا آمد و شد میکردند و بهم بر می آمدند و داد و ستد میکردند و گاه بود تفحص میکردم
از دور مرد را که ریش او سیاه است یا سفید یا سرخ موست و چون نیک ملاحظه میکردم اثر دی از آن
نمیدیدم و علی بن عز الدین استرابادی نقل میکند که سید علی قمی نقل میکند که سید علی بن قماق که جد
پدر او در کمال علم و ورع و تشیع در ولایت عرب مشهور بود حکایت کرد پیش از این بچند سال با جماعتی
در دریای شام بودم ناگاه کشتی پیدا شد نه بطریق کشتیهای ما چون نزدیک رسیدیم مردمی که در آنجا بودند
نیز لباس و کلام ایشان بطریق دیگر بود در رفتیم به پیش و احوال پرسیدیم چنان معلوم شد که قریب یکماه است
که دریا را گم کرده اند و به آبادانی نرسیده اند پس احوال پرسیدند که شما بر چه دینی هستید چون معلوم
کردند که از اهل اسلامند خوشدل شدند اما محزون نبودند تا آنکه تحقیق کردند که بر طریقه اثنی عشری یکبارگی
رام شدند و با ما بکنار خشکی بر آمدند و گمان ایشان شد که مخالف در این ولایت بسیار است پس بیرون آمدند
و نماز ظهر را بجماعت گذاردند و دراهم بسیار بیرون آوردند که چیزی بخرند و سکه مبارک آن دراهم بنام صاحب

امام مهدی بود ناگاه ملعون مخالفی در میان جماعت بود با منافق دیگر میگفت که این جماعتی که میبینی
رافضی اند اگر این دراهم را در ولایت شام بدر می آورند ایشان را ایذای بلیغ میفرمایند مردمان چون
این سخنان شنیدند بشتاب نه ایستادند فی الحال بکشتیهای خود سوار شدند و از همان راه که آمده بودند
مراجعت کردند و سید مشار الیه فرمود که هنوز پیش پدر و اقربای من از آن چهار سکه باقیست و در کتاب
اربعین محمد بن علی العلوی الحسینی بود سندی که متصل است بمحمد بن یحیی الانباری روایت کرده است که
گفت در سال پانصد و چهل و سه در ماه مبارک رمضان در بلده طیبه مدینة السلام وزیر سعید عالیشان
عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمع کثیری بضیافت طلبید و بعد از آن جمعی از خواص را امر بتوقف نمود
و بصحبت مشغول شدند باران بارید آنرا مانع آمد که از آنجا حرکت توانند کرد و از هر در سخن میگفتند
و از هر باب حکایت در میان بود تا سر رشته کلام بمذاهب و ادیان کشید و بحسب اتفاق از اهل مجلس یکی
آخر در پهلوی وزیر مرد عزیز با وقار و تمکین نشسته بود که در اینمدت نزد او ندیده بودم و وزیر با او در کمال
ادب سلوک میکرد با او در مقام توقیر و احترام بود و چون حرف مذهب در میان آمد وزیر گفت جمیع قایلی
اند شیعه و دیگران خار و ذلیل و اهل سنت جماعت بسیارند و عزیز و صاحب اعتبار و اینمرد عزیز خواست
که بر او ظاهر سازد که کثرت دلیل حقیقت و قلت دلیل بطلان نیست بوزیر گفت اطال الله بقاک
اگر رخصت باشد حکایتی که از برای من واقع شده و برأی العین مشاهده نموده ام معروض دارم
الا ساکت باشم وزیر تأملی کرد و گفت بفرمایید تا منتفع شویم گفت بدانید که نشو و نمای در شهری
بود که آن شهرها در غایت عظمت عظیم است چنانکه هزار و دویست بلاع و قریه دارد و در کثرت مردم
آن شهر و نواحی را حصری نیست و همه نصرانیند و در آنجا دو جزایر بسیار است و صحاری آن که منتهی به نوبه و
حبشه میشود و عدد خلقش را کسی نمیداند بغیر از خدا و همه نصاری اند و بکان حبشه و نوبه که آن سرحدی
ندارد و همه نصرانیند بر ملت عیسی گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش آنها همچون عدد حبشیان نسبت بدیشان
و اینها که گفتم غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجازند چنانکه بر شما ظاهر است بعد از آن خواست که
بوزیر ظاهر شود که اگر کثرت دلیل است بر حقیقت شیعه از سنی بیشتر است گفت قبل از این به بیست و
یکسال با پدرم بعزم تجارت از مدینه ماهیه بیرون رفته سفر دریا اختیار کردیم و قاید نقد بر موجب

درنظر

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد بادر کشیده بجزیره رساند از آنجا که گذشته و کشتیها
بر ساحل و مدینه عظیم پر اشجار و انهار رسانید چون از ناخدا سؤال کردیم گفت والله من هیچوقت شما را بجا
رانده ام و نه از کسی شنیده ام چون بشهر اول رسیدیم شهری دیدیم در غایت نزهت و آب و هوا
در کمال لطافت و مردم در نهایت پاکیزگی و نظافت نامش پرسیدیم گفتند شهر مبارکه است نام از انجا از
راه دریا ده روز راه است و از راه صحرا یکماه پای تخت سلطان آنجا است گفتیم عمال و گماشتگان حاکم کجایند که
اموال ما را ببینند عشر و خراج خود را بگیرند تا مشغول خرید و فروش شویم گفتند حاکم این شهر را اینجا نیامده بنجا
خراج خود را برداشته بخانه حاکم بسپرند و ما را بخانه حاکم دلالت کردند چون در آمدیم دیدیم مرد صوفی صفتی
صاف و نیرانی در زی صلحا جامه از پشم پوشیده و عبائی در دوش افکنده دوات و قلم در پیش خود نهاده کتابت
میکرد سلام کردیم جواب گفت و اعزاز و اکرام نمود صورت حال را تقریر کردیم گفت بشرف اسلام آراسته
اید یا نه گفتیم پاره مسلمانیم و بعضی بر دین موسی و عیسی باقی اند گفت اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان
تحقیق مذهب ایشان بشود پس پدرم جزیه خود را و برادر و سه نفر دیگر نصرانی را داد و یهودان نه نفر بودند
جزیه خود را دادند پس استکشاف در حال مسلمانان کرد چون بیان عقیده خود کردند الحمدلله معرفت ایشان بمحک
امتحان تمام عیار نیاید فرمود که شما در زمره اهل اسلام نیستید بلکه در سلک خوارج منتظمید و مال شما بر مؤمنان حلال است
که ایمان بخدا و رسول مجتبی و علی مرتضی و سایر اوصیا تا صاحب الامر مولانا نیاورده و در زمره مسلمانان نیستید
و داخل خوارجید مسلمانان که این را شنیدند و مال خود را در معرض تلف دیدند بر تحقیق مذهب تفکر فرو برده بعد از
تامل بسیار مستبصر شدند و عاملین گردند که احوال ایشان را بسلطان نوشته جماعت را بظاهره روانه نمودند شاید فرجی آنجا رو نماید
قبول نمود و فرمود بظاهره روند و این آیه را خواند لیهلک من هلک عن بینة و ما ایشان را آنچه گذشته
شها شوایم گذشت و کسی آن سابق علی بحال او ندانست از آن شهر کشتی معلم کرده روانه شدند روز چهارم
بظاهره رسیدیم عرصه دیدیم جنة عرضها السموات و الارض آیتی بود در آن ادخلوها بسلام آمنین کلمه
بود در باره این چون آبش زندگانی و هوایش فرح افزا چون ایام جوانی در کنار دریا واقع شده نهر بسیار در آن
جاری گرگ و گوسفندان با هم در دشت بسیار و دد و دام و سباع و هوام او بی آزار نه از کسی رمیدی و ضرر
بکسی رسانیدی شهری عظیم در فراخی و وسعت چون جنات نعیم بازار بسیار و جمعیه بسیار مردمش بهترین خلایق

ادی

روی زمین همه به راستی و امانت و دیانت هم قرین اگر کسی مزرع و کیل چیزی خریدی خود متعرض آن
شده حق خود برداشتی و دروغ و لغو و غیبت در میانشان نایاب همه کارشان محض قربه و از برای
ثواب چون مؤذن بانگ نماز گفتی همه در مسجد ها حاضر و بعد از فراغ هر یک بکار خود ناظر جمع عربیان را چنان
تعجبی از اوضاع غریبه داده بود که تمام در حیرت بودیم جمعی ما را رهنما شدند بقصری در میان باغ پر اشجار
و انهار در آوردند جوانی را دیدیم در لباس درویشان بر مسندی نشسته و جمعی با ادب بخدمت آنها کمر بسته تا رسیدن
مؤذن بانگ نماز گفت و آن جوان پیر از مردم شد بسلطان امامت کرد و بعد از ادای نماز در کمال خضوع و خشوع
مردم متفرق شدند و سلطان با ملاطفت شد فرمود که تازه وارد شده اید فرمودیم بلی ما را دلداری نمود
و مرحبا گفت و از نسب و مذهب پرسید احوال گذشته را معروض داشتیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب بمسلمانان کرده فرمود
که مسلمانان چندین فرقه اند در آن میان شخصی بود روزبهان نام بر مذهب شافعی متکلم شده اظهار عقیده خود
نمود فرمود که از این جماعت کدام با تو متفق اند گفت همه شافعی اند الا یک شخص حسان بن ثابت نام دارد
که او مالکیست خواهش او را بر راه نجات دلالت کند گفت ای شافعی با جماع قائلی عمل بقیاس کنی گفت بلی
یابن صاحب الامر چون مردمان او را بنجات نام بسپرند فرمود ای شافعی آیه مباهله را خوانده و میدانی گفت بلی
فرمود خوانده که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم تا آخر فرمود بمن افهم میدانم
بقرآن که مراد پروردگار از این آیه چه کسانند روزبهان خاموش شد فرمود بخدا قسم میدانم که در سلک
اصحاب کبار نبودند بغیر از مصطفی و مرتضی حسن مجتبی و حسین سید الشهدا و بتول عذرا فاطمه زهرا دیگری نبود روز
بهان گفت نه یابن صاحب الامر والله این آیه نازل نشد مگر در شان ایشان و باین مخصوص نبود غیر
ایشان و بعضی از احادیث بفصاحت زبانی و طلاقت بیانی ادا کرد که حضار مجلس را دیدها گریان
و سینها بریان شد شافعی گفت عفو عفو یابن صاحب الامر نسب عالی خود را بیان فرمائید و این سرگشته
وادی ضلالت را راه هدایت بنمائید فرمود من طاهر بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع که در شان او نازل شده و کل شیء احصیناه فی امام مبین و الله که مراد
رب العالمین از امام مبین نیست الا حضرت امیرالمؤمنین و قائد الغر المحجلین که خلیفه بلا فاصله خاتم النبیین است
و هیچکس را نرسد که بعد از آنحضرت مرتکب امر خلافت شود بغیر از شاه ولایت و خط ایوان عدالت

وهدایت وکرامت وکریمهٔ ذریة بعضها من بعض در شان هست وحق تعالی مارا باین مرتبهٔ عالی اختصاص داده پس
فرمود شافعی ما از اهل بیت رسولیم ومراد از اولو الامر مائیم روزبهان چون استماع این سخنان
از شاهزادهٔ عالمیان نموده بیهوش شد بعد از ساعتی بهوش آمده گفت الحمد لله الذی منحنی بالاسلام
ونقلنی من التقلید الی الیقین بالاکرام والانعام ورفقای روزبهان را تمامی از کافر ومسلمان آن
دولت نصیب شد پس آنسرور اهل دین فرمود که مارا بدار الضیافه بردند وکمال اعزاز واکرام
رعایت نمودند وتا هشت روز بر خوان احسان شاهزاده مهمان بودیم ومردم بدیدن ما می
آمدند ومهربانی میکردند وغریب نوازی مینمودند تا هشت روز بعد از هشت روز رخصت
گرفتند که مارا ضیافت نمایند شرف قبول ارزانی داشته تا یکسال کسی هر روز از اهل شهر مارا
میبردند ونهایت گرمی ومردمی مینمودند وطعمهٔ لذیذه وملابس شهیه بما میدادند وعرض آن شهر دو ماه راه
بود وسکنهٔ شهر نمودند که از این شهر گذشته مدینه ایست که آنرا زاریقه نام گویند وحاکم آن قاسم بن صاحب
الامر است طول وعرضش برابر اینشهر مردمش در خلق وصلاح وسداد ورفاهیت وفراغبال مانند مردم
اینشهر وچون از آنشهر بگذرد رسد بمثل آنشهر آنرا صافیه نام نهاده اند سلطانش ابراهیم صاحب
الامر است وبعد از آن بهمه زینت دنیوی ودینی آراسته شهری است نام آن ظلوم متولی آن عبد الرحمن بن
صاحب الامر در حوالی رسانیق وصنایع کثیره وطول وعرض آن دو ماهست ومنتهی میشود بشهری که عناطیس
نام دارد وحاکم آن هاشم بن صاحب الامر است مسافت این چهار ماه راهست ومزین بکثرت وبسیاری
انهار مونه جنات تجری من تحتها الانهار هرکه آن خطهٔ دلکشا را دید باقی عمر از دل که فرمانفرمانی
ملک بنسبت رخصت بر آن نیابد القصه عرض وطول آن ملک مذکوره یکسال راه مسیر است وسکنهٔ آن
ممالک نامحدود بالتمام شیعه اثنی عشریه مؤمن ومتقی تولی بائمهٔ معصومین ع وتبرا از مشایخ ثلثه وعدو
آل یاسین بمجموع بخضوع وخشوع نماز گذارنده وروزه دارنده وزکواة وخمس اموال خود را بمصرف
رسانندهٔ واز مناهی دور باشند مدار ایشان بترویج احکام دین وپیروی رسول رب العالمین
امر بمعروف ونهی از منکر کنند وهرکه مستطیع شود بزیارت بیت الحرام رود وتیقن که در عدهٔ وعدهٔ و
زیاده از کافهٔ مردمان عالمند واین ممالک همه نسبت بصاحب الامر دارد وحاکمش اولاد آنحضرت اند

چون کمان آمردم آن بود که در آنسال تقدوم بهجت لزوم حضرت آنحضرت را منور سازد عطا بردیم مارا آن
دولت میسر نشد وروانهٔ دیار خود شدیم اما احسان روزبهان ماندند بامید آنکه آن دولت را دریابند
وچون آنمرد عزیز حکایت را تمام کرد دور از برخاسته بحجرهٔ خاص رفت ویکیک از حضار مجلس را
طلبیده از وعهد وپیمان گرفت که آن حکایت را اظهار نکنند ومبالغه والحاح بلکه وعید وتهدید
نمود که حاضران فتنهٔ آنراز نکنند وماچون بهم میرسیدیم رمز وایما باد آنشب وآن قصه مینمودیم تم والله اعلم
علامت ظهور صاحب الامر ع در روز دوشنبه عاشورای محرم که هم نوروز عجم باشد ظاهر میشود وبروایت
دیگر مطلق عاشورا ودر سال طاق که سه یا پنج یا نه یا هفت ظاهر میشود وعلی بن عبد الله از ابی الجارود او
از امام محمد باقر روایت نموده که گفت قایم آل محمد در اینمدت مالک کل زمین خواهد بود وسیصد ونه سال
پادشاهی خواهد کرد ودر روی زمین بهمان قدر که اصحاب کهف را مدت خواهد بود تا روزی که بیدار شوند
حق تعالی گشاده میکرداند شرق وغرب روی زمین را بجهة آواز ترس شمشیر او بخواهد ماند الا دین
محمد ص ودر روایت دیگر هفت سال سلطنت کند که هر روزش برابر ده روز باشد وهر ماهش
برابر ده ماه وهر سالش برابر ده سال خواهد بود ومحمد بن زید الکوفی از امام جعفر صادق ع روایت
کرده که هفت تن از حضرت صاحب الامر معجزه خواهند خواست یکی از ماوراء النهر معجزه الیاس
از آنحضرت طلبد امام ومن یتوکل علی الله فهو حسبه گفته در روی دجله از اینطرف بآنطرف رود که موزهٔ
او تر نشود آن لعین گوید که این جادو است پس آنرا گوید که اورا بگیرد وآنرا در آب زنند و
فریاد کند که این جزای آنکه بر امام زمان انکار کند دوم از صفهان از آن معجزه ابراهیم خلیل خواهد
بفرماید تا آتش عظیم بر فروزند وآیه فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون خوانده در
آتش رود وبسلامت برون آید آنملعون گوید این سحر است آتش را امر کند تا اورا بگیرد واو میسوزد
وفریاد میکند وگوید این سزای آنکه منکر امام عصر شود سیم شخصی از اهل فارس بعصائی که در دست
امام بیند گوید معجزهٔ موسی از تو میخواهیم قائم ع والق عصاک فاذا هی ثعبان مبین گفته آن عصا بینداز
عصی اژدها شود وآن معاند گوید که این جادو است وبامر امام اورا فرو برد سر وگردنش بیرون
باند گوید این جزای آنکه معجزهٔ امام را جادو گوید چهارم مردی از آذربایجان استخوانی در دست

[illegible]

کرده معجزه عیسوی خواهد که اگر تو امامی این استخوان را بسخن آوری بدعای او آن استخوان متکلم شود و گوید
امام معصوم هزار سال شده که من بعذاب گرفتارم و بدعای تو امیدوارم از خدا درخواه تا عذاب از من باز
گیرد و آن مطرود ایمان بیاورد و بر دارش کنند؛ هفتم وزیر سردار فریاد کند که این جزای آنکه معجزه
بیند و انکار کند؛ هشتم منکری از اهل عمان گوید آهن در دست داود نبی نرم شد اگر در دست تو نرم
گردد امام باشی و چون بر او نماید بر انکار ثابت باشد عمودی گردنش اندازند تا باید داد در گردن
میگشته باشد و بگوید این جزای آنکه امام صادق را کاذب دانسته‌اند؛ نهم آنکه یکی از اتراک گوید اگر
کارد بر حلقش کارگر نشود و من آنرا معجزه میدانم اگر در دست تو مثل او ظاهر شود بامامت تو اقرار
کنم کارد را بدست او دهد که پسر خود را ذبح کن و او بقوت تمام هفتاد بار کارد بر گلوی پسر خود
مالد و صدا بر زد آن ملعون کارد بر زمین زند بفرمان حق تعالی کارد خود را باو رساند حلقش را ببرد و در
جهنم فرستد؛ دهم یکی از اعراب از آن معجزه پیش محمد را طلبد آنحضرت شیری را طلبد و از او شهادت
بر امامت خود طلبد شیر سر بر زمین نهاده نزد حق خاک مالد و گواهی بحقیقت امامت او بزبان
فصیح ادا نماید و چون بیند که آن ملعون اقرار بامامت امام نمیکند و او را در این شک گمراه دید واند و میگوید
این جزای آنکه امام صادق را کاذب دانسته‌اند و شیخ محمد بن مسعود که از ثقات محدثین است در تفسیر خود
روایت کرده از ابولبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر عم بعد از آنکه مدت سلطنت بنی عباس را
بیان کرد فرمود که یا لبید بتحقیق که در حروف مقطعه که در اوایل سوره‌های قرآنیست علم بسیار است
بدرستیکه حق تعالی فرمود و فرو فرستاد الم ذلک الکتاب را پس حضرت محمد مصطفی انوار پیغمبری خود ظاهر نمود
تا آنکه حقیقت هویدا شد و کلمه حق و اسلام او ثابت و محکم شد در روزی که متولد شد از هزار و هفتم خلق الم
صد سال گذشته بود پس گفت بیان این در کتاب خداست و در حرفهای مقطعه است آنکه منتهی میشود در
روزی که متولد شد آن یکی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکیست و لام سی و میم چهل است
و صاد نود است پس این صد و شصت و یک میشود پس خروج امام حسین عم در الله چون تمام شد مدتش
خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس نزد منقضی شدن این حروف نزد المص پس بعضهم خروج میکند
قائم ما اهل بیت نزد منقضی شدن این حروف بالمرا پس بعضهم و نگاه دار و پنهان دار و بنا انچه

برحساب ابجد اهل مغربست که سابقا در میان عرب شایع بود و ابجد ایشان اینست سعفص قرشت
ثخذ ضظغش یعنی صاد را شصت و ضاد را نود و سین را سیصد و ظا را هشتصد و غین را نهصد و شین را
هزار میگیرند و باقی حروف با مشهور موافقند پس اول تاریخ تولد آنحضرت رسالت را بر جمیع
فواتح بیرون آورده‌اند با آنکه مکررها را بیندازی یعنی از الم و الر و حم و غیر اینها که مکرر واقع شده
یکبار حساب کنی و حروف منقوطه را باز بر حساب کنی مثل اینکه الف را سه حرف بگیرد و لام را سه
حروف و میم را سه حرف باین نحو که الف لام میم صاد الف لام را کاف ها یا عین صاد طا یا طا سین
یاسین حا میم عین سین قاف نون حرفهای اینها را که بشماری صد و سه میشود و از خلق حضرت
آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این حدیث معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته بود
و عدد این حروف صد و بیست و سه است چنانکه دانستی پس فرمود که انقضای هر یک از فواتح سور
خروج یکی از بنی هاشم است و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیا
نزدیک بهفتاد و یک است که عدد الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب بعد از آن الم البقره
الم عمران است و آن اشاره بخروج آنحضرت قریب بهفتاد و یک بود دیگر باب سور قرآنی
المص است و آن اشاره بخروج بنی عباس است هر چند خروج ایشان بباطل بود و بحساب ابجد مغاربه
صد و سی و یک چند تا بیعت ایشان است بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ
از نزول سوره اعراف باشد پس بیعت ایشان نیز موافق میآید و توضیح این که بنای حساب
المص بر حساب ابجد مغاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار نقل شده است حاصل میشود
اما آنکه قیام آل محمد نزد الر است که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد و بقرینه آنکه در
الم یکی که مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرمود و در آن موضع و در الر چون همه مراد بود بیان فرمود
و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج میشود و چون مبدا تاریخ از اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور
دولت آنحضرت چند مانده انکه حق تعالی در زودی زود دیده جمیع مؤمنان را به غبار مرکب آنحضرت
منور گرداند بمحمد و آله الطاهرین   در احوال ائمه اثنی عشری علیهم صلوات الله الملک الاکبر است
امامت بدلیل عقلی قطع نظر از افاده قوانین حکمت و طریقه متکلمین نمودن و در آن چند حجت است

اوّل انکه عدد نقبای بنی اسرائیل که اوصیای حضرت موسی بودند دوازده نفر بودند لابد که با
اوصیای رسول دوازده نفر باشند و اسامی نقبا این است یوشع بن کالوب بن یوفنا الیوسع بن
اخطوب یونس بن متی حزقیل ذو الکفل شموئیل شعیا دانیال ارمیا عزیر بن شرخیا داود سلیمان
دوّیم انکه حواریین حضرت عیسی که اوصیای انحضرت شد دوازده نفر بودند لابد باید که اوصیای
حضرت رسول دوازده باشد و اسامی حواریین اینست شمعون بن حمون الصفا که نصاری ورا
پدروس میگویند و یوحنا ابن زبدی لوقا و متی و مرقوس که او را ابن تلمی اندروس میگویند
برادر شمعون و یعقوب بن زبدی و یهودا ابن شمعون الخربوطی یونس و صادق و صدوق
و فیلقوس و فاق و حضرت خالق و جرجیس و حنظله از اوصیای بعد حواریین اند و بعضی سلمان
فارسی رضی الله عنه را آخرین اوصیای روح الله میدانند سیّم انکه عدد اسباط حضرت اسرائیل
دوازده نفر بودند لابد باید که عدد اوصیای رسول خدا دوازده باشد و اسامی ایشان یوسف بن
یامین یهودا لادی روبیل شمعون ساخار یسجر ولغتالی دان تهار جال فتاب چهارم انکه عدد
بروج آسمان دوازده اند و آن این است حمل ثور و جوزا و سرطان اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت پنجم انکه عدد ماهها دوازده اند لابد باید که عدد اوصیای انحضرت
دوازده باشند و عدد ماهها این است محرّم و صفر و ربیع الاوّل ربیع الآخر جمادی الاوّل و
جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه ششم انکه عدد سال
نزد منجمین و اهل ختا و حکما دوازده است لابد باید که اوصیای انحضرت دوازده باشند
سیچقان ئیل اود بارس توشقان لوی ئیلان یونت قوی بیچ تخاقوی ایت تنکوز هفتم
انکه اعاظم انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای انحضرت دوازده باشند آدم نوح
ابراهیم اسمعیل اسحق یعقوب یوسف موسی هرون داود سلیمان عیسی هشتم
انکه عدد کتابهای آسمانی دوازده اند لابد باید که عدد اوصیای انحضرت دوازده باشند
سفر آدم مجموعه یوشع صحف ابراهیم توریه موسی زبور داود انجیل عیسی فرقان محمد صحف حضرت
فاطمه دوازده صحیفه مختومه کتاب جفر جامعه کتاب ناموس صلوات الله علی نبینا وآله و سایر

الانبیا

نبینا و آله و سایر الانبیاء والمرسلین نهم انکه سلاطین انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای
انحضرت دوازده باشند آدم شیث ادریس نوح ابراهیم موسی یوسف داود سلیمان یوشع
ذو القرنین و محمد ص دهم انکه اعاظم ملائکه مقربین دوازده اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل روح سطاطائیل اسماعیل مغطائیل منصور رضوان مالک دردائیل یازدهم انکه
در دلایل نقلی که از صحاح سته عامه بعربی ایراد مینماید که حجت بر گوساله پرستان باشد که
مبادا گویند رافضیان برای خود تفسیر و تاویل نموده اند و نقل با المصدر از کتب ایشان شد
و احادیث مهدی بن حکم دارد دوازدهم فی روایت مسلم من حدیث عامر ابن سعد بن ابی وقاص
قال کتبت الی جابر بن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله ص قال سمعته یوم الجمعة
رجم الاسلمی قال لایزال الدین قائما حتی یقوم الساعة و یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش ایضا
عنه عن عامر الشعبی عن جابر بن سمره قال انطلقت الی رسول الله مع ابی فسمعته یقول لایزال هذا الدین
عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفه فقال کلمه فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش ایضا من مسند احمد بن
حنبل عن مسروق قال کنا مع ابی عبدالله جلوسا فی المسجد نقرئنا فاتاه الرجل فقال یا ابن مسعود حدثکم
نبیکم کم یکونون من بعده خلیفه قال نعم کعدة نقباء بنی اسرائیل ایضا ما رواه ابن ابی الاثیر
فی جامع الاصول فی الفصل الاوّل من باب الاولی من کتاب الرابع من جزو الخامس من کتاب
الخلافه من صحیح البخاری و المسلم و الترمذی و ابی داود عن جابر بن سمره قال سمعت النبی یقول یکون بعدی
اثنی عشر امیر فقال کلمه لم اسمعها فقال ابی انه قال کلهم من قریش ایضا و فی روایة لایزال من الناس
ماضیا ولیهم اثنی عشر رجلا ثم تکلم بکلمة خفیت علی فقلت لابی ما ذا قال رسول الله قال کلهم من قریش
ایضا و فی اخری لمسلم قال انطلقت الی رسول الله فسمعت یقول ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنی
عشر خلیفه ثم تکلم بکلمة خفیة عنی فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش ایضا و فی الاخر لایزال الاسلام
عزیزا فی اثنا عشر خلیفه ثم تکلم بکلمة خفیة فقلت لابی ثم ذکر مثله ایضا و فی روایة آخر للترمذی قال
قال النبی یقول هذا الدین قائما حتی یکون علیکم اثنی عشر خلیفه تجتمع علیه الامة کلاما من النبی لم افهم فقلت
لابی ما یقول قال کلهم من قریش ایضا و فی روایة ابی داود قال سمعت رسول الله یقول لایزال الاسلام

۵۰۰۰ ریال

۲۱۹

عزیزا الی اثنی عشر خلیفه ثم تکلم بکلمه لم افهمه فسالت الذی یلینی فقال کلهم من قریش ایضا و فی الاخری لا یزال
هذا الدین عزیزا الی اثنی عشر خلیفه فقال فکبر الناس فضجوا ثم قال کلمة خفیت فقلت لابی یا ابه ما قال قال کلهم من
قریش ایضا و ما ذکرته من اذعان الناس بکمالات الائمة یدل علیه مع الاشتهار و فی الالسن النقل
فی الکتب ما نقله من فضل بن روزبهان و ما ذکره ابن ابی الحدید فی مقام تعداد المفاخر الذی کان
بین بنی هاشم و بنی امیه بعد من قریش او من غیرهم ما بعده الطالبیون عشره فی کل واحد منهم عالم زاهد
ناسک شجاع طاهر زکی فمنهم خلفاء و منهم مرشحون ابن ابن ابن هکذا الی عشرة و هم الحسن بن علی بن
محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین و هذا لم یتفق
لبیت من العرب و لا من بیوت العجم بخاری در جزو آخر صحیح و مسلم در مسند و ابو داود در مسند
خود با سانید مختلفه این احادیث را روایت نموده و اکثری چون علاجی ندارند قائلند که
مراد ائمة اثنی عشر جماعت رافضه اند و با جمعی از فضلای ماوراء النهر و دانشمندان بخارا در این
زمان فقیر را مباحثات اتفاق دارد از ایشان پرسیدم که خلفای دوازده که اند گفتند دوازده
امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است و خود گفتند که اگر خلفای اربعه را بگوئیم ایشان
خامس ندارند و اگر خلفای بنی عباس را بگوئیم ایشان اضعاف این عددند
و چون کسی ایشان را خلیفه خدا و رسول خدا تواند گفت با این
ظلمها که از ایشان صادر شده تا حال الحمد لله جمعی از ایشان
مومن و شیعه شدند و الله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم الحمد لله الذی وفقنا علی
اتمامه و صلی الله علی محمد و آله
الطیبین الطاهرین برحمتک
یا ارحم الراحمین

۱۲۲۷

تالیف محمدباقر بن محمدتقی الاصفهانی المجلسی

تذكرة الائمة مجلسی علیه الرحمه